48 صفحه
Rahe Tudeh
راه توده
سال‌نومبارک- فروردین1382
دوره دوم شماره «123»

مصاحبه رادیوئی راه توده در باره حمله نظامی امریکا به عراق (ضمیمه)

هنوزحاکمیت‌ایران نمی داند جهان به کدام سو می رود

مقابله با امر مهم وحدت ملی و تقسیم جامعه به انواع غیر خودی‌ها
و رفتن به سوی زدوبندهای خارجی بزرگترین دلیل عدم درك شرایط است!

مجموعه نظرات و گفتگوها: کاسترو، احزاب کمونیست فرانسه، آلمان، کمونیست‌های عراق و پاکستان، نیروهای مترقی ترکیه و کرد. صفحات 39 - 31

دو وظیفه ملی: برقراری حاکمیت ملی مقابله با خطر خارجی

نظامی- عراق زیر بمباران ارتش‌های متجاوز امریکا و انگلیس قرار گرفته است تا تبدیل به افغانستان بعدی در منطقه شود. کشوری مستعمره که بی‌شک پایگاهی بزرگ برای تجاوز نظامی به ایران خواهد شد. در افغانستان نیروهای نظامی امریکا پیش از آنکه در کابل و شهرهای بزرگ این کشور مستقر باشند، در مرزها استقرار یافته‌اند و از میان این مرزها بیشترین سهم نه به مرز پاکستان و ازبکستان، بلکه به مرزهای 850 کیلومتری افغانستان با ایران رسیده است. پایگاه‌های هوائی مهم "شیندان" و "بگرام" در افغانستان به سکوهای پرش نظامی به سوی ایران تبدیل شده‌اند.

استقرار 250 هزار نیروی نظامی امریکا در خلیج فارس و تبدیل شیخ نشین کویت به بزرگترین پایگاه نظامی امریکا وانگلیس جای ابهامی برای پرسش باقی نمی‌گذارد. توطئه تشویق صدام حسین به اشغال کویت و فرار حاکم آن، سپس پس گرفته شدن کویت از ارتش عراق توسط ارتش امریکا و سپردن آن به حاکم فراری، سرنوشت، نقش و هویت کویت را تعیین کرد.

این موقعیت برای ایران، نام دیگری جز محاصره نظامی ندارد.

اطلاعاتی- روزنامه فایننشیال تایمز چاپ انگلستان، در اوج بحث های مجلس عوام این کشور پیرامون سیاست همسوئی کامل دولت انگلستان با امریکا در حمله نظامی به عراق مقاله بسیار مهمی را در تائید ضرورت این همسوئی منتشر کرد. این روزنامه با هدف رد انتقادهائی که در پارلمان انگلستان نسبت به پیروی نظامی و سیاسی انگلستان از امریکا و کاخ سفید و جدائی انگلستان از اتحادیه اروپا می‌شود نوشت: "انگلستان با صرف هزینه‌ای گزاف در بالاترین سطوح دولتی کشورهائی نظیر ایران نفوذ کرده است و عوامل خود را بر مسند قدرت نشانده است. به این دلیل امریکا به انگلستان نیازمند است." (نقل به مضمون)

این مضمون را یک هفته پس از آغاز بمباران هوائی و پیشروی زمینی ارتش امریکا و انگلستان در خاک عراق، یک بولتن سیاسی بنام "Counter Punch" با صراحتی کم سابقه مطرح کرد و علاوه بر حضور شبکه های جاسوسی سازمان اطلاعات مرکزی امریکا در مرزهای ایران، برای نخستین بار از حضور عوامل اطلاعاتی این سازمان در داخل کشور نام برد. **(بقیه را در ص 2 بخوانید)**

احسان طبری:
رستاخیر ایران با قیام علیه جهالت و خرافه (ص43)

"عمامه"
فاجعه را چه کسی بر سر می‌گذارد؟ (ص 8)

دفتر تحکیم وحدت و اصلاحات (ص 19)

شوراها
غفلت از کجا آغاز شد! (ص 3)

50 سال
تفش اوباش و گروههای فشار در ایران (ص 13)

دو وظیفه ملی :

همین بولتن، در ارتباط با جنگ عراق نوشت که در فاصله سال 2003 تا 2004 یورش تبلیغاتی بزرگ به ایران، همزمان با متزلزل ساختن اوضاع داخلی کشور، با هدف بازگرداندن فرزند شاه سابق ایران آغاز خواهد شد. (ترجمه کامل این مقاله را در همین شماره راه توده می خوانید)

در تهران، شورای تبلیغات اسلامی که خود نقش بزرگی در شکل‌گیری فاجعه کنونی در داخل و در کشورهای اسلامی (بویژه در عراق و یوگسلاوی سابق، لبنان و افغانستان) داشته، یک راهپیمائی ضد جنگ در ایران اعلام داشت. همه آنها که تصاویرتلویزیونی این تظاهرات را دیده اند، اتفاق نظر دارند که آنچه انجام شد یک کارناوال بی‌روح و نمایشی تکراری برای آتش زدن پرچم امریکا و انگلستان بود. حتی اندکی از روحیه مردم کشورهای عربی در تظاهرات علیه جنگ در عراق در تظاهرات ایران مشاهده نشد، مگر در شهر رشت که مردم با شعارهائی متفاوت و در دفاع از دمکراسی و آزادی به خیابان آمده بودند.

به این ترتیب، انقلاب عظیمی که رهبری آن متاثر از عوامل گوناگون داخلی و خارجی ابتدا در اختیار روحانیون آرمان‌گرا و خام اندیش قرار گرفته بود، بتدریج در قبضه قدرت مرتجع‌ترین روحانیون و مشتی غارتگر بازار تهران، به پیکری نیمه جان تبدیل شد. اینچنین، میهن ما به محاصره کامل و خطرناک ارتجاع داخلی و محاصره نظامی – امنیتی امریکا و انگلستان در آمد. روحانیون خام اندیشی که در ابتدا آنها را همسو با توطئه حذف خونین نیروهای انقلابی و سیاسی با تجربه (در راس همه آنها حزب توده ایران) از صحنه سیاسی کشور کردند و در گام بعد، آنها را نیز به حاشیه راندند و خود از پشت صحنه بیرون آمده و قدرت را قبضه کردند.

24 سال اشتباه و انحصارطلبی، ماجراجوئی و جنگ‌طلبی در حاکمیت ایران، میهن ما را در بدترین موقعیت‌ها قرار داده است. چنان موقعیتی که متاثر از آن، ارتش امریکا تمامیت آن را هدف گرفته و کارگزاران سلطنت سقوط کرده بر اثر انقلاب 57 امیدوار به بازگشت و بدست گرفتن دوباره قدرت شده اند.

همسوئی خائنانه

در اوج شرایطی که بر میهن ما و منطقه غالب شده است، دو پرسش محوری در میان نیروهای مترقی و تحول طلب مطرح است که یکی از آنها جنبه هشدارآمیز نیز دارد.

1- چگونه می توان از فاجعه جنگ خانگی در ایران و تجاوز خارجی به میهن جلوگیری کرد؟

2- دفاع از تمامیت ارضی کشور و مقابله با تجاوز خارجی آیا موجب تضعیف جنبش مردم برای رهائی از چنگال ارتجاع و مافیای غارت و تقویت موقعیت این بخش از حاکمیت نخواهد شد؟

در ارتباط با پرسش دوم؛ حتی صریحتر و توام با هشدار از ما می پرسند: " ترس از تجاوز خارجی و برپائی جنگ داخلی در کشور، بار دیگر به اتخاذ سیاست مقابله با امپریالیسم و حمایت از حاکمیت جمهوری اسلامی ختم نخواهد شد؟"

پاسخ قاطع و خدشه ناپذیر ما اینست:

حمایت از جنبش مردم و تحولات در ایران، پیوند ناگسستنی با مقابله و مبارزه با حاکمیتی دارد که تنها با به زیر کشیدن آن می توان خطر خارجی را خنثی کرده و وحدت ملی را برای دفاع از تمامیت ارضی کشور ممکن ساخت. بنابراین، هر نوع مقابله با خطر خارجی، پیوند مستقیم دارد با مقابله و مبارزه با آن بخش از حاکمیت جمهوری اسلامی که قدرت برتر را دارد و عامل بحران و فاجعه کنونی است.

نیروئی که می خواهد از تحولات و تمامیت ارضی کشور دفاع کند- چه در حاکمیت و چه خارج از حاکمیت- با جنبش مردم در پیوند است، همچنان که نیروی مخالف جنبش مردم درعمل با امریکا و انگلیس همسوئی اجتناب ناپذیر دارد. اخباری که در روزهای اخیر پیرامون ملاقات های محرمانه فرستادگان مخفی جمهوری اسلامی با امریکائی ها و معامله بر سر تجاوز به خاک عراق در مطبوعات غرب منتشر شده است و به میدان فراخواندن مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق و به دم توپ فرستادن سپاه سرهم بندی شده "بدر" از سوی سپاه پاسداران ایران و انواع ماجراجوئی ها و چپ نمائی هائی که در روزنامه کیهان تهران بازتاب می یابد و در عمل بزرگترین خدمت به امریکاست دلیل خارجی این همسوئی است. همچنان که پیگیری و تشدید سیاست قطع امید مردم از تحولات در داخل کشور و حذف آخرین بازماندگان ملی و میهن دوست کشور از صحنه سیاسی (اعم از مذهبی و غیر مذهبی)، به زندان افکندن آنها، دستگیری و گرفتن تعهد به انفعال و حتی تشویق آنها به خروج از کشور(!) نمونه این همسوئی در داخل کشور است. آنها که میلیاردها دلار از ثروت کشور به جیب زده اند و در بانک های شیخ نشین های خلیج فارس ذخیره کرده اند، ذغدغه میهن و مردم ندارند و به همین دلیل متحد طبیعی قدرت خارجی‌اند. همانگونه که امثال کرزای در افغانستان و احمد چلبی در عراق هستند! همین طیف، اگر امید به ادامه غارتگری داشته باشد، در فرصت مناسب با سلطنت خواهان نیز دست در دست خواهد شد.

بنابراین و برخلاف آنچه در سال‌های نخست پیروزی انقلاب و برپائی جمهوری اسلامی گذشت، این بار جنبش مردم در دو جبهه مبارزه می کند: 1- برای تغییرات اساسی در حاکمیت و مقابله با خائنین به انقلاب 57 و عده ای روحانی نیمه عراقی متحد مافیای ثروت در جمهوری اسلامی که امروز با بدتراز امریکا هم حاضر به معامله اند 2- دفاع از کشور و مقابله با خطر خارجی. (مواضع مجلس اعلای انقلاب اسلامی در ماه‌های اخیر که امید به حکومت بر جنوب عراق را در سر داشت و با طرد از صحنه اکنون در داخل ایران علیه امریکا شعار می دهد- نمونه برجسته این ارزیابی است.)

با این برداشت و تحلیل ازاوضاع بشدت بغرنج ایران و منطقه، آنچه بعنوان مشی و نگرش توده ای مطرح است: تشدید مقابله با حاکمیت مورد نفرت مردم در داخل و مجهز شدن برای دفاع از تمامیت ارضی کشور و جلوگیری از تحمیل جنگ و تجاوز از خارج است. این امر ممکن و عملی است و شرط نخست آن عبارت است از:

فراخواندن مردم به صحنه سیاسی و مقابله با روحیه انفعال و سپردن سرنوشت خویش و کشور به دست تقدیر!

اینست آن وظیفه ملی که امروز در برابر همه نیروهای میهن دوست قرار دارد.

شوراها

یگانه تشکل مردمی چرا با بی‌اعتنائی مردم روبرو شد؟

قطع ارتباط شوراها با هم، نداشتن یک نشریه خبری ارگان، برگزار نشدن کنگره‌های استانی و کنگره‌های سالانه سراسری، از جمله ضعف‌های بزرگ شوراها بود که باید جبران شود!

آخرین هفته‌ها و روزهای سال 81 با دو رویداد داخلی و خارجی قابل پیش بینی پایان یافت. نتیجه انتخابات شوراها در ایران و حمله نظامی امریکا به عراق که آن نیز به نوعی با سرنوشت آینده میهن ما در ارتباط است.

گرچه اخبار تکاندهنده حمله نظامی امریکا به عراق کلیه رویدادهای ایران، از جمله نتیجه انتخابات شوراها را تحت الشعاع خود قرار داد، اما اگر نتایج حاصله از این انتخابات بدرستی ارزیابی و تحلیل نشود، دلائل زمینه ساز نتیجه انتخابات شوراها، مستقیما در خدمت سلطه جوئی امریکا واسرائیل در ایران و منطقه قرار خواهد گرفت.

انتخابات شوراها و نتایج آن در شهرهای بزرگ که عمدتا از عدم شرکت مردم در آن حکایت داشت، موجب شد تا وابستگان و یا افراد مورد حمایت جبهه ضد اصلاحات به شوراها راه یابند و ظاهرا این آشکارترین نتیجه این انتخابات بود: استفاده مخالفان اصلاحات از شرکت نکردن مردم در انتخابات شوراها.

پیرامون نتیجه انتخابات شوراها، در هفته‌های پس از برگزاری این انتخابات، چه از سوی احزاب و سازمان‌های خارج از کشور که شرکت در این انتخابات را توصیه کرده بودند و یا آنها که بانگ تحریم آن را برداشته بودند؛ تفسیرهای گوناگونی منتشر شد. نظیر همین عکس العمل از سوی دو طیف طرفدار و مخالف اصلاحات در داخل کشور نیز نشان داده شد. یکی در جهت حقانیت خویش (مخالفان اصلاحات) و دیگری در جهت هشدار به رهبران جمهوری اسلامی و گوشزد کردن خطر کنارگیری مردم از صحنه سیاسی و انتخابات.

واقعیت تلخ آنست که در فاصله دور اول و دور دوم انتخابات و فعالیت شوراها نه توصیه کنندگان به شرکت در انتخابات شوراها آن وزن و اعتباری را که شایسته بود، برای شوراها قائل شدند و نه مخالفان شوراها و اصلاحات از کوچکترین فرصتی برای کارشکنی در کار شوراها کوتاهی کردند. این کارشکنی بویژه درباره شورای شهر تهران بیش از هر شهر دیگر ایران چهره خشن و مصمم مخالفان شورا و اصلاحات را به نمایش گذاشت.

محاکمه و به زندان بردن نخستین رئیس شورای شهر تهران "عبدالله نوری" و ترور جانشین او "سعید حجاریان" دو حادثه مهم و فراموش نشدنی این مخالفت است، گرچه کارشکنی های شورای نگهبان بر سر راه مصوبات مجلس در باره اختیارات شوراها را نیز نباید فراموش کرد.

هفته‌ها پس از مشخص شدن نتایج انتخابات شوراها، انتشار هر تفسیری پیرامون این انتخابات اگر همراه با پاسخ به چند پرسش زیر نباشد بی فایده است:

1- طرفداران اصلاحات و اپوزیسیون مترقی جمهوری اسلامی به وزن و اعتبار شوراها آن اهمیت را دادند که لازمه آن بود؟

2- انتخابات شوراها باید تحریم می شد؟

3- عدم شرکت مردم در این انتخابات قابل پیش بینی بود؟

4- شرکت نکردن مردم در انتخابات شوراها و هر انتخابات دیگری در جمهوری اسلامی به سود کیست؟

تلاش برای یافتن پاسخ

1- آنچه که در باره احزاب و سازمان‌های سیاسی طرفدار اصلاحات اما عمدتا فعال در خارج از کشور می توان گفت، آنست که حضور این سازمان ها در تحولات ایران اکنون سال هاست که در صدور اطلاعیه های نوبتی و مقطعی خلاصه شده است. اطلاعیه هائی که اعلام مواضع در برابر رویدادهاست و نه بیانگر حضور عملی در صحنه. البته، اطلاعیه هائی که سازمان ها و احزاب تحریم کننده انتخابات ریاست جمهوری سال 76 این بار و در جریان انتخابات شوراها صادر کرده و از مردم خواستند تا در انتخابات شرکت کنند، متفاوت‌تر از اطلاعیه های تحریم و یا شرکت مشروط در چند انتخابات سال‌های گذشته بود. بسیاری از همین سازمان‌ها و احزاب پس از عدم شرکت وسیع مردم در انتخابات اخیر شوراها، مانند موارد تحریم انتخابات و شرکت مردم در آن، هراسان در پی توجیه دعوت خود از مردم برای شرکت در انتخابات برآمدند و لحن و استدلال بیانیه‌های آنها متاثر از همین عدم شرکت مردم تند و آتشین شد!

در داخل کشور

جبهه مخالفان اصلاحات که با استفاده از عدم حضور مردم در پای صندوق های رای به شورای شهرهای مهم ایران راه یافتند، این سوء استفاده و پیروزی کم هزینه را تریبونی برای تبلیغ حقانیت خویش و ناتوانی اصلاح طلبان تبدیل کردند. در جبهه اصلاحات نیز آنچه عمدتا نوشته و گفته شد هشدار نسبت به سرانجام شرکت نکردن مردم در پای صندوق‌های رای و پایان

مشروعیت نظام از یکسو و اشاره به کارشکنی‌های جبهه ضد اصلاحات علیه روند اصلاحات از سوی دیگر بود.

در کنار استدلال‌های طرفداران اصلاحات در حاکمیت پیوسته جای چند انتقاد بسیار جدی از خود باقی ماند که ما می‌خواهیم، ضمن تائید کارشکنی‌های جبهه ضد اصلاحات در روند اصلاحات آن‌ها را بازگو کنیم.

اینکه نه شوراها و نه وزرات کشور نخواستند و یا نتوانستند ارتباط خود را با یکدیگر برقرار کنند و از درد و مشکلات هم در سراسر ایران با خبر شوند. اینکه بدلیل همین بی‌خبری از یکدیگر مردم ندانستند در شوراها چه گذشت.

با آنکه از ابتدای تشکیل شوراها این امید وجود داشت و بارها نیز بعنوان پیشنهاد (از جمله از سوی راه توده، در اولین اطلاعیه مربوط به برگزاری دور اول انتخابات شوراها) طرح شد که یک روزنامه منعکس‌کننده اخبار شوراها در سراسر ایران باید تاسیس شود، ضرورت و اهمیت نقش چنین روزنامه‌ای آنگونه که باید درک نشد و ارتباط روزانه و حتی هفتگی (بصورت هفته نامه) شوراها با هم برقرار نشد. روزنامه همشهری همچنان در خدمت شهرداری تهران و طرح مسائلی که در دیگر روزنامه‌های کشور دنبال می‌شود باقی ماند، اما بزرگترین و مهمترین شورای شهر، یعنی شورای شهر تهران، هرگز نتوانست ارگانی را که مردم و رای دهندگان تهرانی با مطالعه مستمر آن بدانند در شورای شهرشان چه می گذرد، منتشر کند.

این بی‌خبری شوراها از یکدیگر و عدم درک ضرورت ارتباط آنها با هم و تبدیل شوراها به نخستین سازمان مردمی و توده ای در سراسر کشور چندان ادامه یافت که در تمام طول دوره اول شوراها کنگره‌ای استانی و یا کنگره‌ای سراسری با شرکت نمایندگان و اعضای شوراهای شهرها تشکیل نشد. اینکه وزارت کشور بیشتر غافل ماند و یا شوراها و یا اینکه مجلس می توانست نقش مهم تر و فعال تری در این زمینه داشته باشد و یا هیات دولت، در اصل ماجرا که همانا بی‌توجهی به ایجاد یک سازمان مردمی و سراسری در کشوراست تغییری نمی دهد. (درهمین شماره راه توده مراجعه کنید به نقش شوراها در مقابله با کودتا و شورشی که علیه دولت اصلاح طلب ونزوئلا ترتیب یافته بود)

2- بنابراین و با توجه به سیر حوادث داخل کشور و اطلاع از تقویت قطع امید مردم از امکان تحولات در داخل کشور و رشد امید به خارج از کشور، پیش بینی کاهش وسیع تعداد شرکت کنندگان در انتخابات شوراها کار دشواری نبود. آنچه نباید دنبال می شد تحریم انتخابات و همسوئی با ضد ملی‌ترین بخش حاکمیت جمهوری اسلامی در تلاش برای خانه نشین ساختن مردم و بیرون آوردن افراد مورد نظر خود از درون صندوق‌های رای بود. این که امکان لازم برای توضیح این نقطه نظرات برای مردم در اختیار نیروهای مترقی جامعه ایران- اعم از داخل و یا خارج حاکمیت- نبود و کلیه راه‌های ارتباطی آنها با مردم یا کور شده و یا بخش طرفدار اصلاحات در درون حاکمیت نتوانستند جانشینی برای ارتباط با مردم برقرار کنند تغییری در اصل موضوع نمی‌دهد. یعنی، هیچ نیروی مترقی در فضای کنونی جامعه ایران نمی‌تواند از تحریم انتخابات حمایت کند و یا آن را تبلیغ و توصیه کند. سیاست تحریم در شرایط معینی می‌تواند به ابزاری کارساز در جهت رسیدن به هدفی مترقی تبدیل شود، اما همه شرایط کنونی در جامعه ایران نشان می‌دهد که چنین شیوه و تاکتیکی هنوز بار مثبت و مترقی ندارد و با ترویج رخوت و بی‌تفاوتی حاصل از آن و یا زمینه ساز آن، با قدرت کامل باید مقابله کرد.

3- در مورد شرکت نکردن بیش از 50 درصد مردم در انتخابات شوراها، پیش از آنکه بررسی از این نقطه آغاز شود که سازمان‌های سیاسی باید انتخابات را تحریم می کردند و یا نه، باید مطبوعات، مقالات، موضعگیری‌ها و میزان توجه این سازمان‌ها به نقش شوراها در طول دوره اول شوراهای شهر درایران توجه شود، باید دید آنها شرکت نکردن مردم در انتخابات را پیش بینی می‌کردند؟ دلیل آن را می‌دانستند و بیان کردند؟ برای تشویق مردم به فعال شدن در کنار شوراها و شرکت در انتخابات تحرکی از خود نشان دادند؟

ما تصور می کنیم هر سازمان، حزب و نشریه سیاسی با مرور صادقانه نوشته‌ها و موضعگیری‌های خود، طی دوران فعالیت نخستین شوراها و مواضع خود در ارتباط با انتخابات این شوراها به آسانی پاسخ سئوالات بالا را پیدا می کند.

آنچه که مربوط به "راه توده" و حجم مطالب منتشر شده درباره شوراها و بویژه پیش بینی نگران‌کننده عدم شرکت مردم در این انتخابات و دلائل آن می شود، تصورمی شود، علاوه بر مقالات و گزارش‌هائی که طی دوره اول شوراها در راه توده منتشر شد، نقل چند بخش از مقاله بهمن ماه راه توده درباره پیش بینی انتخابات شوراها و تکرار همان نکات در اطلاعیه دعوت مردم به شرکت در انتخابات کافی باشد:

"... به امید مردم برای امکان تحمیل عقب نشینی به این جبهه (جبهه مخالفان اصلاحات) و برقراری حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش از طریق شرکت در انتخابات ضربات مهلکی خورده است. این ناامیدی همزمان شده است با رشد امید به فشارهای بیرونی بر حاکمیت. کاهش دم افزون امید مردم به داخل و جلب امید آنها به خارج از کشور بهترین فرصت‌ها را برای این دخالت (دخالت امریکا در امور داخلی ایران) فراهم ساخته است. کشورهای عربی منطقه نیز ایران را، تحت تاثیر سیاست های ماجراجویانه، ناصادقانه و دوگانه حاکمیت جمهوری اسلامی از محاسبات دیپلماتیک کنونی منطقه بر سر آینده عراق کنار گذاشته اند و انزوای پیش آمده شرایط را برای سیاست‌های امریکا مطلوب‌تر ساخته است."(شماره 122 صفحه 40- بهمن 1380)

همین نظر و نگرانی در اطلاعیه راه توده و در تاکید بر ضرورت شرکت در انتخابات شوراها نیز تکرار شد که آنرا در ادامه همین مقاله با عنوان **با اعلام حمایت از شخصیت های ملی و اصلاح طلب** میخوانید.

4- نرفتن بیش از 50 درصد دارندگان حق رای به پای صندوق های رای، در انتخابات شوراها هشدار تکاندهنده‌ای به مجموع حاکمیت جمهوری اسلامی بود. شاید امید به درک شرایط و موقعیت سقوط کرده مشروعیت نظام در میان بخش‌هائی از مخالفان اصلاحات چه تقویت شده باشد و چه نشده باشد، ما همچنان بر این عقیده‌ایم که بهترین سلاح تهاجم است و شرکت در انتخابات و حضور گسترده در پای صندوق‌های رای یک تهاجم خیابانی است. خطر خانه‌نشینی مردم و رشد ناامیدی آنها شاید برای بخش‌های مافیائی حکومت امیدآفرین باشد، اما برای جنبش و طرفداران صادق و پیگیر اصلاحات و رفرم‌های اساسی در ساختار سیاسی و اقتصادی کشور چنین نیست. علاوه بر پیامد خطر تقویت مداخله خارجی در امور داخلی ایران، این امر را نمی توان از نظر دور داشت که غارتگر، دوست غارتگر است. یعنی بخش مافیائی حاکمیت جمهوری اسلامی خواهد کوشید از این فرصت و بویژه از بی تفاوتی و خانه نشینی مردم استفاده کرده و با کوشش بر دادن بزرگترین امتیازهای ضد ملی به امریکا و انگلیس، در پی تحکیم موقعیت متزلزل خود برآید. این که این دو قدرت خارجی حاکمیت آنها را به صلاح خود خواهند دانست یا خیر آنقدر تعیین‌کننده نیست که حمایت تاکتیکی و موقت این دو قدرت از این جناح و حمایت از یورش خونین داخلی به جنبش و اصلاح طلبان اهمیت دارد. در اینصورت امریکا از بابت خطر حضور نیروی ملی و جایگزین در ایران می تواند خلاص شود و سپس با سرانگشت اشاره عوامل مستقیم تر خود را در ایران به حاکمیت برساند. امری که حتی در افغانستان و در آستانه سقوط طالبان توسط امریکا، با کشتن احمد شاه مسعود اتفاق افتاد.

در این صورت جناح ماوراء راست جمهوری اسلامی تنها خواهد توانست نقش محلل را در این بازی بزرگ ایفاء کرده و از صحنه خارج شود. در اینصورت بازنده بزرگ مردم و جنبش عمومی آنان خواهند بود. به این دلائل، هنور در شرایط کنونی (تاکید می کنیم بر شرایط کنونی) سیاست تحریم نمی‌تواند سیاست درستی باشد، بلکه برعکس باید با ابتکارات جدید و یورش به جناح راست مردم را وسیعا به صحنه بازگرداند و سنگرهائی را که مخالفان اصلاحات طی سال‌های اخیر دوباره فتح کرده‌اند از آنها بازپس گرفت.

با اعلام حمایت از شخصیت های ملی و اصلاح طلب

راه توده بر اساس این ارزیابی ها شرکت در انتخابات شوراها را توصیه کرد

انتخابات دومین دوره شوراها شنبه 9 اسفند، در شرایطی برگزار می‌شود که مخالفان قسم خورده اصلاحات در ایران در انتظار بهره‌برداری از 6 سال کارشکنی در کار اصلاحات و مقاومت در برابر خواست و اراده عمومی مردم ایران این انتخابات را عملا تحریم کرده اند.

صدا و سیمای جمهوری اسلامی که به بانگ مافیای قدرت و ثروت در جمهوری اسلامی تبدیل شده، درباره این انتخابات یا مهر سکوت بر لب زده و یا مستقیم و غیر مستقیم مشوق مردم برای نشستن در خانه و نرفتن به پای صندوق های رای شده است.

قوه قضائیه برای جلوگیری از آگاهی مردم و قطع ارتباط آنها با هم، گلوی مطبوعات را در پنجه گرفته و گروه‌های فشار در شهرها، هر کجا که توانسته‌اند مانع برپائی جلسات سخنرانی و گردهمآئی انتخاباتی شده اند.

ائمه جمعه که با کمترین دانش و آگاهی در باره مهمترین مسائل داخلی و جهانی رهنمود صادر می کنند، یا از انتخابات و شوراها چیزی نگفتند و یا علیه آن تبلیغ کردند.

این جدال با مردم، در تهران و با سوء استفاده از آنچه بر سر شورای آن آوردند آشکارتر از هر نقطه دیگر ایران در دستور کار مطبوعات وابسته به جبهه مخالفان اصلاحات و احزابی نظیر جمعیت موتلفه، بنیاد رسالت و تشکل های همسو با آنها قرار دارد..

در میان طیف نیروهای طرفدار اصلاحات – چه در درون حاکمیت و چه در پیرامون و یا خارج از حاکمیت- تفاهم مشترکی برای اعلام لیست واحد انتخاباتی فراهم نشد، حتی در جبهه دوم خرداد. نبود لیست واحد برای انتخابات شوراها، در عین حال که ضعف بزرگ سازمانی جنبش را آشکار می سازد، فضائی را برای انتخاب مردم فراهم ساخته که در نتیجه آن نیروهای سیاسی می‌توانند میزان نفوذ و رویکرد مردم به خویش را برآورد کنند. طبعا، بدلیل نبودن شرایط و امکان حضور کاندیداهای شناخته شده و رسمی همه احزاب ایران – از جمله حزب توده ایران- در صحنه این انتخابات و محدودیت‌های اعمال شده برای جلوگیری از ارتباط مردم با نیروها و احزابی که نام کاندیداهای آنها اعلام شده است، آنچه که از انتخابات روز 9 اسفند حاصل می شود برآورد دقیقی از پایگاه نفوذ احزاب و نیروهای خارج از حاکمیت و یا حتی اصلاح طلبان درون حاکمیت نیز نیست، اما به مصداق "مشت نمونه خروار" حاصل انتخابات پیش روی شوراها را می توان گرایش عمومی مردم ایران ارزیابی کرد.

...یک سلسله غفلت ها و تعلل های دیگر نکاتی است که پس از برگزاری انتخابات پیش روی می توان و باید پیرامون آنها با منتخبین جدید مردم برای شوراها سخن گفت. این سخن را پس از برگزاری انتخابات 9 اسفند باید گفت، زیرا هر نوع سخن، انتقاد و ایرادی که در لحظه کنونی موجب سست شدن اراده مردم برای شرکت در انتخابات شود به سود جبهه ضد اصلاحات است. امروز سخن از رفتن به پای صندوق های رای برای شرکت در انتخابات شوراهاست، فردا سخن از تجربه گذشته برای ساختن آینده. با تمام توان پیش به سوی انتخابات شوراها!

چرا جبهه؟ و چرا "جبهه واحد دفاع از جمهوریت"

ضرورت تفاهم بر سر یک شعار واحد، در یک جبهه واحد در ایران، بحث تازه ای نیست؛ آنچه که به این بحث تازگی می بخشد نزدیک شدن این بحث ها به واقعیات و امکانات در کشور است. در بیش از دو دهه گذشته انواع شعارها و جبهه‌ها از سوی اپوزیسیون جمهوری اسلامی مطرح شد. از جبهه دمکراتیک (به ابتکار دکتر متین دفتری و شکرالله پاک نژاد در سال 1358) که عمر آن بلندتر از دو دهه است، تا شورای مقاومت (سازمان مجاهدین خلق- بنی صدر و چند تشکل همسو با آن ها) که به رنگ خون نوشته شد، تا اتحادی که چند سازمان و حزب سیاسی (از جمله سازمان فدائیان اکثریت، حزب دمکراتیک مردم، جمهوریخواهان ملی ...) با نهادن امضای خویش بر پای اعلامیه‌ها و بیانیه‌های مشترک آن را برای دورانی به نمایش گذاشتند. در همین دوران و در عمری کوتاه تر از بقیه، شعار جبهه ضد ولایت فقیه از سوی نشریه نامه مردم نیز طرح شد که همچنان ادامه دارد.

پس از انتخابات 1376 و شرکت عظیم مردم در انتخابات و حضور در پای صندوق های رای و اعلام نتیجه شمارش آرائی که به اصلاحات داده شده بود، برای نخستین بار ضرورت تشکیل جبهه‌ای از سوی نیروهای طرفدار اصلاحات در داخل کشور مطرح شد. امری که حزب توده ایران ضرورت آن را از ابتدای پیروزی انقلاب و برای دفاع از این پیروزی پیوسته اعلام داشته بود و تشکیل نشدن آن با حضور همه نیروهای انقلابی بزرگترین ضربات را به همه این نیروها اعم از مذهبی و غیر مذهبی زد.

احزاب و سازمان هائی که پس از انتخابات 76 تاسیس شده بودند - از جمله جبهه مشارکت اسلامی- و چهار سازمانی که از پیش از این انتخابات نیز فعال بودند (مجمع روحانیون مبارز، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، دفتر تحکیم وحدت و کارگزاران سازندگی) در کنار هم جبهه دوم خرداد را اعلام داشتند. این جبهه نه شعار واحد داشت و نه نام آن می توانست هویت آن را منعکس کند.

بتدریج و پس از آشکار شدن هر چه بیشتر اراده ای که پشت ولایت فقیه برای تبدیل آن به سلطنت اسلامی وجود دارد، ضرورت دفاع از جمهوریت از قلم و زبان بسیاری از چهره های شناخته شده اصلاحات و حتی شخص محمد خاتمی بارها بیان شد.

به این ترتیب، بحث در باره جبهه ای که بتواند جوابگوی این مرحله از گذار تحولات اجتماعی ایران باشد و در عین حال همه احزاب و سازمان های متنوع، اما طرفدار اصلاحات بتوانند با توجه به شرایط حاکم بر کشور در آن حضور یابند، پیش از انتخابات ریاست جمهوری سال 76 نیز مطرح بود، اما پس از این انتخابات بر ضرورت آن افزوده شد.

راه توده، چه پیش و چه پس از انتخابات ریاست جمهوری سال 76، در بحث هائی که پیرامون شعار منتشره در نشریه "نامه مردم" با عنوان "جبهه ضد ولایت فقیه" می کرد، پیوسته بر این واقعیت تاکید می کرد که اپوزیسیون خارج از کشور، برای حضور عملی در تحولات داخل کشور، حتی اگر کوچکترین امکان تحرک علنی در کشور نداشته باشد، باید آن شعار و آن جبهه ای را اعلام کند که در برگیرنده وسیع‌ترین اقشار، طبقات و احزاب و سازمان‌های سیاسی سخنگوی آن‌ها شود. با توجه به اینکه بخش مهمی از طرفداران تحولات در حاکمیت جمهوری اسلامی قرار دارند و یا مانند نیروهای ملی-مذهبی و از جمله نهضت آزادی ایران فعالیت نیمه آزاد و متکی به قانون اساسی جمهوری اسلامی دارند، این جبهه و شعار آن، نمی تواند شعار و جبهه ای در تعارض با قانون اساسی باشد. استدلال ما این بود که چنین شعاری، بجای آنکه وحدت بخش همه نیروهای خواهان تحولات - حتی اندک- باشد و تمرکز همه نیروها - حتی متزلزل‌ترین آنها– را ممکن سازد، عملا شعاری است جبهه شکن و نه اتحاد ساز. ما استدلال کردیم و همچنان در تمام سالهای پس از انتخابات دوم خرداد بر این نظر خود پای می فشاریم که محتوای یک هدف، قطعا نباید با شعاری همراه باشد که ناقض آن در عمل است.

در باره ولایت فقیه و بخش انتصابی حاکمیت، ما بر این عقیده ایم که شعار "دفاع از جمهوریت" و اتحاد نیروها بر محور" جبهه واحد دفاع از جمهوریت" عملا خود نافی سلطنت و ولایت است، درعین حال که این شعار و این جبهه از نظر قانونی مانعی بر سر راه نیروهای یاد شده در بالا (در داخل و یا خارج از حاکمیت) بوجود نمی آورد.

این پیشنهاد، همچنان و تا زمانی که هنوز بخشی از حاکمیت از رفرم و تحولات در جمهوری اسلامی دفاع می‌کند و اندک فضائی برای برخی سازمان‌ها و احزاب خارج از حاکمیت جهت فعالیت وجود دارد، به قوت خود باقی است.

چنین شعار و جبهه‌ای، نه تنها در برابر سلطنت اسلامی (حکومت) و ولایت مطلقه فقیه (باز تولید سلطنت) قرار دارد، بلکه در شرایط کنونی عملا در برابر سلطنت خواهانی که در اندیشه بازگرداندن سلطنت پهلوی به ایران هستند نیز قرار دارد.

اکنون تشکیل این جبهه، با شعاری نزدیک به آن در طیف قابل توجهی از نیروهای سیاسی خارج از کشور مطرح است و بصورت بیانیه و مقاله و پیشنهاد مشترک مطرح می شود. بی شک این پیشنهادها و بیانیه‌ها هنوز تا تدقیق و اعلام کارپایه یک جبهه فاصله دارد، همانگونه که بیانیه انجمن اسلامی امیرکبیر تهران فاصله دارد، گرچه باید کوشید این بحث در داخل کشور و از جمله در مورد بیانیه انجمن اسلامی امیرکبیر هرچه زودتر به نتیجه عملی و واقعی خود برسد.

آنچه که در این مرحله، درباره بیانیه انجمن اسلامی امیرکبیر برای اعلام "جبهه جمهوری خواهی" می‌توان گفت، پیش از محتوا و استدلال آنها برای تشکیل چنین جبهه‌ای، اقدام عملی آنها در جدائی از جبهه دوم خرداد است.

از نظر ما و با توجه به تجربه طولانی حزب توده ایران برای اتحاد نیروهای سیاسی در مراحل گوناگون تحولات جامعه ایران طی بیش از 6 دهه، هر اقدام عملی یک نیروی سیاسی باید منعکس‌کننده خواست و اراده عمیق و آگاهانه این نیرو جهت دستیابی به اهداف اعلام شده آن باشد. از آنجا که طیف انجمن های اسلامی و بویژه انجمن اسلامی امیرکبیر با هدف فعالیت در اتحادها و تشکیل جبهه ها اقدام به اعلام ضرورت تشکیل "جبهه جمهوری خواهی" کرده است، نخستین موضوعی که مطرح می‌شود اینست:

دفاع از اتحاد و جبهه موجود

هیچ نیروی سیاسی، اگر بخواهد پرچمدار و یا طراح یک پیشنهاد مترقی باشد، ابتدا خود باید مدافع صادق و سرسخت آن طرح باشد. وقتی هدف تشکیل اتحادها و جبهه هاست، ابتدا باید از آن اتحاد و جبهه‌ای که وجود دارد دفاع کرد وسپس در جهت تکامل، استحکام و ارتقاء آن گام برداشت. نمی توان طرفدار تشکیل جبهه و اتحاد بود و آنوقت از یک اتحاد و جبهه جدا شد و صفی مستقل را تشکیل داد؛ گرچه بهترین و پیشروترین پیشنهادها را هم داشت.

از نظر ما، دفتر تحکیم وحدت و انجمن اسلامی امیرکبیر پیش از آنکه به خروج از جبهه دوم خرداد بیاندیشند و در جهت آن گام بردارند، باید در درون همان اتحاد و جبهه‌ای که حضور داشتند می‌کوشیدند شعار " دفاع از جمهوریت" و تبدیل نام این جبهه به " جبهه واحد جمهوریت" را به شعار و خواست همه اعضای جبهه دوم خرداد تبدیل کنند. به این ترتیب، مبارزه اجتماعی از مبارزه سالم سیاسی از درون جبهه دوم خرداد شروع می شد و با حفظ اتحاد نیروها یک گام جمعی به جلو برداشته می شد و نه با جدائی از اتحاد و جبهه موجود!

این گرهی‌ترین بحث پیرامون اقدام دفتر تحکیم وحدت و انجمن اسلامی امیرکبیراست و بی شک ادامه این بحث در داخل کشور، تاثیرات مثبت خود را بر طرفداران جبهه جمهوری خواهی در خارج از کشور و در میان سازمان های طرفدار چنین جبهه‌ای گذاشته و برداشتن گام‌های عملی‌تر را بسوی دوری از شعارهای انتزاعی و درک واقعیات جامعه امروز ایران آسان‌تر می سازد. در پایان این مرحله از تلاش‌هاست که باید لحظه آغاز پیوند شعار و جبهه در خارج و داخل کشور، و در میان همه نیروهای مترقی جامعه را انتظار داشت.

توده‌ای‌ها در این مسیر و برای رسیدن به این هدف از هر نوع همکاری و رایزنی برای رسیدن به لحظه اقدام و عمل استقبال می کنند.

از ایران برای ما می نویسند:

یک اتحاد با یک شعار!

آنچه را می خوانید، نکات اساسی از یک نامه دریافتی از داخل کشور و در ارتباط با بحث‌های جاری پیرامون "جبهه" و یا "اتحاد" بر سر "جمهوریت" است.

رفقا و دوستان

اجازه بدهید نظر خود و چند تن از دوستانم را پیرامون اوضاع سیاسی کشور و آینده ای که آن را حدس می زنیم با ذکر چند نکته که به نظرم اصولی می رسند بنویسم. هر موضعگیری که حداقل رعایت این نکات در آن شده باشد، در دراز مدت کمتر اشتباه خواهد بود.

برخلاف اصلاح طلبان داخل حاکمیت و یا بسیاری از طرفداران اصلاحات در خارج از حاکمیت، توده‌ای‌ها باید از شعار افکار عمومی که هر دو جناح موافق و مخالف اصلاحات روی آن تاکید دارند فاصله بگیرند. مشروعیت افکار عمومی نه تنها مشروعیت سیاسی نمی‌آورد، بلکه می تواند تبدیل به اتخاذ راست ترین سیاست‌ها بیانجامد.

مارکسیست‌ها به "آگاهی طبقاتی" باید متکی باشند، که علیرغم پیچیده بودن و حتی گنگ بودن آن، برد علمی و تحلیلی آن بسیار دقیق‌تر از افکار عمومی است. افکار عمومی و آگاهی طبقاتی را یکی دانستن اشتباه تئوریک و سیاسی مهمی است.

شما شاهدید که جریان‌های سیاسی ایران (تا آنجا که ما به آنها دسترسی داشته‌ایم) چه چپ و چه راست عموما بر یک محور قرار دارند: جلب افکار عمومی 80 درصد مردم. حال در انتخابات شوراها دیدید که یکباره افکار عمومی به مسیر دیگری رفت. مسیری که ما را بر آن می دارد تا یکبار دیگر به آگاهی طبقاتی بیشتر از افکار عمومی بیاندیشیم. در واقعیت امر، هشتاد درصدی که همیشه حاکمیت روی آن حساب باز می کند مرکب از چند میلیون واجد شرایط رای دادن است، اما نه با ترکیب اجتماعی واحد و رابطه مشابه با سیاست و مسائل سیاسی. به همین دلیل دیدید که چه شکاف عظیمی در این افکار عمومی وارد آمد و چگونه آگاهی طبقاتی موجب بهره گیری از شرایط برای پیروزی در انتخابات شوراها از سوی آن بخشی از حاکمیت شد که بیشترین سلطه را بر قدرت دارد. **(بقیه در ص 8)**

روز زن - زیر نور ماه

300 هزار زن،

تن می‌فروشند تا نان بخرند!

این عمامه را

چه کسی بر سر می گذارد؟

شیرین عبادی و چند زن آگاه و نگران از آنچه بر زنان ایران می گذرد، مراسم 8 مارس (روز زن) را در یکی از پارک‌های تهران (پارک لاله) بر پا کردند. آنها از بیم حمله اوباش و برای رهائی از چنگال پرسش‌های بی پایان برای صدور مجوز اجتماع، نامی از روز زن در درخواست خود به میان نیآوردند.

تعداد آنها شاید به 200 تن می‌رسید. بیشترشان از 40 و 45 سال عبور کرده بودند. انقلاب که شد جوان بودند. با جوانی در انقلاب شرکت کرده بودند. بسیاری‌شان وقتی از زندان آزاد شدند باندازه دو نسل پیر شده بودند. وقتی آنها از اوین به شهر بازگشتند نه تنها تهران، بلکه جامعه زیر و رو شده و سیر نزولی را بسرعت طی می کرد.

آنها که در پارک لاله جمع شده بودند نگران شعله‌ور شدن دوباره جنگ بودند. هشت سال جنگ با عراق فقط ساختمان‌ها را ویران نکرد، حاصل آن فقط 1٫5 میلیون کشته و 700 هزار معلوم جنگی نبود، یک هزار میلیارد دلار خسارت جنگی نیز بزرگترین نتیجه جنگ نبود. جنگ یک انقلاب را بلعید و ایران دیگری در خشت زمان افتاد. پدر خوانده نوزادی که بدنیا آمد، مافیای غارت و جنایت بود.

سرگذشت ننه دلاور برشت، در قالب عسگراولادی ظاهر شد. نزول خواران و سودجویان داستان‌های برشت که همگی ضد قهرمانان جنگ دوم جهانی بودند، اینبار از بازار ایران سر بر آوردند.

وقتی آیت الله خلخالی خیابان جمشید و "محله" را با بلدوزر صاف کرد و زنان تن فروش این دو محله را به خانه دیوار سنگی "ثابت پاسال" در حوالی میدان ونک منتقل کرد تا آب تربت بر سرشان ریخته و نجیبشان کند، کمتر کسی به این ساده لوحی انقلابی اندیشید.

حالا از دل جنگ و نابودی ساختارهای اجتماعی ایران، يك ميليون و هفتصد هزار زن خیابان خواب بیرون آمده است. آمار می گوید: 300هزار تن آنها، براي تامين معاش خود و فرزندانشان تن فروشي مي‌كنند. این را اپوزیسیون برانداز نمی‌گوید، مرکز آمار سازمان بهزیستي اجتماعي جمهوری اسلامی می‌گوید.

هیچ روزنامه‌ای به استقبال روز زن نرفت، حتی خبر و گزارش اجتماع زنان در گوشه‌ای از پارک لاله را هم ننوشتند. روز زن! روز برابری حقوق! روز نفی جنسیت در حقوق اجتماعی!

روزنامه انتخاب، در آبانماه سالی که پشت سر ماند و در ستایش از هوشیاری و فعالیت نیروی انتظامی نوشت: "طی شش ماه گذشته، صدها عشرتکده فاش و حدود بیست و پنج هزار نفر در رابطه با فحشاء دستگیر شده اند."

اداره منکرات، که در زمان شاه با نام "اداره اماکن" فعال بود، حالا در خیابان مطهری زیر زمینی به وسعت یک زندان را در اختیار دارد. آنها که از گذشته درس نگرفته، اما از آینده نگرانند، بجای نگاهی به خیابان‌ها و چشم باز کردن بر روی حاصل عملکرد دو دهه خود، در این اداره و زیر زمین آن، به فرمان رهبر دنبال تهاجم فرهنگی می‌گردند. نه تنها خود چشم بر حقیقت نمی گشایند، بلکه چشم احضار شدگان را هم می بندند. هنوز نپذیرفته‌اند که غارت مردم و حاکمیت مافیائی روحانیون و بازاریان، خود بزرگترین تهاجم فرهنگی و اجتماعی است. ←

(بقیه از ایران برای ما مینویسند از ص 7)

2- به نظر می آید که در ایران چه شاهد یک برخورد مستقیم باشیم و چه این وضع نیم بند ادامه یابد، جهتگیری عمومی نیروهای دمکراتیک، چپ و اصلاح طلب در داخل و خارج از کشور یک مسیر را بیشتر نمی تواند طی کند. مسیری که انجمن تحکیم وحدت نیز علیرغم ناروشنی‌ها و شتابزدگی‌هائی که در مواضع اعلام شده آنها وجود دارد، با جسارتی بیش از دیگر انجمن‌ها و تشکل‌های دانشجوئی آغاز کرده است. این مسیر همان اندیشه برقراری اتحادی میان جمهوری خواهان با شرکت نیروهای طرفدار این اندیشه در داخل و خارج از کشور است.

بیانیه ای که 5 سازمان سیاسی آن را امضاء کرده‌اند نیز تقریبا در همین مسیر است و امیدواریم از دل همه این تلاش ها و بحث هائی که در داخل و خارج کشور درباره جمهوریت در جریان است یک منشور واحد و عاری از ایرادها و کمبودهائی که دو بیانیه موجود دارد بیرون بیآید.

این نامه را می توانید با عنوان "شماره 24" منتشر کنید.

پیروز باشید

مجله‌های سینمائی را بسته‌اند و چند نویسنده این مجلات را به همین زیر زمین برده اند تا پس از سیامک پورزند بقیه ارتش تهاجم فرهنگی را تار و مار کنند! سیامک پورزند، که فرمانده تهاجم فرهنگی معرفی شده بود، پس از 700 صفحه تک نگاری و انواع صحنه سازی‌های تلویزیونی از زندان مرخص شد!

8 مارس در گوشه‌ای از پارک لاله برپا شده است در روز روشن زندگی در زیر پل‌ها، در حاشیه خیابان‌ها و در فاحشه خانه‌هائی که باندازه عرض و طول و جمعیت تهران رشد کرده‌اند، ادامه دارد.

زیرنورماه

بند ناف فیلم "زیرنورماه" با تماشاچی های سینماهای تهران را خیلی زود بریدند. در این فیلم مراسم عمامه گذاری در حضور آقا شیخ حسین برپا می شود. طلبه جوان و سیدی که بر حسب اتفاق سر از لاک حوزه در آورده و جامعه را دیده، با یک چشم خون و یک چشم اشک، در پایان فیلم لباس روحانیت را می‌پوشد.

در متروی تهران دفتردار حوزه را می بیند. او که خود مشوق جوان آذربایجانی برای رفتن به مراسم عمامه گذاری و پوشیدن لباس روحانیت بوده، حالا در متروی تهران کت و شلوار به تن دارد و در کنار زن و فرزندش نشسته است. وقتی قطار مترو می‌ایستد و آن دو در کنار هم قرار می‌گیرند، دفتردار با خجالت و افسوس می گوید:

"چند روز پیش با زن و بچه‌ام کنار خیابان ایستاده بودم. هیچ تاکسی ما را سوار نکرد. بالاخره یک ماشین شخصی ایستاد و راننده سرش را از پنجره بیرون آورد و پرسید: به تو بنز نرسیده؟"

تهاجم به جامعه را از همینجا باید پی گرفت!

در شب‌های مهتابی، بالای پل رسالت زنان جوان تن می‌فروشند تا نان بخرند و در زیر پل معرکه‌ای از دربدری و بی خانمانی، مرگ امید و آرمان درهم می‌لولند. طلبه جوان زیر همین پل و در زیر نور ماه پایان راهی را می بیند که آقا شیخ حسین با برپائی جشن عمامه می‌خواهد او را بدان سبیل بفرستد.

مدیر حوزه در آخرین مکالمه‌اش با طلبه جوان می‌پرسد:

" یک جائی پا را کج گذاشتیم که به اینجا رسیدیم. اما کجا؟"

طلبه جوان سکوت می کند و مدیر حوزه عمامه اش را جابجا می کند و در خود فرو می رود.

فیلم را زود از روی آکران برداشتند تا مردم نبینند، مردمی که خود هر شب، در حاشیه خیابان‌ها، گوشه پارک ها، زیرپل‌ها و... تهران را زیر نور ماه می بینند!

چنان زیر نور ماه است که گزارش نویس "فرانکفورتر آلگماینه" آلمان هم بدون پرژکتور و بی‌نیاز به روشنائی روز آن را می‌بیند و می‌نویسد:

"بنفشه، دو سال پیش، براي نخستين بار سوار اتومبيل مردی شد که او را به خانه‌اش برد. او خوش شانس بود، چرا که از آن زمان، به صورت مرتب به آپارتمان مرد مي‌رود و به سفارش او، مشتريان ثابتي پيدا كرده است. تماس از طريق تلفن همراه برقرار مي‌شود. قبلا با يک حقوق بخور و نمير منشي بوده است و حالا از راه تن فروشی آسان‌تر زندگی می کند. او زنی جوان از خانواده اي وابسته به اقشار پائين‌تر از طبقه متوسط است.

او پنجمين و كوچكترين فرزند يك خانواده فقير شيرازی است، که پدرش را خیلی زود از دست داد. پانزده ساله بود، برخلاف میل خودش مجبور به ازدواج شد. چهار سال پیش، موفق شد از شوهر معتادش طلاق بگیرد. از آن زمان، به تنهائي پسرش را اداره مي‌كند."

گرسنگی و فقر، اعتیاد و فحشاء، خیابان خوابی و فرار از خانه؛ سرنوشت صدها هزار زن ایرانی است که رقم آنها به یک میلیون و 700 هزار تن رسیده است.

روز زن- هشت مارس

روز زن در گوشه‌ای پرت افتاده از پارک لاله برپا شد. آن 200 زنی که در این گوشه جمع شده بودند حتما بیش از آیت‌الله خلخالی که در انزوای خود در حوزه علمیه قم بسر می‌برد، می دانند فاجعه چه ابعادی یافته است.

بنفشه به خبرنگار فرانکفورتر آلگماینه می گوید: "می‌خواهم این کار را رها کنم، از پسرم خجالت مي‌كشم. يكبار هم به مشهد رفتم تا نزد امام رضا توبه كنم."

فقر، زندگی بی‌آینده، گرانی، بی مسکنی و دهها معضل کمرشکن دیگر اقتصادی و اجتماعی نه برای بنفشه، بلکه برای صدها هزار دختر و زن جوان دیگری که تن فروشی می‌کنند تا زندگی کنند جائی برای توبه باقی نمی گذارد. **آنکه باید توبه کند کیست؟**

تجارت فحشاء

جمیله کدیور، همسر عطاء الله مهاجرانی و خواهر حجت الاسلام کدیور که اکنون نماینده مجلس است به گزارش نویس فرانکفورتر آلگماینه مي‌گويد:

"تن فروشی به تجارت در خيابان‌هاي تهران تبديل شده است. دائما مواردي كشف مي‌شوند كه در آن كارمندان و حتي مقامات قضائي در آن دست دارند."

فرانکفورت آلگماینه می نویسد: در حالیکه رهبران مذهبی جمهوری اسلامی برای توجیه مخالفت خود با دمکراسی و آزادی، آزادی‌های موجود در کشورهای اروپائی را تنها در آزادی سکس و فحشاء خلاصه کرده و مردم را از آن می‌ترسانند؛ تمام مناسبات جنسي و فحشائی که آنها مردم را از آن می‌ترسانند در ایران رواج دارد.

سازمان بهزيستي اجتماعي مي‌گويد: شش درصد زنان ایران، که اکثریت آنها زنان جوان‌اند، برای گریز از آزار و سوء

استفاده جنسي و يا براى تن ندادن به ازدواج‌هاى ناخواسته از خانه مى‌گريزند و به دهها هزار زن ديگرى مى‌پيوندند كه براى يك وعده غذا و خواب در زير سقف يک خانه خود را مى‌فروشند.

جميله كديور مي‌گويد: "دو نوع روسپيگري وجود دارد. اولين گروه، اين كار را واقعا به خاطر نياز اقتصادي مي‌كند. زنان اين گروه، مجبورند به وسيله روسپيگري شكم خود و فرزندانشان را سير كنند. گروه دوم، درگير مشكل اقتصادي نيستند، بلكه از سخت‌گيرى هاى اخلاقي به اين دام مى‌افتند. "

جميله كديور كه عضو فراكسيون زنان در مجلس است، اغلب در ميان ماموران محافظ و انتظامى با گروهى از زنان تن فروش گفتگو مى‌كند تا آنها را به جدائى از اين عمل تشويق كند، اما مشكلات اقتصادى پر قدرت‌تر از موعظه‌هاى اسلامى است.

مسئولان درمانده شده‌اند. ماموران انتظامي هر چند وقت يكبار وارد صحنه مي‌شوند، اما نمي‌توانند جلوي گسترش تن فروشى را بگيرند.

تابستان سال گذشته، وقتى طرح ايجاد خانه‌هاي عفاف كه همان فاحشه خانه‌هاى رسمى بود در مطبوعات منتشر شد به انفجار يک بمب در قلب حوزه هاى دينى شبيه بود.

بموجب اين طرح زنان تن فروش بايد تحت نظارت دولت قرار گرفته و براى جلوگيرى از شيوع انواع بيمارى‌هاى جنسى و بويژه بيمارى مهلک ايدز از آنها بطور منظم معاينه جنسى صورت گيرد. بموجب اين طرح زنان تن فروش قبل از هم آغوشى با مردان بايد مراسم صيغه را نيز بجاى مى‌آوردند. اما با صيغه و يا بدون صيغه آنچه در حال گسترش است فقر است و فحشاء.

براي تفريح

شب‌ها، زير نور ماه، زندگى بى‌اعتنا به موعظه‌هاى مذهبى در تهران جريان دارد.

جوانان تقريبا دو سوم جمعيت ايران را تشكيل مي‌دهند. جمع قابل توجهى از دختران جوان خانواده‌هاي طبقه مرفه، در خيابان‌ها مي‌چرخند و به خاطر يك ساعت رابطه جنسي، سوار اتومبيل‌ها مي‌شوند. مرزهاى فحشاء و يك زندگي آزاد جنسي خصوصي در اينجا بهم مى‌ريزد. در جامعه سنتي ايران، رابطه بدون ازدواج ميان دو جنس، اغلب روسپيگري شناخته مي‌شود.

فرانكفورتر آلگماينه مى نويسد:

" ندا، دختر ظريف اندامي است كه تازه بيست ساله شده است. در يک شركت كار مى‌كند. تعطيلات آخر هفته‌اش را با گروهي از دوستانش مي‌گذراند. با دوتا از آن‌ها رابطه نزديك‌تري دارد. يكي از آن‌ها را "برادر" مي‌نامد. برادر، به او هديه مي‌دهد، برايش لباس يا جواهر مي‌خرد، او را به سفر و اسكي مي‌برد، الكل تهيه مي‌كند، ترتيب پارتي‌ها را مي‌دهد و آپارتمان لوكس خود را در اختيارش مي گذارد. پدر و مادرش نمي‌دانند آخر هفته‌هايش را چگونه مي‌گذراند. آن‌ها تصور مي‌كنند كه ندا با دوستان دخترش به سفر مى رود. او، "مردان" را، در پارتي‌ها يا از طريق دوستانش پيدا مي‌كند. بعضي وقت‌ها هم با آن‌ها در خيابان آشنا مي‌شود. گهگاه، مشكلاتي با ماموران امر به معروف پيدا مي‌كند، اما اين مشكلات هم اغلب با رشوه حل مي‌شوند."

كديور مى گويد: " در سال‌هاي گذشته ارزش‌هاي مذهبي رنگ باخته اند"

يک استاد علوم اجتماعي به گزارش نويس فرانكفورتر آلگماينه در تهران مي‌گويد:

"محدوديت‌هاي اسلامي كه حكومت اعمال مي‌كند، پس از فقر، دومين دليل گرايش زنان جوان به فحشاء و تن فروشى است".

به مراسم 8 مارس مى‌انديشم، در گوشه‌اى از پارک لاله تهران، و آن عبا و عمامه و نعلين ربوده شده طلبه جوان حوزه علميه در مترو تهران:

طلبه جوان سيد حسن نمى‌خواهد در جشن عمامه شركت كند. نمى‌خواهد لباس روحانيت را به تن كند. درسش تمام شده و كتاب‌هايش را در بازار فروخته تا براى بى سرپناهان زير پل رسالت يک وعده غذاى گرم بخرد. روز عمامه گذارى، در انزواى حجره كوچک و محقر خويش، تعزيه ابوالفضل بى دست را به زبان آذرى زير لب و در تنهائى خويش مى خواند و مى گريد.

عبا و عمامه ربوده شده‌اش را دختر تن فروشى برايش به مدرسه مذهبى مى آورد كه توسط طلبه جوان از مرگ نجات يافته است. او كه از فرط استيصال با خوردن قرص خودكشى كرده بود، از زير پل رسالت در حال مرگ به بيمارستان منتقل شده بود. او بعد از نجات از مرگ لباس طلبگى سيد جوان را، در آخرين دقايق مراسم عمامه گذارى پس مى آورد و طلبه جوان عمامه را نه از دست شيخ حسن، بلكه از دست دخترى كه قربانى فاجعه اجتماعى است بر سر مى گذارد تا براى جبران آن اشتباهى قيام كند كه مدير مدرسه مذهبى در آخرين گفتگوى خود با وى گفته بود:

" كجا پاى خود را كج گذاشتيم كه كار به اينجا كشيد؟"

جبران آن گفته دفتردار مدرسه مذهبى در ايستگاه مترو و در توضيح در آوردن لباسش در خيابان‌هاى تهران كه گفته بود:

" ... راننده اتومبيل سرش را از پنجره بيرون آورد و پرسيد: به شما بنز نرسيده؟"

او عمامه بر سر مى‌گذارد تا عليه آن فاجعه اى كه امثال شيخ حسين بوجود آورده‌اند، قيام كند. اما زمان فرصت اين قيام را يكبار ديگر به روحانيون خواهد داد؟

مردم ايران منتظر ظهور يک آيت الله طالقانى‌اند؟ حتى اگر خود او نيز امروز در صحنه بود، كسى به نماز جمعه‌اش مى رفت؟

قيام ناگزير است، اما نقش روحانيون در آن زير علامت سئوال، چرا كه "زير نور ماه" مردم همه چيز را ديده اند از جمله آنها كه در گوشه پارک لاله 8 مارس را برپا كردند!!

8 مارس در تهران زنده باد برابری

روز جهانی زن" 8 مارس"، در تهران با شعارهایی در دفاع از صلح و رفع تبعیض حقوقی علیه زنان، مطابق برنامه‌ای که از قبل اعلام شده بود در پارک لاله تهران برگزار شد.

شمار شرکت کنندگان در این مراسم را خبرگزاری دانشجوئی ایسنا 150 تا 200 تن اعلام کرد. از طرف مرکز فرهنگی زنان که مبتکر برگزاری این روز در تهران بود، این بزرگداشت "روز همبستگي و پيكار زنان براي حقوق برابر، صلح و عدالت" اعلام شده بود.

در این مراسم زنان پلاکاردهایي با شعارهاي «دموكراسي يعني صلح، نه سلاح»، «اگر خانواده واحد اصلي جامعه است، پس حق برخورداري از حمايت جامعه و دولت را دارد»، «جنگ و خشونت، زنان، كودكان و محيط زيست را به نابودي مي‌كشاند»، «پيوستن بدون قيد و شرط به كنوانسيون محو تبعيض عليه زنان» ... در دست داشتند.

شیرین عبادي، حقوقدان ایرانی، که نام او با پرونده اعترافات افشاگرانه امیرفرشاد ابراهیمی گره خورده است، در جمع تجمع‌کنندگان با تاکید بر اینکه زنان در صورت داشتن حق حیات خود، حقوق اجتماعي‌شان را کسب خواهند کرد، گفت: سخن گفتن از صلح و عدالت هنگامي که جنگ بر سر جهانیان سایه افکنده، بسیار سخت است.

وي با بیان این پرسش که «این کدام مردانند که مي‌جنگند و زنان به واسطه آن آسیب مي‌پذیرند؟» گفت: مردان مي‌جنگند، در حالیکه به تبع آن خانه هزاران زن خراب شده و آنها را در گمنامي میان آوارها پنهان مي‌سازند.

عبادي در ادامه با تاکید بر اینکه فرهنگ مردسالار تنها خواست مردان نیست، خاطرنشان کرد:

فرهنگ مردسالار زن معیوبي است که از زنان به مردان به ارث مي‌رسد، بنابراین اگر زنان خود خواهان از بین بردن این فرهنگ نباشند، تغییري در بهبود شرایط خود نخواهند دید.

گفتني است، که پایان بخشیدن به جنگ و حمایت از زنان و کودکان عراقي، به سکوت واداشتن صاحبان جنگ و خشونت، کمك به قربانیان ایدز، تجاوز و تبعیض‌های جنسي، رفع مشکلات زنان افغان، اصلاح حقوق خانواده، حل معضل طلاق و ... از جمله مسائلي بود که مراسم 8 مارس امسال در پارک لاله تهران مطرح شد.

(بقیه زندان قصر موزه ... از ص 12)

در جلسه باشگاه اندیشه، که در آن انور خامه ای، علي‌نقی منزوی و محمد ملکي (نخستین رئیس دانشگاه تهران بعد از انقلاب که اکنون شکنجه نامه‌اش منتشر شده است) و همچنین جمعی از اندیشمندان و روزنامه‌نگاران کشور حضور داشتند، انور خامه‌ای تاریخ ساختمان قصر در سال 1308 را که به زندان قصر تبدیل شد شرح داده و گفته است: من و سایر اعضای گروه 53 نفر در دهه اول و دوم قرن حاضر از نخستین افرادی بودیم که دوران محکومیت سیاسی خود را در این زندان طی کرده‌ایم. در سال‌های پس از شهریور بیست نیز این زندان شاهد حضور و مقاومت مردان و زنان بسیاری علیه حکومت ظلم موجود بود. لذا من به شخصه خواهش دارم که اجازه‌ای برای بازدید از این زندان و تجدید خاطرات به من و سایر زندانیان سیاسی دوران گذشته داده شود.

پاسداران اوین، اجازه چنین بازدیدی را به زندانیان قصر خواهند داد؟ اجازه بازدید از اوین را، آن روز که پارك می شود چه کسی خواهد داد؟

بقیه برای سرنگونی صدام حسین کمونیست های عراق .....

- به این دلیل که تصمیمات این کنفرانس قبل از اینکه آغاز به کار کند گرفته شده بود. در آن کنفرانس بسیاری از مسائل اساسی، اصلا مطرح نشد. انچه مطرح بود رسیدن به قدرت پس از صدام حسین و تقسیم مقامات بود و نه دورنمای سیستم حکومتی و برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی برای آینده عراق. برگزارکنندگان کنفرانس قصدشان آن بود که از نیروهای اپوزیسیون به عنوان برگ برنده برای مشروعیت بخشیدن به جنگ و به سود خویش سوء استفاده کنند. البته، ما به کمک نیروهای مترقی عراق تصمیم داریم کنفرانسی به عنوان آلترناتیو مترقی آینده عراق تشکیل دهیم و توجه محافل بین‌المللی را نسبت به آن جلب کنیم.
- با چه نیروها و احزابی می توانید همکاری کنید؟
- ما اصولا با همه نیروها و احزاب رابطه خوبی داریم، حتی با کسانی که در کنفرانس لندن شرکت کرده بودند. در ضمن متذکر شوم که ما با احزاب کرد هم برای همکاری کوچکترین مشکلی نداریم. به این ترتیب، ما با اکثر نیروها و احزاب اپوزیسیون حاضریم برای یک عراق دمکراتیک و فدراتیو مشترکا مبارزه داشته باشیم.
- اگر کشمکش‌های کنونی به جنگ تبدیل شود، حزب کمونیست عراق چه رویه‌ای در پیش خواهد گرفت؟
- یک مسئله قطعی است و آن اینکه ما در یک جبهه واحد در کنار امریکا قرار نخواهیم گرفت، اما درعین حال از رژیم صدام هم حمایت نمی کنیم و به حمایت از آن بر نمی‌خیزیم. ما در عین حال که در منطقه حضور داریم، به سیاستی که خود به درستی آن معتقد هستیم عمل می کنیم.

پارک می شود یا موزه؟

زندان قصر موزه آرزوهای در اختناق خفته دو نسل

زندان قصر را قرار است موزه کنند، شاید هم پارك و موزه با هم. بچه ها قرار است در محوطه آن آزادانه اینسو و آنسو بدوند. درهای آهنین بندهای آن را خواهند گشود. درهائی که چند دهه برای رضا خان و پسرش و بعدها، در زمانی اندكتر برای جمهوری اسلامی بر روی یك پاشنه چرخید: اختناق پاشنه‌ای که آنقدر زنگ می زند تا پاشنه آشیل حکومت‌ها شود!

آنها که در بندهای این زندان جوانی را گم کردند، جاودانگی را یافتند و آن‌ها که از در و دربند آن حفاظت کردند با ننگ سر بر زمین نهادند. سرنوشتی که در انتظار نگهبانان و محافظان بندهای اوین و زندان عشرت آباد است.

شاه در آخرین سال‌های حکومتش زندان قزل قلعه را به میدان تره بار عباس آباد تبدیل کرد تا بلکه آنچه دراین زندان گذشته بود به فراموشی سپرده شود. گروهبان ساقی، در آن چند سالی که در خیابان‌های تهران سر گردان بود قصه کهن و ناطق متحرك قزل قلعه بود.

اکنون زندان قصر قرار است با زندان قزل قلعه هم سرنوشت شود. نوبت اوین و گوهر دشت هم خواهد رسید! دیری نمی پاید، همچنان که ظلم و استبداد دیر نمی پاید.

زندان قصر که حالا در بخش جنوبی شهر، از تهران قد کشیده جا مانده، روزگاری در خارج از محدوده شهر تهران جای داشت. اطرافش بیابان بود و میدان مقابل دروازه‌های همیشه بسته‌اش میدان میوه و تربار: میدان قصر

از تهران به سمت شمیران، در نیمه راه جاده قدیم شمیران، با اندکی انحراف به راست، هر مسافری می توانست به دیوارهای بلند و برج‌های دیده بانی برسد که در سمت چپ جاده قرار داشت و در آن چپ اندیشان در بند بودند: سه راه زندان!

در پشت این دیوارها، لحظه و روز، سال و ماه و دهه‌ها سرشار از حادثه بودند. از میان این حوادث، تاریخی‌ترینشان فرار دسته جمعی و افسانه‌ای رهبران حزب توده ایران است: کیانوری، جودت، رصدی و... که همگی بعدها در زندان اوین به اسارت گرفته شدند.

ماندگارترین زندانی اش صفرخان بود که امسال چشم برجهان فرو بست و مشهورینشان افسران توده ای که طی 25 سال بارها از این زندان به تبعیدگاه فرستاده و بازگردانده شدند. آنقدر که سرانجام با انقلاب آزاد شدند و با گردش به انحراف انقلاب زندانی و اعدام!

قدیمی‌ترین زندانیانش بازماندگان 53 نفر بودند. بازماندگانی که جمعی از آنها پس از سقوط رضاخان در شهریور 1320 بنیانگذار حزب توده ایران شدند: ایرج اسکندری، انورخامه‌ای، احسان طبری و...

زندان قصر قرار است موزه شود و شاید پارك و شاید هر دو. چه چیز در آن به نمایش گذاشته خواهد شد؟ آزادی یا اسارت؟

ساختمان سمت چپ در ورودی آن موزه انسانیت و پایداری، شرف و آزادیخواهی خواهد شد؟: بند چهار

حاج عراقی، پس از انقلاب به ریاست قصر گماشته شد و تا شبی که به تیر غیب گرفتار آمد ریاست آن را برعهده داشت. او از تبار اسدالله لاجوردی و حبیب الله عسگراولادی نبود، گرچه همراه آنها بنیانگذار موتلفه اسلامی بود. ریاستش بر زندان قصر، آن ریاستی نبود که لاجوردی بر زندان اوین داشت. اگر مانده بود، ردای دبیرکلی موتلفه اسلامی را باید می پوشید، نماند و نگذاشتند بماند تا این ردا بر تن لاجوردی و عسگراولادی بنشیند!

زندان قصر قرار است موزه شود و شاید پارك و موزه با هم. بندها از زندانی خالی است و بر درهای هنوز بسته آن کسی نگهبانی نمی کند. برجهای نگهبانی‌اش خالی است. شاید آخرین باری که بخشی از یکی از بندهای آن زندان شد، هنگامی بود که فیلم "زندان زنان" ساخته می شد. برای لحظه ای و در دو تصویر آغاز و پایان فیلم دروازه بزرگ قصر در برابر چشمان آنها که فیلم را می‌دیدند و می‌بینند باز و بسته شد و می شود.

در زندان زنان، پاسدارخانه خالی است و هنگامی که دروازه را در پایان فیلم می گشایند تا زندانی برود و زندانبان بماند، هیچ عابری در میدان قصر چشمی به سمت دروازه زندان قصر نمی‌گرداند، حتی سالمندان کوچه‌های در خود فرو رفته اطراف زندان قصر، که هنوز دهه 30 و "پاسدار پیش و شیپور خواب و صبحگاهی" زندان قصر را به خاطر دارند. سال هائی که وقتی تابستان ها روی بام می خوابیدی، در دل سکوت شب گوئی نسیم نیمه شب تابستانی پچ پچ زندانیان کودتای 28 مرداد را از فراز دیوارها به بام ها می آورد. باد آرزوهای در خون خفته را با خود می آورد و زیر گوش آنها که بر بام‌ها خوابیده و در انتظار طلوع خورشید به آسمان خیره شده بودند زمزمه می کرد!

این آرزوها در کدام موزه می گنجند و در کدام پارك گل خواهند داد؟

زندان قصر موزه می شود. شاید هم پارك و شاید هر دو!

بگذارید برای آخرین بار این گورستان آرزوها ببینیم!

روزنامه اعتماد می نویسد انورخامه‌ای، از بازماندگان 53 نفر با شنیدن این خبر گفته است: چون قرار است زندان قصر تخلیه و به موزه یا پارك تبدیل شود من تقاضا دارم که برنامه‌ای برای بازدید من و سایر زندانیان سیاسی دوران گذشته از این زندان تاریخی تنظیم شود. **(بقیه در ص 11)**

طیب حاج رضائی
اول تیرباران شد
بعدا "حـرّ" شد!

اشاره- در میان مجموعه عظیم کتب تحقیقی، تاریخی، خاطرات و... که در دو دهه گذشته در ایران منتشر شده، شاید دو کتاب کم حجم به قلم نویسنده‌ای که نه نویسنده است و نه ادعای آن را دارد یکی از کم نظیرترین و در عین حال مردمی ترین خاطرات منتشره در ایران باشد.

این دو کتاب، که مجموعا بیش از 400 صفحه است، برای نخستین بار سرگذشت چهره هائی را بازنویسی می کند که نام آنها در حوادث 60-70 سال اخیر تهران بر سر زبان ها بوده است. گرچه بسیاری از آنها نه خوشنام بوده اند و نه نقش مثبتی در جامعه ایران داشته اند، اما آگاهی از محیطی که در آن نقش آفرین شده اند، رابطه ای که با روحانیون و دربار شاهنشاهی داشته اند و یا مناسباتی که در محلات جنوبی تهران داشته اند مفید است. طیب حاج رضائی، شعبان جعفری، رمضان یخی، ناصر جگرکی، جعفرعموحاجی، اکبر مشدی و دهها نام آشنای دیگر در دو جلد کتابی که از این پس خواهیم کوشید در هر شماره راه توده بخش هائی از آن را متنشر کنیم، مطرح اند. نویسنده کتاب که خود از اسماعیل بزار تهران برخاسته و در دانشگاه تهران داندانپزشک شده است، دکتر "عباس منظرپور" نام دارد و نامی که برای دو جلد کتاب خود برگزیده " درکوچه و خیابان" و "شیربرنجنامه" است. در لابلای نوشته های خاطره گونه وی، برای نخستین بار اطلاعات قابل توجهی یافت می شود که می تواند مبنای یک کار تحقیقی مهم و تاریخی قرار گیرد. از آن جمله است ماجرای قتل احمد مسعود (روزنامه نگار ایرانی دهه 30) و یا سرگذشتی که در 15 خرداد برای طیب حاج رضائی رقم زدند. او نه حر بود و نه نقش آفرین حوادث 15 خرداد؛ در یک رویاروئی تکراری میان او و شعبان جعفری، که از سر اتفاق روز 15 خرداد روی داد، روحانیون او را یاور خود و "حر" لقب دادند و ارتشبد نصیری نیز که سالها در پی فرصتی برای برباد دادن سر طیب بود او را عامل 15 خرداد معرفی کرد.

آنچه را عباس منظرپور بدان پرداخته، در نوع خود بکر و بدیع است: سرگذشت مردم و قهرمانان و ضد قهرمانان آنها در جنوبی ترین خیابان ها ومحلات تهران.

در میان یادمانده های نویسنده؛ که خود نیز در جوانی توده ای بوده، به سرگذشت توده ایهای پیش و پس از کودتای 28 مرداد نیز اشارات بسیار دردانگیزی می شود. سالهای حاکمیت سرلشکر تیموربختیار در تهران که برای توده ایها به سالها دهه 60 در جمهوری اسلامی شبیه است. همان دهه ای که هنوز هاشمی رفسنجانی در رویای تکرار آن بسر می برد. سال هائی که تیمور بختیار، با این تصور که حاکمیتی ابدی بر فرمانداری نظامی تهران خواهد داشت و نظام شاهنشاهی ابدی تر از قدرت اهریمنی اوست، بزرگترین جنایات را در حق توده ایها روا داشت. نه او ماند و نه نظام شاهنشاهی و آنها که این جنایات را در دهه 60 تکرار کردند و امروز نیز رویای تکرار آن را در سر دارند سرنوشتی متفاوت تر از تیمور بختیار و نظام شاهنشاهی نخواهند داشت، گرچه نامشان بجای تیمسار بختیار و تیمسار زاهدی، قاضی مرتضوی و یا آیت الله جنتی و ... باشد.

در کتاب منظرپور، یکبار و تنها در یک ارتباط بسیار گذرا به دهه 60 و رعب و هراس و جنایاتی که انجام شده اشاره شده است که آن را در همین گزیده می خوانید. شکنجه و بیمارستان در سالهای پس از کودتای 28 مرداد را هم در همین بخش گزین کرده و آورده ایم تا یادآور مشابهت جنایاتی باشد که بنام انقلاب 57 اما همسو با کودتای 28 مرداد مرتکب شده و همچنان می کوشند مرتکب شوند.

در مقایسه اوباشی که امروز با نام انصار حزب الله در ایران حادثه می آفرینند، با اوباشی که در دهه 30 همین نقش را داشتند اختلاف نام و چهره وجود دارد، اما ماهیت عمل یکسان است.

برخی از یادواره های نویسنده، می تواند خمیرمایه داستانی کوتاه، سناریوئی برای فیلم و یا نمایشنامه شود، از آن جمله اند "کوه بی بی شهربانو" در جلد اول کتاب. کمبود بزرگ هر دوجلد کتاب مورد بحث، نداشتن عکس از نقش آفرینان است، که باید امیدوار بود در چاپ های بعد آلبومی که جایش در این دو جلد خالی است به هر دو جلد اضافه شود.
بخش هائی از جلد دوم کتاب را برای این شماره راه توده برگزیده ایم که می خوانید:

ارتشبد نصیری برای انتقام شخصی نام طیب را قاطی لیست 15 خردادی‌ها روی میز شاه که با طیب از نزدیک آشنا بود و او را وفادار به دربار می دانست گذاشت!

{فدائیان اسلام در مسجد "حاجی ابوالفتح" در میدان شاه که مهم ترین پایگاه آنها بود جمع شده بودند. میدانی که بعد از انقلاب به یاد طیب حاج رضائی، میدان دار بزرگ تهران در 15 خرداد به میدان "حرّ" تغییر نام یافت. آن روزها در این مسجد شعارهائی به طرفداری از آیت الله خمینی داده می شد. هنوز آیت الله خمینی دستگیر نشده بود.

روز حادثه دارو دسته شعبان جعفری به این مسجد حمله کردند و همه را زیر مشت و لگد گرفتند. حاج مهدی عراقی (1) که هم از فدائیان اسلام بود و هم با میدان تهران روابط مستحکمی داشت به سرعت سراغ طیب رفت و به او گفت: "در محله تو شعبان عرض اندام می کند".

در آن دوران هیچ گردن کلفتی تحمل نمی‌کرد حریف دیگری در حیطه فرمانروائی او دخالت کند. طیب عده ای از اطرفیان خودش را به میدان شاه و مسجد حاج ابوالفتح فرستاد تا شعبان و دارودسته اش را متفرق کنند. همیشه تعدادی بیکاره، ولگرد و ماجراجو دور طیب جمع بودند. آن ها هم به محض اطلاع از دستور طیب به طرف میدان شاه راه افتادند. اینها معمولا همان کسانی بودند که دسته های سینه زنی معروف طیب را راه می انداختند. دسته هائی که از پرجمعیت ترین و در عین حال بی نظم ترین دستجات سینه زنی تهران بود. "علامت" بسیار بزرگ و "علم و کتلی" که این دسته داشت واقعا از اندازه خارج بود و همه هم متعلق به طیب. این دسته هم مثل سایر دستجات برای روزهای مبادا که دستگاه احتیاج به تظاهرات داشت به کار می افتاد، کما این که همین دسته در روز 28 مرداد بیشترین ناامنی و غارت را بوجود آورد و در حمله به خانه مصدق نقش مستقیم داشت. همین دسته و شخص طیب که در 28 مرداد نقش کودتائی داشتند حالا بدون آنکه خود بدانند عامل سرنگونی شاه شده بودند.

همان شبی که دارودسته طیب، نوچه های شعبان جعفری را در مسجد ابوالفتح تار و مار کرده بودند، - یا برحسب اتفاق و یا با نقشه قبلی- آیت الله خمینی دستگیر شد و اطرافیان طیب که حالا دیگر بوی ناامنی و غارت به مشامشان خورده بود، بدون دستور و حتی اطلاع و البته با راهنمائی و پیشگامی غیر علنی فدائیان اسلام به مرکز شهر حمله کردند و آتش سوزی و ناامنی راه انداختند. بیشترین تلفات را روز 15 خرداد همین افراد دادند.

طیب تا آنجا که مربوط به قطع پای حریف (شعبان) از محله خود بود از ماجرا اطلاع داشت، ولی مطلقا نمی دانست که در مسیر مبارزاتی آیت الله خمینی قرار گرفته است.

همه کسانی که طیب را می شناختند می دانستند که او بر خلاف اغلب "سردمداران" محلات که به نوعی با شهربانی و ساواک مربوط بودند، مطلقا از این دستگاه ها فرمان نمی برد. او خود را بالاتر از رئیس شهربانی و ساواک می دانست و در موارد لزوم در ضرب و شتم افسران و ماموران شهربانی کوتاهی نمی کرد. طیب از لحاظ روانی جزو گروهی از مردم بود که در مراکز مغزی آنها، آن قسمتی که باعث ترس می شود یا اصولا کار نمی کند و یا ضعیف است. در اواسط سال های 1310 و تقریبا در آغاز جوانی دست به عملی زد که فقط از مغز یک بیمار می توانست سر چشمه بگیرد، ولی همه آن را به حساب جسارت طیب گذاشتند.

تازه ولیعهد با "فوزیه " ازدواج کرده بود و رضا شاه هم هر گونه صدای مخالفی را در گلو خفته کرده بود. اوج قدرت "سرپاس مختاری" رئیس نظمیه بود که نه تنها مردم عادی، بلکه تمام فرماندهان ارتش و ژاندارمری و رجال سیاسی هم با شنیدن نام او به لرزه می افتادند. در تمام خانه ها باید عکس قاب کرده رضا شاه به دیوار کوبیده باشد. ما هم داشتیم. کسی حتی با همسر و فرزندان خود هم از سیاست حرف نمی زد، زیرا معتقد بودند سرپاس مختاری می شنود.

در چنین محیطی، روزی ولیعهد همراه همسر جوانش "فوزیه" ظاهرا به مسافرت جنوب کشور می رفتند و در حالی که چند اتومبیل خودروی آنها را اسکورت می کرد، از خیابان ری می گذشتند که طیب جلو اتومبیل آنها را گرفت و با فریاد خواست که چند روز عروس را به او بسپارند. طیب دستگیر و زندانی شد، اما این ماجرا مثل بمب در میان گردن کلفت ها صدا کرد و از همان زمان "طیب"، "طیب" شد.

در 15 خرداد آیت الله خمینی دستگیر و زندانی و تبعید شد و طیب هم همراه چند تن از یارانش زندانی. محاکمه نظامی اش کردند.

تا به این خاطره بازنگردم و از دشمنی دیرینه "نصیری"، رئیس شهربانی و ماموران شهربانی با طیب یاد نکنم نمی توان به ماجرای اعدام و "حر" شدن طیب پی برد.

سه سال پیش از واقعه 15 خرداد، یعنی در آبان ماه 1339 اولین فرزند شاه در یک بیمارستان در جنوب تهران متولد شد. شاه می خواست برای اولین بار به بیمارستان رفته و از همسر و ولیعهد تازه بدنیا آمده اش دیدن کند. طیب و سایر گردن کلفت ها طاق نصرت زیبائی در نزدیکی زایشگاه برپا کرده بودند. در آن روز طبق دستور مقامات نظامی و شهربانی هیچ غیر نظامی اجازه نداشت در "سواره رو" خیابان ها و بخصوص در اطراف طاق نصرت دیده شود. طیب که پس از 28 مرداد شاه را مدیون خود و خود را "تاج بخش" می دانست، می خواست با دیدن و احیانا مذاکره با شاه زیر طاق نصرت قدرت نمائی بیشتری بکند. کنار طاق نصرت ایستاده و هیچ یک از افسران شهربانی جرات نداشتند او را دور کنند. وقتی نصیری به نزدیک آن محل رسید با صدای بلند- طوری که طیب بشنود- از ماموران پرسید: این "مرتیکه" این جا چکار می کند؟

ماموران به او توضیح دادند که او طیب است. نصیری گفت او را رد کنید و افسری به طیب نزدیک شده و از او خواست از محل دور شود. طیب با بی اعتنائی به این افسر از جای خود تکان نخورد. خود نصیری به طیب نزدیک شد و با کلماتی زشت به او دستور داد از آن جا دور شود. طیب چنان سیلی به گوش نصیری زد که او با سر به جوی آب افتاد. کمتر کسی تاب تحمل سیلی طیب را داشت و بارها از جای ضرب سیلی او خون جاری شده بود. در همان لحظاتی که نصیری در جوی افتاده بود شاه رسید و ماموران به سرعت نصیری را بلند کردند، تا شاه متوجه ماجرا نشود. شاه زیر طاق نصرت با طیب دست داد و بعد از کمی صحبت با وی به سمت بیمارستان حرکت کرد. حجت بر نصیری و ماموران تمام شده بود، اما از همان موقع نصیری کینه طیب را در دل نگهداشت تا روز 15 خرداد. در این روز طیب را بدستور نصیری و به اتهام راه انداختن اوباش در خیابان ها علیه شاه دستگیر کردند. زمینه انتقام نصیری فراهم شده بود، اما شاه با اعدام طیب موافق نبود. حتی شنیده شد که نصیری و سایر سران ارتش روزی که احکام اعدام را برای امضاء به دست شاه می دهند؛ به نوعی عمل می کنند که شاه متوجه نمی شود حکم اعدام طیب را هم امضاء کرده است.

طیب را متهم کردند که از آیت الله خمینی پول می گرفته و بارها به او در زندان گفته بودند به این عمل اعتراف کند تا آزاد شود، ولی طیب نمی دانست چرا باید دروغ بگوید؟ و همانطور که گفتم ترسی هم از مرگ نداشت.

روزی که دادستان نظامی او را به دریافت پول از آیت‌الله خمینی متهم کرد با خونسردی جواب داد: من در 28 مرداد از شاه پول گرفتم، ولی روز 15 خرداد و از آیت الله نه!

روز اعدام هم همه دیدند که بدون هیچ وحشتی پای چوبه اعدام رفت.}

1- حاج مهدی عراقی از بنیانگذاران موتلفه اسلامی بود که بعد از انقلاب رئیس زندان قصر شد. او در اوائل انقلاب در یک اقدام تروریستی مشکوک از صحنه حذف شد و رهبری موتلفه اسلامی به حاج حبیب الله عسگراولادی و اسدالله لاجوردی رسید.

پایان طاق نصرت ولیعهد

ماجرای آن طاق نصرت و سیلی طیب به نصیری، در کتاب دکتر منظرپور چنین دنبال می شود:

{نمی دانم چه مدتی از تولد طفل (ولیعهد) گذشته بود که یک روز طیب را در خیابان اسماعیل بزار دیدم. وضع خیابان غیر عادی بود. طیب در یک سواری بزرگ امریکائی ایستاده بود. کروکی سواری را برداشته بودند. سرش باندپیچی شده بود. 5-6 نفر از ایادی او در ماشین نشسته بودند. اتومبیل سراسر خیابان اسماعیل بزار را طی می کرد و مرتب میان میدان شاه و میدان مولوی می رفت و برمی گشت. طیب همان گونه که ایستاده بود با فریادهای بلند به تمام اهالی اسماعیل بزار فحش می داد.

ماجرا بر می گردد به همان طاق نصرت تولد ولیعهد. آن طاق نصرت را لوطی های جنوب به سرپرستی طیب برپا کرده بودند و قرارمی گذارند پاداشی را که از این بابت از شاه می گیرند به نسبت تقسیم کنند. موقع پرداخت پاداش، طیب به نمایندگی از آنان به دربار می رود و وقتی شاه می خواهد پاداش زحمات و مخارج طاق نصرت را بدهد طیب قبول نمی کند و می‌گوید همه ما به سابقه شاه دوستی این مخارج را کرده ایم. شاه خیلی خوشش می آید و ابراز تمایل می کند که چیزی به شخص طیب بدهد که طیب آن را قبول نمی کند و فقط خواهش می کند انحصار ورود سیب و موز لبنانی را به او بدهند. شاه با توجه به میدانی بودن طیب فورا دستور صادر می کند. طیب وقتی از نزد شاه بر می گردد در جواب گردن کلفت ها که چه پاداشی گرفتی؟ همان قسمت اول را شرح می دهد و آنها هم قبول می کنند. پس از مدتی وارد کنندگان سیب و موز می بینند به هیچ یک از آنان اجازه ورود موز و سیب لبنان را نمی دهند، ولی طیب به راحتی هر چه می خواهد از آن میوه ها وارد می کند. پس از مراجعه به وزارت بازرگانی و سایر مراجع متوجه ماجرا می شوند. ماجرا به گوش بر پا کنندگان طاق نصرت می رسد. یک روز نزدیک سید اسماعیل تعدادی از آن ها به سرپرستی ناصر جگرکی به طیب حمله کرده و او را زخمی می کنند. عکس العمل طیب هم قرق خیابان و فحش به تمام اهالی محل بود. (شهربانی و نصیری با تحریک ناصر جگرکی آتش بیار حادثه شده بودند.)

ترور محمد مسعود (روزنامه نگار) از زبان یکی از سه عامل ترور

مشهد- شب اول کشیک بخش برای گرفتن نمک به آشپزخانه رفتم. آشپز به کارهای غذای فردا مشغول بود. وقتی فهمید پدر من هم پزنده است و بخصوص نام او را دانست، مثل این که پر درآورد. .. در طول زمستان خود و معاونش غذای مرا به بخش می آوردند و گاه پهلوی هم می نشستیم و تا بعد از نیمه شب گفتگو می کردیم. آشپز مشروب می خورد، ولی معاونش ظاهرا از این کار اکراه داشت...

مردی بود هیکل‌مند؛ حدودا 40-45 ساله، قوی و بسیار ساکت. کم کم متوجه شدم که او نیز اهل نوشیدن است و شبی که ظاهرا اندازه از دستش خارج شده و بیش از ضرورت نوشیده بود، شروع به گریستن کرد. چندان تعجبی نکردم و علت گریه را نپرسیدم ولی او خود به زبان آمد و گفت:

- نزدیک به ده سال است رازی را در سینه حفظ کرده‌ام که مثل "خوره" از درون مرا نابود می کند. دنبال کسی می گشتم که با فاش کردن این راز، کمی از بار سنگین و جدان خود بکاهم. سه نفر پرسنل دژبان لشکر گارد بودیم که مامور قتل محمد مسعود، مدیر روزنامه مرد امروز شدیم. یک نفر راننده بود و ما دو نفر تیرانداز. به زودی فهمیدیم این دستور از طرف اشرف پهلوی داده شده است. چندین بار به اداره روزنامه در خیابان فردوسی رفت و آمد کردیم و تمام نقاط و ساعات ورود و خروج او را با دقت شناسائی کردیم. یک بار ما را نزد اشرف بردند که خیلی ما را تشویق کرد و به هر کدام از ما مبلغ نسبتا قابل توجهی پول داد. یکبار هم اشرف خود با ما آمد و راهنمائی‌هائی هم کرد. تا روزی که ماموریت خود را انجام دادیم. من خودم اصلا تیراندازی نکردم و فقط همکار من این کار را انجام داد. پس از پایان ماموریت، ما سه نفر را در یک محل مخفی نگه داشتند و به زودی فهمیدم که آن دو نفر را سر به نیست کرده اند. من همسر و یک فرزند دختر داشتم. شب و روز گریه می کردم و به هر کس که نزد من می آمد التماس می کردم مرا نکشند و مطمئن باشند تا پایان عمر مثل یک مرده زبان باز نخواهم کرد. پس از حدود شش ماه که کوچکترین اطلاعی از هیچ جا نداشتم مرا به "خاش " فرستادند. این شهر در آن موقع یکی از تبعیدگاه‌های وحشتناک بود و یک پادگان کوچک مرزی هم آن جا مستقر بود که من به عنوان آشپز آن پادگان مشغول کار شدم. پیش از اعزام به من تفهیم کرده بودند که اگر جائی زبان باز کنم هم خود و هم همسر و فرزندم نابود خواهیم شد. هفت سال در "خاش" بودم بدون این که از همسر و فرزندم خبری داشته باشم و یا آن‌ها از زنده یا مرده بودن من مطلع باشند. وقتی مطمئن شدند که از من صدائی در نمی آید مرا به مشهد فرستادند. وقتی از این جا خبر زنده بودن من به خانواده ام رسید، دیگر همسرم فوت کرده بود و من فقط توانستم دخترم را نزد خود بیاورم."

آنشب گذشت و از فردای آن روز من مطلقا به روی او نیاوردم که شب قبل چه رازی را در مستی با من در میان گذاشته، حتی جوری رفتار کردم که مطمئن شد در آن شب اصلا چیزی نفهمیده بودم.

عبدالله کرمی (عبدالله قصاب) در صف ملّیون

روز 28 مرداد شعبان به محض آزاد شدن از زندان، سوار یک جیپ شد و به همه محلات رفت و "نسق گیری" کرد. البته حالا به غیر از چند نفر ایادی او، مامورین حکومت نظامی هم او را مشایعت و حفاظت می کردند. با همین "اسکورت" به "نظارت" در انتخابات مجلس شورای ملی پرداخت که به زودی هم انجام شد. در تمام حوزه های رای گیری حضور می یافت و افرادی را که به نظر خودش ناباب بودند را از کنار آن ها پراکنده و صندوق را با رای های مورد اعتماد پر می کرد. وقتی به دروازه شمیران و حوزه مسجد فخرالدوله رسید، آنجا عبدالله کرمی راه او را سد کرد. او یکی از فدائیان مصدق بود و یال و کوپالی داشت که فقط در شناهنامه می توان سراغ گرفت. شعبان با یک سیلی عبدالله به داخل جوی آب افتاد و تعداد زیادی سرباز به عبدالله حمله کردند و او با شکستن چندین تفنگ و مضروب‌کردن سربازان به آن ها به مقابله پرداخت تا بالاخره یک سرنیزه به پهلوی او فرو کردند و در آن حال دستگیر شد. شعبان جعفری در خاطراتی که برای خانم هما سرشار تعریف کرده ادعا می کند خودش عبدالله کرمی را زخمی کرده، در صورتی که هنوز اشخاصی که آن درگیری را دیده اند، زنده اند. دروغ عارضه اشخاص ترسوست. بهر هر حال عبدالله کرمی را با آن حال به بیمارستان بردند و او سلامت خود را بازیافت.

مدتی زندانی بود و سپس آزاد شد. کار اصلی او در قصابخانه و از روسای آن جا بود. در آن جا هم توطئه ای می کنند و روزی سلاخی با کارد از پشت سر به او ضربه می زند. ظاهرا گردن او را نشانه گرفته بود، و لی کارد به کتف او می خورد و تمام شانه و پشت او را می شکافد. عبدالله با دست راست، دست ضارب را می گیرد و با دست چپ، درهمان حال خونریزی چنان مشتی به جمجمه او می زند که جمجمه اش ضربه می بیند. عبدالله در بیمارستان تحت عمل جراحی قرار گرفت و بهبود یافت ولی ضارب او بر اثر همان ضربه ای که به جمجمه اش خورده بود برای همیشه فلج شد. عبدالله با تمام نیروئی که داشت یکی از آرام ترین و شریف ترین اشخاصی بود که همه آشنایان به این خصوصیاتش اقرار می کردند.

او پس از انقلاب هم سرپرست ورزشگاه سابق جعفری شد تا این که در یکی از بمب گذاری‌های دهه 60 در میدان عشرت آباد تهران کشته شد. (1)

1- اداره این ورزشگاه اکنون دراختیار فردی از دسته بندی‌های موتلفه اسلامی بنام "چنگیز" است.

یار گیری از میان اوباش

در سال های 1320 (با سقوط رضا خان) دستگاه شروع به یارگیری از میان گردن کلفت ها کرد. حسین صمیمی از اول جای خود را بین شاه دوست ها تعیین کرد و هر جا به پشتیبانی از شاه تظاهراتی لازم می شد در آن ها شرکت و حتی کم کم شروع به سخنرانی در آن اجتماعات می کرد. در دوران نهضت ملی شدن نفت عده ای از گردن کلفت ها توسط بقائی به صحنه آمدند که "جعفر رستمی" یکی از آنان بود. در اوائل نهضت ملی این گروه ها با هم همکاری می کردند، ولی حسن صمیمی در ضمن موضع شاه دوستی خود را تغییر نداده بود. با صدای بلند و مثل نوار ضبط صوت سخنرانی می کرد، از چهار پایه پائین می آمد و همراه سایر گردن گلفت ها راه کافه ها و کاباره ها را پیش می گرفت. کارت ویزیت هم چاپ کرده بود که مضمون آن این بود:" حسین صمیمی- سخنگوی جنوب شهر"

مشخص نبود چه کسی این ماموریت و شغل را برای او تعیین کرده ولی معلوم بود از بودجه هائی تغذیه می شود.

چند سال پس از 28 مرداد 1332 حسین صمیمی همراه تعداد زیادی از اهالی جنوب شهر، به حضور محمد رضا شاه رسیدند. او شغل هر یک را می پرسید و آن ها هم راست و دروغ جواب هائی می دادند. وقتی نوبت به صمیمی رسید و شاه شغل او را پرسید، او جواب داد "شاه پرست هستم" و شاه پرسیده بود مگر شاه پرستی هم شغل است؟

این گفته او مدت ها بین دوستان صمیمی تکرار می شد.

"حسین فرزین" و "حسن ریزه" و دیگران و دیگرانی هم از جمله افرادی بودند که در دهه 30 ، مثل شعبان یار گیری شدند.(1)

دکان دو نبش "شاه پرستی"

شعبان جعفری- شعبان جعفری خیلی زود نصایح دیگران را شنید و پیش از دیگران، شاه و وطن و حتی خانواده را رها کرد و به خارج گریخت. جعفری در مصاحبه با خانم هما سرشار منکر شکنجه دیگران می شود اما در همان کتاب خودش اقرار می کند که با کمک و راهنمائی ماموران شهربانی در زندان، کریم پورشیرازی و انجوی شیرازی را شکنجه داده و دکتر حسین فاطمی را کتک زده. در مورد شاه دوستی و عداوتی که نسبت به میلیون و مصدق و اصولا "نهضت نفت" داشت حرفی برای گفتن ندارد. او هر سال در 29 اسفند که روز ملی کردن نفت است به احمدآباد (تبعیدگاه مصدق) می رفت و به او توهین می کرد.

به محض این که جان خود را در خطر دید، شاه و وطن را به امید خدا رها کرد و "فلنگ" را بست.(به نوشته و به زبان خودش) این عشق به شاه هم به نظرم یک "دکان دونبش" بود. بر خلاف اختلافات ظاهری فراوان که بین شاه و جعفری وجود داردو با وجودی که کت آن "مرده" به تن این "زنده" نمی رود، در خیلی از موارد شباهت خوبی به هم داشتند: هر دو تا وقتی حامیان قدرتمند داشتند بسیار قوی بودند، در موقع خطر هر دو می توانستند یار و دیار را به امید خدا رها کنند و خودشان را نجات دهند، هر دو بشدت ترسو بودند.

این مورد آخر در جعفری از رویاروئی او با عبدالله کرمی و طیب معلوم می شود.

عزیرالله گتمیری در همان محله در خوانگاه زندگی می کرد. از قهرمانان نامی کشتی در وزن سنگین بود و سپس به مربیگری پرداخت. مرحوم تختی اغلب با او تمرین می کرد. گتمیری افکار چپ داشت. بسیار جسور و بزن بهادر بود و در آن محل همه او را به این صفات می شناختند. جعفری همیشه می کوشید در دید گتمیری قرار نگیرد چون می دانست در صورت درگیری مشکل بتواند از میدان مبارزه سالم خارج شود.

1- حسین فرزین تا انقلاب زنده بود و در جریان اولین ماه های برپائی کمیته ها او کمیته نظام آباد تهران را راه اندازی کرد و خود رئیس آن شد. کمیته ای که خود یک دولت بود و دست به غارت، دزدی خانه ها و باج گیری از وابستگان رژیم سقوط کرده و انواع هتک ناموس ها زد. عده ای تفنگ بدست در اختیار داشت که همگی اوباش محلات بودند. از جمله کسانی که به حکم آیت الله خلخالی اعدام شد حسین فرزین بود. رندان گزارشی از گذشته او به خلخالی رساندند و او فرزین و دارو دسته اش را ابتدا برای گفتگو احضار کرد و در همان جلسه گفتگو دستور خلع سلاح آنها و حکم اعدام حسین فرزین را را به جرم شرکت در کودتای 28 مرداد صادر کرد.

6 دهه، حکومت ها با توده ایها به این زبان سخن گفته اند

اواخر سال 1333، روزی در بیمارستان کشیک داشتم که از دژبانی تلفن کردند و دستور دادند یک اتاق برای یک بیمار اورژانس خالی کنم. یک بیمار مشرف به مرگ را به بخش آوردند. یک افسر و چهار سرباز مسلح همراه این بیمار بودند. بیمار به سختی نفس می کشید. ورود مامور مسلح به بیمارستان ممنوع بود و وقتی این نکته را به افسر مربوطه یاد آور شدم جوابی داد که کمابیش معنی آن "خفه شو" بود. بیمار را روی تخت خواباندم و چهار سرباز مسلح در چهار گوشه تخت ایستادند. خواستم سرم به دست بیمار وصل کنم و دنبال رگ گشتم اما نبض او حالت تپش نداشت. رگ هایش مثل یک نخ در زیر انگشتان احساس می شد. وقتی نام بیمار را برای ثبت در دفتر کشیک پرسیدم، افسر مربوطه فقط توضیح داد: توده ایست.

چیزی نگفتم و ننوشتم. بیمار کمی به هوش بود و حتی چشمانش را اندکی باز کرد و سایه لبخندی روی لبانش پیدا شد و با صدای بی نهایت آهسته پرسد تو دکتری؟

افسر متوجه شد و نگذاشت من جواب او را بدهم و با نهایت خشونت دستور داد که با بیمار حرف نزنم. با هر زحمتی بود "سرم" را به دست بیمار وصل کردم و از اتاق بیرون آمدم.

هنوز بیش از یک ساعت نگذشته بود که افسر به اتاق من آمد و گفت: "سرم" گیر کرده و مایع به بیمار نمی رسد. وقتی به مریض رسیدم از رنج هستی خلاص شده بود. سرم را بیرون آوردم و جنازه را به آن ها تحویل دادم. موقع خروج از بخش، بیمار را دیدم که آرام خوابیده و چهار سر باز به صورت آماده باش در چهار گوشه تخت او ایستاده بودند.

در جستجوی سایه "توده ایها"

در سال های اولیه دهه 1320 که حزب دمکرات ایران توسط قوام السلطنه تاسیس شد، دستور داد تمام ملت ایران در آن حزب نام نویسی کنند. مرکز حزب در چهار راه پهلوی (ولی عصر کنونی) بود. همانجائی که اکنون پارک دانشجو نامیده می شود. ساختمان و زمین متعلق به قوام بود. در جشن صدمین روز تاسیس این حزب تماشاچی 12- 13 ساله این جشن بودم. قوام السلطنه در بالکن شهرداری تهران در میدان توپخانه ایستاده و اطرافش را رجال احاطه کرده بودند. مهدی مشایخی، شهردار تهران هم حضور داشت. همان کسی که در حضور عده کثیری کفش "جناب اشرف" را با دستمال پاک کرد و به ازای این خدمت شهردار تهران شد. جمعیت رژه رونده از مقابل قوام السلطنه واقعا پایان ناپذیر می نمود.

در تهران و شهرهای بزرگ همه مردم به حزب دمکرات ایران نپیوستند اما در شهرستان ها و روستاها بخشنامه دولتی شده بود که همه باید عضو این حزب شوند و این دستورالعمل به ژاندارمری های مناطق داده شده بود که هر کس عضویت حزب را نپذیرفت توده ای است و باید نامش در لیست توده ای ها ی محل و ده ثبت شود. مردان ده که نمی دانستند توده‌ای و دمکرات کدام است و اصولا حزب چیست؟ طبق دستور، هر یک با دادن یک قطعه عکس، صاحب کارت عضویت حزب دمکرات می شدند و با توصیه ژاندارمری با دقت از آن نگهداری می کردند که یکی از آن ها هم پدر همسر من بود " حاجی محمود نعمتی" که در ده می زیست. حاجی محمود از پذیرفتن کارت عضویت حزب دمکرات به این دلیل ساده که اصلا نمی داند حزب چیست؟ سر باز زد و از دستور دولت سرپیچی کرد. مردی بود نسبتا بلند قد" قوی استخوان" متکی به نفس و با اراده.

حاجی محمود با افتخار زیست. چهل و چند سال بعد از این وقایع وحدودا بیست سال پس از ارتحال حاجی، یعنی اواسط سال های 1360(1) ماموران ژاندارمری با دستور بازداشت ایشان به ده مراجعه کرده بودند. وقتی فرزند و نواده آن مرحوم علت را سئوال کرده بودند معلوم شد بادستوری که از مرکز برای بازداشت تمام توده ای ها ی محل به ژاندارمری رسیده بود آن ها با مراجعه به سوابق، نام حاجی محمود را که چندین سال قبل عضویت در حزب دمکرات ایران را نپذیرفته و در لیست توده‌ای‌ها ثبت شده بود یافته و حالا برای بازداشت نامبرده مراجعه کرده بودند!

یکی از دوستان(...) که در یکی از دهات حاشیه کویر زندگی می کند، وقتی این داستان را برایش خواندم(هنوز به چاپ نرسانده بود) معلوم شد برای او هم به نوعی چنین داستانی تکرار شده است. می گفت: درست مثل همین موردی که می گوئی برای ده ما پیش آمد ولی متاسفانه شخص مورد تعقیب زنده بود. حدود هشتاد و پنج سال از عمرش می گذشت. مردی متدین و مومن بود که درهمان سال های 1320 به مناسبت همین اعتقادات دینی وارد حزب دمکرات نشده بود. وقتی از طرف ژاندارمری به سراغ او آمدند بیمار بود و فرزندانش تصمیم داشتند او را برای معالجه به تهران ببرند. ماموران به هیچ یک از این استدلال ها توجه نکردند و با کمال خشونت پیرمرد را به پاسگاه بردند بدون این که اجازه بدهند یکی از فرزندانش نزد او بماند و داروهایش را به او بدهد... یک روز به فرزندانش خبر دادند که به پاسگاه مراجعه و پدر خود را ببرند. آن ها هم با خوشحالی به سراغ پدر رفتند ولی این بار پدری را که به هر حال با پای خود رفته بود با "کول" به اتومبیل و سپس خانه رساندند. آن قدر حالش بد بود که تا چند روز نتوانست توضیحی در مورد این که این مدت کجا بوده و چه مراحلی را طی کرده بدهد و پس از این مدت هم جان به جان آفرین تسلیم کرد و قضیه همچنان مجهول باقی ماند!

دو چهره شناخته شده مطبوعات ایران چشم برجهان فرو بستند!

پیش از پایان سال 81 و در آستانه پایان این سال دو چهره معروف و تاثیر گذار در مطبوعات سه دهه 30-40 و 50 یکی در فرانسه و دیگری در امریکا چشم برجهان فرو بستند: دکتر مهدی سمسار سردبیر مقتدر و شایسته روزنامه کیهان در فرانسه و مهدی دری سردبیر خوش فکر و مردمی هفته نامه کیهان ورزشی در امریکا.

دکتر سمسار که استاد دانشکده داروسازی دانشگاه تهران نیز بود به دلیل استقلال رای و نظری که داشت، در آستانه تشکیل حزب رستاخیز از سردبیری کیهان کنار گذاشته شد و امیر طاهری با توصیه دو جانبه هویدا و اردشیر زاهدی جانشین وی شد و مهدی دری با تهدید و توطئه سپهبد خسروانی رئیس سازمان تربیت بدنی مجبور به کناره گیری شد. جرم مهدی دری حمایت از باشگاه شاهین و سپس پرسپولیس، انتشار یادنامه‌های سالانه از تختی، حمایت از فوتبالیست‌هائی که دستگاه از آنها حمایت نمی کرد و انتخاب آقای ورزش در هر سال بود. در کشوری که تنها یک آقا می توانست داشته باشد و آنهم "شاه" بود، جسارت دری و کیهان ورزشی برای انتخاب "آقا"ی گل و "آقا"ی کشتی برای ایران تحمل ناپذیر بود و خسروانی که زمین خواری و امنیتی کردن سازمان ورزش ایران توسط او گهگاه در کیهان ورزشی به اشاره طرح می شد، با ساختن پرونده امنیتی "آقا" دری را از سردبیری کیهان ورزشی برداشت. دری پیش از انقلاب مقیم انگلستان شد و پس از انقلاب به امریکا رفت.

توهم نجات اصلاحات، زیر پرچم مداخله آمریکا
و امید به سرکوب اصلاحات، زیر پرچم امریکا

نگاهی به بحث پیرامون انتشار"منشور جمهوری" در خارج از کشور، "جبهه جمهوریخواهی" دفتر تحکیم وحدت و "جبهه دمکراسی خواهی" از سوی انجمن اسلامی دانشگاه امیرکبیر

ضرورت تمرکز نیروی اصلاحات

مشکل اصلاحات در کشور ما این نیست که در حاکمیت عده ای طرفدار اصلاحات شده اند و اصلاحات حکومتی شده است، بلکه برعکس، مشکل اساسی آنست که اصلاح طلبان قدرت حکومتی را در اختیار ندارند و جنبش با کمبود اصلاح طلب حکومتی روبروست!

در شرايط كنوني ايران و منطقه و جهان جز دو گزينه تداوم اصلاحات و يا مداخله خارجي، گزينه ديگري دربرابر كشور ما وجود ندارد

بحث پیرامون تشکیل جبهه‌ای با شرکت طرفداران جمهوریت، طرفداران دمکراسی و طرفداران اصلاحات در نیمسال دوم سالی که سپری شد، به یکی از پرتوجه ترین بحث‌ها تبدیل شد.

در خارج از کشور، برخی فعالان مستقل سیاسی و همچنین برخی سازمان های سیاسی منشوری را با نام "جمهوریت" تدارک دیدند. چند حزب و سازمان سیاسی بیانیه‌ای را با همین نام و مضمون منتشر کردند و چند تنی نیز مقالاتی با امضای خویش در همین ارتباط انتشار دادند.

در داخل کشور، دفتر تحکیم وحدت با صدور بیانیه‌اي همین مضمون را مطرح کرد و اعلام داشت از جبهه دوم خرداد خارج می شود. این بیانیه پس از انتخابات شوراها انتشار یافت، گرچه زمینه انتشار آن در موضع‌گیری‌های ماه‌های قبل از آن نیز مشهود بود. انجمن اسلامی دانشگاه امیرکبیر نیز پس از انتخابات شوراها "جبهه دمکراسی خواهی" را مطرح ساخت. در این میان دفتر تحکیم وحدت، در بیانیه خود، درعین حال که جبهه جمهوریخواهی را عنوان کرده است، از جبهه دمکراسی خواهی نیز نام برده است که هدف از آن را می توان حفظ نزدیکی و بقای به انجمن اسلامی دانشگاه امیرکبیر در تشکیل تحکیم وحدت باشد.

بحث پیرامون اینکه جبهه جمهوری خواهی و دمکراسی خواهی ابتدا از سوی انجمن اسلامی دانشگاه امیرکبیر مطرح شد و یا از سوی دفتر تحکیم وحدت و یا اینکه افراد و سازمان‌های سیاسی در خارج از کشور زودتر به این دیدگاه رسیدند و یا فعالان دانشجوئی در داخل کشور، نه روشنگر دیدگاه های مطرح در این ارتباط است و نه نتیجه بخش. در عین حال که حائز اهمیت نیز نیست. آنچه مطرح است محتوای این بحث است. اینکه: قرار است جمهوری اسلامی منحل شده و یک جمهوری جدید با مضامین مورد نظر طراحان آن تشکیل شود و یا از جمهوریت در همین نظام دفاع شده و جبهه ای از نیروهای طرفدار جمهوریت – چه در داخل و چه در خارج از حاکمیت- تشکیل شود.

هر نوع حاشیه پردازی پیرامون این دو موضع، به همان پرگوئی هائی ختم خواهد شد که طی تمام سال های گذشته و در بحرانی‌ترین لحظات تصمیم‌گیری و ضرورت ورود به صحنه سیاسی ایران، بدون حصول نتیجه – بویژه در مهاجرت- گریبان احزاب و سازمان های سیاسی را گرفته و موجب انواع مواضع و صدور بیانیه‌های مقطعی و متاثر از حوادث ایران شده است. حتی در داخل کشور، نداشتن تصویری روشن از مضمون بحث جبهه، اغلب در میان طرفداران اصلاحات جهت اساسی مبارزه سیاسی – اصلاحی برای

انتخاب یاران و همراهان ایجاد دشواری کرده است، که نمونه آخر آن انتخابات شوراها و لیست های متعدد انتخاباتی از سوی طرفدران اصلاحات و اعضای حاضر در جبهه دوم خرداد است.

نفس اعلام جبهه دوم خرداد و انتخاب چنین نامی برای آن محتوائی که زیربنای انتخابات ریاست جمهوری سال 1376 شد، خود بازتابی است از همین امر. یعنی نداشتن تصویری روشن از مضمون عملی جبهه ای که با شعار قاطع و روشن نه تنها بسیج مردم را ممکن می سازد و به جنبش جهتگیری روشن و صریح را نشان می دهد، بلکه حجت را بر احزاب، سازمان‌ها، گروه ها و حتی دسته بندی های سیاسی که در این سال‌ها زیر پوشش اصلاح طلبی در جبهه دوم خرداد برای خویش جائی یافته اند تمام می کند.

شاید در میان بیانیه‌ها و مقالاتی که در ارتباط با "جمهوری خواهی" و " دمکراسی خواهی" تاکنون منتشر شده، بیانیه دفتر تحکیم وحدت و انجمن اسلامی دانشگاه امیرکبیر از صراحت و صداقت بیشتری نسبت به دیگر بیانیه‌ها و منشورهای عمدتا منتشر شده در خارج از کشور برخوردار باشد. نه تنها از صراحت بیشتری برخوردار است، بلکه جهتگیری و شعار آن یک گام جلوتر از منشورها و بیانیه های خارج از کشور است، چرا که با روشنی کامل مسئله ضرورت تشکیل یک جبهه را مطرح می کند. یعنی گام عملی را نیز برداشته و آن را اعلام می کند، در حالیکه در دیگر موارد این مسئله یا بصورت "منشور" عام مطرح است و یا خطاب آن به خواستاران و طرفداران جمهوری و دمکراسی و آنهم بصورت مقاله و نه فراخواندن احزاب و سازمان‌های مشخص سیاسی برای تشکیل چنین جبهه ای. ریشه‌های این ضعف نیز، مانند مواردی مشابه در گذشته، علاوه بر سرگردان ماندن میان دو پرسش مطرح شده در بالا، به نوسان های سیاسی ناشی از حوادث داخل کشور و رویدادهای جهانی نیز باز می گردد و به این ترتیب متاثر از حادثه است تا تحلیل اوضاع کشور و تشخیص سمت گیری جنبش مردم.

از آنجا که بیانیه دفتر تحکیم وحدت و انجمن اسلامی دانشگاه امیر کبیر صریح تر و دقیقتر از دیگر بیانیه‌ها و منشورهای حامل بحث "جمهوری خواهی و دمکراسی خواهی" منتشر شده، مبنای پرداختن به برخی دیدگاه ها در این بحث را همین بیانیه قرار می‌دهیم، در حالیکه این بحث در خارج از کشور را هم در نظر داریم. بیانیه ای که شاید ریشه های آن به مانیفست اکبرگنجی باز گردد، اما گام عملی آن فراتر از طرح تئوری مسئله از سوی وی است.

اصلاح طلبي حكومتي

بیانیه دفتر تحکیم و بویژه انجمن اسلامي دانشگاه امیرکبیر، از همان آغاز به قضاوت پرداخته و انتخابات نهم اسفند را "فرياد پايان اصلاح طلبي حكومتي" اعلام مي‌كند. این انجمن که در سال گذشته بارها پایان اصلاح طلبي حكومتي را اعلام کرده بود، اکنون در جاي جاي بیانیه خود از اصطلاح اصلاحات حكومتي با كنايه ياد مي‌كند و از ورشكستگي "اصلاحات حكومتي"، "بن‌بست اصلاح طلبان حكومتي"، "ابطال پرونده اصلاحات حكومتي"، "ناامیدي مردم از اصلاحات و اصلاح طلبان حكومتي" سخن مي راند. استفاده از اصطلاح اصلاح‌طلب و اصلاح‌طلبي "حكومتي" در حالی از سوی انجمن اسلامی دانشگاه امیرکبیر طرح می شود که از مدتی پس از انتخابات سال 1376 ریاست جمهوری، از این اصطلاح عمدتا با هدف جدا ساختن صف طرفداران داخل و خارج حکومت استفاده می شده است. نگاه به بیانیه مورد بحث را با همان عنوان آن آغاز کنیم.

اصلاح طلب حكومتي يعني چه؟ منظور از اصلاح طلب حكومتي كساني هستند كه در جريان انتخابات رياست جمهوري خرداد 76 و مجلس در بهمن 78 برنامه‌ها و طرح‌هايي از اصلاحات را به مردم ارائه دادند و براساس اين برنامه ها انتخاب شدند و توانستند بخشي از قدرت و مسئوليت‌هاي حكومتي را از چنگ موتلفه اسلامی و جبهه ائتلافی با این جمعیت، یعنی بخشی از کارگزاران به رهبری هاشمی رفسنجانی بیرون بکشند. این عده از نظر جبهه ضداصلاحات از یکسو و طرفداران اصلاحات رادیکال در دفتر تحکیم و انجمن اسلامی امیرکبیر از سوي ديگر مجرمند. مجرمند، زیرا دو گروه فوق مدعي هستند كه اصلاح طلب حكومتي آب در هاون مي‌كوبد و انجام اصلاحات اصولا امكان‌پذير نيست. در حالیکه اصلاح طلب بگفته آنان حكومتي معتقد است كه اصلاحات ممكن است و درهر حال براي آن بايد تلاش كرد.

اشتباه نشود منظور ايندو از اصلاح طلب حكومتي فرصت طلب‌هايي نيستند كه بنام اصلاحات به قدرت رسوخ كردند و بعد هم در لاك خود خزيدند و يا بقول خود سياست سكوت را پيشه كرده‌اند. مثلا آنها كارگزاران سازندگي را اصلاح طلب حكومتي نمي‌دانند. بخش عمده كارگزاران هرچند با وعده اصلاحات راي مردم را جذب كرد اما در ظرف دو سالي كه از انتخابات مجلس مي‌گذرد كسي كلمه‌اي از يكي از آنان در مجلس يا در جايي ديگر در دفاع از اصلاحات نشنيده است. گويي اصلا نه وعده‌اي به مردم داده اند و نه اراده‌اي براي انجام وعده‌هايشان دارند. به این ترتیب، كارگزاران چون از اصلاح‌طلبي حكومتي، اصلاح‌طلبي‌اش را برداشته‌اند و فقط حكومتي‌اش را نگاه داشته اند مورد نقد نيستند. تمام سرزنش‌ها و شماتت‌ها و نقدها و دشنام‌ها متوجه گروهي از اعضاي جبهه مشاركت و مجاهدين انقلاب اسلامي است كه ايستاده اند تا وعده‌هايي را كه به مردم داده اند اجرا كنند. منظور از اصلاح طلبان حكومتي اينان هستند.

اصلاحات حكومتي

از طعنه به اصلاح طلبان حكومتي گمراه كننده‌تر، مخالفت با اصل "اصلاحات حكومتي" است. چرا؟

اصلاحات يا "حكومتي" است يا اصلا اصلاحات نيست و نام و مشخصات و مضمون دیگری دارد، که مسیری از انقلاب تا کودتا را طی می کند.

انديشه ها و آرزوهايي كه ما در سر داريم يا بر قلم و برزبان مي آوريم، هرقدر هم كه شريف و والا باشد تا زماني كه حكومتي نشود، يعني مردم را فرا نگيرد و به نيروي اجتماعي تبديل نشود كه بتواند امكان اجراي آن انديشه ها را از

موضع قدرت فراهم کند، اصلا نامش اصلاحات نیست. حداکثر برنامه‌ها و طرح‌هايي است که فعلا بعنوان يك آرزو و برنامه در ذهن و برروي کاغذ است. از لحظه‌اي که اين انديشه‌ها حکومتي ميشود، يعني امکان اجراي آنها در چارچوب و در سطح قدرت فراهم ميشود تازه شايسته نام اصلاحات مي‌شود. بنابراين رد اصلاحات حکومتي و طعنه به طرفداران اصلاحات در حاکميت معنا پيدا نمی کند.

اصلاحات غيرحکومتي يعني پروژه و طرح اصلاحات نه انجام اصلاحات. همه هدف آن است که اين پروژه اصلاحات غيرحکومتي بتواند به برنامه عملي اصلاحات حکومتي تبديل شود و طرفداران و طراحان آن به حکومت راه يابند. براي اينکار بايد تناسب نيرو بسود انجام اصلاحات تغيير کند و طرفداران اصلاحات به حکومت راه يابند. صرف راه يافتن به دستگاه قدرت هم بمعناي توان اجراي برنامه‌ها نيست. چه در سمت اصلاحات و چه ضد اصلاحات.

برلوسکوني، نخست وزير ايتاليا هم مي خواست قانون کار آن کشور را نابود کند. ده ميليون کارگر اعتصاب کردند. پرونده تغيير قانون کاردر ايتاليا بسته شد. اين موضوع ديگر نه ربطي به اراده و عدم اراده برلوسکوني دارد، نه قدرت او بعنوان نخست وزير و نه قانون اساسي ايتاليا. مسئله تناسب قواست که چنين اجازه‌اي را به او نمي دهد. برعکس آن هم در مورد اصلاحات صادق است که تا نيروي مردم در پشت آن جمع نشود امکان انجام اصلاحات وجود نخواهد داشت. همين نوسان را ما در طی 6 سال گذشته در ايران هم شاهديم. يعنی تناسب قوا در ابتدای انجام انتخابات رياست جمهوری سال 1376 که امکانات مهمی را برای گشايش فضای سياسی کشور فراهم ساخت. گرچه آنها بتدريج توانستند از ضعف اساسی جنبش که بی‌سازمانی و بی‌برنامگی آن بود استفاده کرده و سنگرهای از دست داده را بار ديگر اشغال کنند.

با اين ديدگاه، يعنی کوشش برای فتح سنگرهای حکومتی از سوی اصلاح طلبان داخل و خارج از حاکميت، نخستين مسئله‌ای که امروز بايد بر سر آن به تفاهم رسيد آن است که مشکل کشور ما اصلاح‌طلبي حکومتي نيست، بلکه کمبود اصلاح‌طلبي حکومتي است. مشکل آن است که اصلاح‌طلبي حکومتي فقط در دولت و مجلس و آن هم بخشي از آن نفوذ کرده است و اهرم‌های مهمی از قدرت حکومتی اساسا در اختيار اصلاح طلبان نيست. حل مسئله نيز در اعلام پايان اصلاح‌طلبي حکومتي نيست، بلکه بايد نيروي اجتماعي و مردمي را آنچنان در پشت سر اصلاحات قرار داد تا اصلاح‌طلبي حکومتي مقاومت نهادهاي انتصابي را بشکند، به تاريکخانه دستگاه قضايي، به خلوت شوراي نگهبان، به ترکيب مجمع تشخيص مصلحت نظام و مابقي آنها نيز نفوذ کند و اين سنگرها را فتح کند. اصلاح‌طلبي براي آنکه پيروز شود بايد همه حکومت و تمام قدرت را در اختيار بگيرد.

اين کار موضوع يك نبرد و مبارزه است و مانند هر نبرد ديگري مي‌توان در آن پيروز شد يا شکست خورد. اما نمي‌توان به بهانه اينکه گويا ما نتيجه نبرد را پيشاپيش مي‌دانيم کنار گود نشست و بخشی از مبارزان را در ميدان سياسی و در مقاطع مهم حضور در صحنه تنها گذاشت. حادثه‌ای که در جريان انتخابات شوراها بوقوع پيوست.

بد نيست اعضاي انجمن اسلامي دانشگاه اميرکبير و دفتر تحکيم از اين نظر نگاهي به بيانيه خود بياندازند. صادرکنندگان منشور جمهوری خواهان، که در جستجوی انحلال اين جمهوری و برپائی يک جمهوری ديگر در خارج از کشور هستند نيز بدنيست بدان بيانديشند.

جهت کلي اين بيانيه ها و نامه ها و منشورها واقعا عليه کيست؟ عليه جبهه ضد اصلاحات يا عليه مبارزان راه اصلاحات؟ اين مرکزی ترين پرسش است.

امکان اصلاحات و اراده اصلاحات

بيانيه انجمن اسلامي دانشگاه اميرکبير مي‌نويسد: جامعه ايران دريافته است که اصلاحات سالهاست به ديواره‌هاي قانون اساسي برخورده است و در چنبره مشکلات ساختاري و غير دمکراتيك آن گرفتار آمده و اصلاح طلبان نيز سالهاست که تلاش بيهوده مي کنند، چرا که اراده اي در برداشتن ديواره‌هايي که سد راه اصلاحات است در آنها وجود ندارد.

برخلاف مانيفست جمهوري خواهي اکبرگنجی که امکان اصلاحات در چارچوب قانون اساسي موجود را اساسا منتفي مي دانست و از اين لحاظ اصولا به عملکرد اصلاح طلبان حکومتي نمي‌پرداخت، بيانيه انجمن اسلامي دانشگاه اميرکبير يك گام به جلو مي‌گذارد و امکان اصلاحات را به کلي نفي نمي کند، اما اين يك گام را به پيش ميگذارد تا ده گام به پس بگذارد و همه دشواريهاي مسير اصلاحات را برعهده اصلاح طلبان بگذارد! چنان که گويا اراده در برداشتن ديواره هايي که سد راه اصلاحات است در آنها وجود ندارد.

به گفته اين بيانيه:

- جبهه دوم خرداد هيچ خط قرمزي را براي عقب نشيني مشخص نکرد.
- از هر روش و معامله اي براي کسب قدرت بهره جست.
- در برابر حذف نمايندگان منتخب مردم تهران و ابطال آراي مردم در آن انتخابات سکوت کرد.
- براي تصويب قانون مطبوعات قدمي برنداشت.
- در برابر بازداشت‌هاي غير قانوني و محاکمه‌هاي قرون وسطايی عکس العملي نشان نداد.
- در برابر شکنجه‌هاي روحي و جسمي زندانيان سکوت کرد.
- فعالانه براي حذف جنبش دانشجويي گام برداشت.
- اصلاحات را به ماندن خويش در قدرت تفسير کرد و هرکه به نقد قدرت طلبيشان پرداخت را به تندروي و يا ضد اصلاحات بودن متهم کرد.
- همگام و همراه با اقتدارگرايان به حذف منتقدان قدرت پرداخت.

- و سرانجام، نقش مردم در فرآيند اصلاحات را فراموش كرد و...

هر كس مى تواند با همه اين موارد و يا بخشي از انتقادات نسبت به بخشي از اصلاح طلبان يا نسبت به مجموعه جنبش اصلاح طلبي موافق باشد و يا مخالف، اما در يک نكته اتفاق نظر مى توان داشت كه هدف اين بيانيه انتقاد سازنده به قصد راه گشايي نيست، هدف تخريب اصلاح طلبان در داخل حاكميت، به قصد اثبات ناممكن بودن اصلاحات، و البته تحت عنوان نبود اراده اصلاح طلبى در اصلاح طلبان است! اگر جز اين بود بيانيه نقش عوامل و موانع عمده اصلاحات را بكلي فراموش نمي كرد و همه شمشير ذوالفقار را يک فقار نكرده و بر سر اصلاح طلبان داخل حاكميت فرود نمى آورد.

بيانيه در بررسي علل و عوامل و موانع پيش روي جنبش اصلاح طلبي تنها به نقد عملكرد اصلاح طلبان اكتفا مي‌كند و دو عامل مهم داخلي و خارجي ديگر را در نظر نمي‌گيرد : جبهه ضداصلاحات و توهم پيرامون نتيجه مداخله آمريكايي!

توهم مداخله آمريكايي

در خرداد 76 زماني كه جنبش مردم به ضرورت اصلاحات راى دادند و مردم به اصلاح طلبان روي آوردند و از آن پشتيباني كردند، در فضاي سياسي ايران بديل و آلترناتيو ديگري براي تحول وجود نداشت. تنها مردم بودند و نتيجه عمل آنان. يگانه گزينش موجود ميان اصلاح طلبان و جناح راست بود. مردم چه اميدوار بودند و چه نااميد، مي‌دانستند كه اين فصلى از تاريخ كشورشان است كه بايد ورق بخورد. بنابراين، نتيجه اين گزينش ممكن و مقدور در فضاى آن روز جامعه ايران، تلخ و ترش و شيرين دست‌پخت خود آنان است. اين وضع تا يازدهم سپتامبر 2001 ادامه داشت.

از اين تاريخ به بعد يك عامل خارجي نيرومند نيز وارد محاسبات سياسي ايران و روند جنبش اصلاحات شد. واقعيت تلخ آنست كه اين عامل خارجى زير فشار سنگين مخالفان اصلاحات به مردم ايران و مقاومت مافياى ثروتى كه در جمهورى اسلامى حضور پر قدرت دارد، در برابر خواست مردم به يک خطر ملى تبديل شد. خطرى كه همچنان رو به رشد و تكامل است : توهم مداخله امريكايي.

تصور اينكه اگر مردم عقب بنشينند و حكومت را به حال خود واگذارند، يك عامل خارجي مي‌تواند بجاي آنان سرنوشتشان را تغيير دهد و حكومت را كنار بگذارد بر فضاي سياسي ايران و ناخودآگاه و خودآگاه سايه افكن شد.

مانند همه بزنگاه‌هاي تاريخى ايران در دوران قاجار، در انقلاب مشروطه، در جنبش ملي شدن نفت كه هرگاه مردم براي يك عمل مستقل وارد كارزار شده اند عاملي خارجي به ميدان آمده و اين مبارزه را يا سركوب و يا منحرف كرده است، اينبار نيز اين حادثه، رويداد 11 سپتامبر در نيويورک و واشنگتن در جنبش اصلاح طلبي ايران نيز تكرار شد.

از يازدهم سپتامبر به بعد و با ادامه خيانت ملى مقاومت در برابر اصلاحات انقلابى در ميهن ما، زمينه مناسبي براي انفعال عمومي بوجود آمد.

جناح راست جمهورى اسلامى و مخالفان اصلاحات بسرعت اين وضعيت تازه را به سود خود تشخيص دادند و احساس كردند، توهم مداخله امريكايي ميتواند اوضاع را براي نااميدي و كناره گيري مردم از مبارزه براي ادامه اصلاحات و بسود آنان، رفتن به سوى اعلام فضاى جنگى در كشور و سازش مستقيم با امريكا فراهم كند. اين نكته بارها و حتى در اين اواخر و در آستانه حمله نظامى امريكا به عراق، از دهان هاشمى رفسنجانى در يک سفر تبليغاتى به منطقه زلزله‌خيز بوئين زهرا، در حد ضرورت شمشير كشيدن به روى مردم و برپائى يک عاشورا (دهه 60) تكرار شد.

از اين لحظه ببعد جناح راست تمام تلاش و هدف خود را برروي گسترش اين توهم و كارشكني در راه اصلاحات متمركز ساخت.

جبهه ضداصلاحات، در استقبال از مداخله نظامى امريكا در عراق و برقرارى شرايط جنگى در منطقه (بى آنكه توان درک ماهيت اين تجاوز و سرانجام آن را داشته باشد) اين سخن هوشنگ اميراحمدي يكى از نظريه پردازان و فعالان مناسبات پنهان سياسى بين نزديكان و وابستگان هاشمى رفسنجانى و امريكا را در گوش داشت كه گفته بود : "امريكا بدنبال تجارت و پول در ايران است و پول هم دست جناح راست است". آنها با اين انديشه تصور كردند و شايد همچنان و عليرغم حمله جنايتكارانه‌اى كه ارتش‌هاى امريكا و انگليس به عراق كرده‌اند، تصور كنند اگر مردم از اصلاحات كناره بگيرند مي‌توانند خود با امريكا به تفاهم برسد.

جنون آميزترين حملات برعليه اصلاحات و اصلاح طلبان، به اين ترتيب و با يورش به ملى- مذهبى‌ها، زمينه سازى براى دستگيرى هاشم آغاجرى عضو رهبرى سازمان مجاهدين انقلاب اسلامى و توقيف نشريه اين سازمان، صحنه سازى دستگيرى و زير فشار اعتراف قرار دادن عباس عبدى و محاصره تبليغاتى جبهه مشاركت و حتى حملات تبليغاتى مستقيم عليه محمد خاتمى (توسط هاشمى رفسنجانى در نماز جمعه پس از انتخابات شوراها) آغاز شد تا مردم را به اين نتيجه برسانند كه عمل آنان و مبارزه آنان قادر به تغيير وضع نيست. تركيب اين دو عامل يعني توهم نسبت به دخالت خارجى براى نجات از وضع موجود و مقاومت جنون‌آميز داخلي در برابر اصلاحات در بررسي دلايل نااميدي و بي اعتنايي رشديابنده، نقش عمده و تعيين‌كننده دارند. آنچه در بيانيه دانشگاه اميركبير مجهول باقى مانده همين نكات است. نكاتى كه اتفاقا پايه‌هاى يک تفسير دقيق از اوضاع جنبش و يافتن راه حل‌هاى به عقب راندن مخالفان اصلاحات است.

پيش و پس از مانيفست

اين وضعيت جديد بتدريج تاثير خود را نه فقط بر روي مردم، بلكه بر بخشي از اصلاح طلبان نيز گذاشت.

تاثیری که در مانیفست جمهوري خواهي و فراتر از آن، در تز خروج از حاکمیت خود را نشان داد. اساس تز خروج از حاکمیت بر آن قرار داشت که امکان پیشبرد جنبش اصلاحات به اتکا مردم وجود ندارد، بنابراین باید با خروج از حاکمیت "مشروعیت بین المللي" آن را از بین برد. اگر غیر از این بود، مانند دولت اصلاحات در ونزوئلا گام بلند به سوی مردم و فرا خواندن آنان به صحنه در دستور کار قرار می گرفت، نه عقب نشینی و ترک صحنه! البته مطرح کنندگان این تز واقعا قصد خروج از حاکمیت را نداشتند ولي آن را اقدامي بازدارنده محسوب مي کردند و معتقد بودند با این تهدید مي‌توان بخشي از جناح راست و مخالفان اصلاحات را ترساند و آنان را به پذیرش خواسته‌هاي مردم و اصلاحات وادار کرد. از نظر طرفداران تز خروج از حاکمیت، جریان جناح راست و مخالفان اصلاحات کمابیش از سه گروه تشکیل شده اند.

1- گروه نخست عوامل مستقیم آمریکا و انگلیس در جمهوری اسلامی هستند که تداوم اصلاحات را مانعی عمده براي پیشبرد نقشه هاي خود در ایران و خاورمیانه میدانند. آنها در جناح راست آگاهانه شرایط را براي یك مداخله خارجي فراهم مي کنند.

2- گروه دوم کسانی هستند که منافع اقتصادي و اجتماعي و سیاسي و طبقاتي‌شان چنان با حفظ قدرت و ادامه غارت گره خورده است که اصولا هر نوع خللي را در وضع موجود با نابودي خود یکسان مي‌بینند.

3- گروه سوم کساني هستند که از آنان بعنوان "عقلاي جناح راست" نام برده مي شد و می‌شود، که نه عامل بیگانه‌اند و نه منافعشان به آن شکلی که گروه مافیائی در محاصره اصلاحات است در خطر است. آنها در موقعیتی نیستند که هیچگونه تغییر و اصلاحاتي را نتوانند تحمل کنند.

روشن بود که دو گروه نخست از تز و تبلیغ خروج اصلاح طلبان از حاکمیت هراسی به دل راه ندادند و اساسا از آن استقبال کرده و تمام تلاششان براي تحقق این امر است. بنابراین مخاطب اصلي تز خروج از حاکمیت گروه سوم بود که باید درك مي کرد حرکات جنون آمیز دو گروه دیگر براي خروج یا اخراج اصلاح طلبان از حاکمیت به زیانش تمام مي‌شود. کتمان نمي‌توان کرد که درك این تهدید و خطري که از ناحیه خروج یا اخراج اصلاح طلبان از حاکمیت متوجه گروه سوم مي شد، در پاره اي موارد "عقلاي جناح راست" را از همراهي با دو گروه نخست بازداشت. چنانکه در بسیاري از بزنگاه ها که بنظر مي‌رسید تصمیم قطعي براي ریشه‌کن کردن کار اصلاحات گرفته شده است، این گروه سوم با آنها همراهی نکرد.

مطرح‌کنندگان تز خروج از حاکمیت به پیامدهاي توهم زا و انفعالي این اندیشه در سطح توده مردم و بدنه اصلاحات آگاه نبودند یا به آن بهای کمی دادند. توهم زا از آن رو که ترویج می‌شد با خروج از حاکمیت مي‌توان مشروعیت بین المللي حکومت را از بین برد که نتیجه آن برای مردم عادی که به تبلیغاتی بودن این شعار جهت فشار به جبهه مخالفان اصلاحات توجه نداشتند، ایجاد امید نسبت به یك نیروي خارجي و نجات بخش را شکل بخشید. امید اینکه یک نیروی خارجی خواهد توانست، در شرایط موجود جهانی حکومت را که مردم دیگر تحمل آن را ندارند سرنگون کند. انفعال از آن جهت که اگر خروج از حاکمیت خود کارساز و درمان درد است، چرا براي عقب راندن راست و مخالفان اصلاحات از حکومت اساسا باید مبارزه کرد. تز خروج از حاکمیت در ترکیب با عوامل پیش گفته چنان توهم و چنان انفعالي را در بدنه اصلاحات ایجاد کرد که بگفته علي شکوري‌راد جبهه مشارکت حتي نتوانست نیروها و هواداران خود را براي انتخابات شوراها بسیج کند. براستي اگر خروج از حاکمیت چنان اکسیري بود که با آن مي‌شد مخالفان اصلاحات را نیست و نابود کرد، چرا باید براي حفظ شوراها جنگید؟

نتیجه محتوم

حال ببینیم حاصل این تناقضات و غفلت از بسیج واقعی مردم با شعارهای واقعی اقتصادی و سیاسی، همراه با افشاگری‌های صریح و بی‌پرده حکومتی چگونه موجب شد تا مردم در انتخابات شوراها عملا به خروج اصلاح طلبان از حاکمیت راي بدهند و نتیجه این گزینش با تمام تناقضاتش از پرده بیرون بیفتد. تنها باید متعجب بود که چرا اصلاح طلبان از چنین نتیجه ای متعجب شده اند؟!

از یکسو شوراي شهرهاي بزرگ بدست مخالفان اصلاحات افتاد و نه فقط آن انقلابي که قرار بود با خروج از حاکمیت تحقق پیدا کند عملي نشد، بلکه آب از آب هم تکان نخورد. جبهه ضداصلاحات موقعیت باز هم بهتري براي آنکه برنامه‌هاي مخرب خود را در سطح بخشي از حاکمیت و منابع و درآمد و اداره شهرهاي بزرگ به پیش برد، بدست آورد. اما از سوي دیگر ابعاد وسیع رویگرداني مردم از انتخابات نگراني جدي را در برخي محافل راست و از جمله به اصطلاح "عقلاي محافظه کار" ایجاد کرد.

اینکه انتخابات شوراها در یك فضاي انفعال و بي‌اعتنایي عمومي صورت گرفت، به هیچ وجه بمعناي آن نیست که گزینش مردم ناآگاهانه بود. در پس چهره بي‌اعتنا، مردم رویدادهاي کشور را از زیر چشم بدقت نظاره مي کنند و از همه حوادث و جزییات آن بخوبي اطلاع دارند. انتخابات شوراها نشان داد که مردم هم بخوبي تناقض اوضاع و وضع جبهه ضداصلاحات را درك کرده اند و برروي این تناقض در برابر حاکمیت مانور مي‌کنند. مردم در انتخابات شوراها پیام دادند که : ما خواهان تحول هستیم، بهر بهایي که باشد. اگر راه در برابر اصلاحات باز نشود ما درها را بر روي تحولي - ولو از بیرون و در حد تغییرات بسیار اندک و **در حد ظاهر حاکمیت- به هر بها و هزینه و شکلي** که باشد، نبسته‌ایم.

مردم به هر قیمت خواهان اصلاحات در ساختار حاکمیت ایران‌اند و آنها که در میدان مانده و برای این اصلاحات مبارزه می‌کنند و ابزار حکومتی را در خدمت مردم قرار می‌دهند، طبعا مورد حمایت مردم‌اند. به این ترتیب جبهه

راست هم که در شهرهای بزرگ با کمترین آراء ممکن از صندوق ها بیرون آمده کوچکترین شانسی در آینده تحولات ایران ندارد، چنانچه طرفداران اصلاحات اگر سنگر را ترک کنند چنین شانسی نخواهند داشت.

اصلاحات، امروز همگانی ترین خواست مردم ایران است و مردم از حد و حدود پیامدها و هزینه‌هاي آن نیز بی‌اطلاع نیستند. گرچه، مداخله خارجي با غرور ملي مردم میهن ما در تناقض است و خطرات و هزینه‌هاي آن نامعلوم، اما خواست مردم برای اصلاحات چنان است که عوارض این خطر را در سایه قرار داده است و در اینجا اشتباه ملی شاید نصیب مردم ایران شود، اما خیانت ملی در دفتر حاکمیت ثبت می شود.

هر جبهه‌ای که طرفداران اصلاحات در حاکمیت جمهوری اسلامی نیز در آن سهم داشته و یا بخواهند داشته باشند با محتوای چنین تغییراتی تعریف می شود. این محتوا، در شرایط کنونی می تواند "جبهه طرفداران و مدافعان جمهوریت" باشد که تفاوت آن با دوستداران و یا طرفداران "دمکراسی" و "جمهوری خواهی" تفاوتی در حد بودن در حاکمیت (با توضیحات بالا) و خارج شدن و یا خارج بودن از حاکمیت است. هیچ اپوزیسیونی اعم از اینکه در داخل کشور باشد و یا خارج از ایران نمی تواند و مجاز نیست تا آخرین لحظه ای که بخشی از قدرت حکومتی در اختیار طرفداران صادق تحولات و اصلاحات است و از این قدرت در جهت مقابله با جبهه مخالفان اصلاحات استفاده می شود، این قدرت را رها کرده و با خروج از حاکمیت، طرفدار جمهوری و دمکراسی شود. امروز مهم آنست که بخشی از حاکمیت با بخش خارج از حاکمیت در پیوند اصلاحی باقی بماند و دو ضلع یک جبهه را تشکیل دهند. روی سخن با انجمن اسلامی دانشگاه امیر کبیر و یا کسانی که در خارج و یا داخل کشور بحث پیرامون ضرورت تشکیل جبهه ای برای دمکراسی و جمهوری خواهی به معنای دمکراسی خواهی را عنوان می کنند در اینجا باید تدقیق شود. هر نوع غفلت در این عرصه، عملا توان جبهه اصلاحات را تضعیف می کند و اگر امکانات بیشتری را در خدمت جبهه ضد اصلاحات قرارندهد (مانند حاصل انتخابات شوراها) شرایط را برای دخالت خارجی در ایران فراهم می سازد.

با این مضمون، نتایج انتخابات شوراها را به هیچ وجه نمي توان رویگرداني مردم از ادامه اصلاحات و شخصیت‌هائی که در حاکمیت از اصلاحات دفاع می کنند ارزیابي کرد. برعکس باید آن را اولتیماتومي از سوي مردم براي باز کردن راه اصلاحات دانست و تشویق اصلاح طلبان به برداشتن گام های بلندتر ارزیابی کرد.

از آنجا که این اولتیماتوم در يك فضاي متناقض صورت مي گيرد و از آنجا که نیروي اصلي مخالف اصلاحات فعلا همچنان به انجام وظیفه‌اش برای مخالفت با اصلاحات ادامه می دهد و راه‌های عقب نشینی خود را مسدود می بیند، این پرسش و این نگراني برای مردم بوجود آمده که آیا مخالفان اصلاحات پیام اولتیماتوم شوراها را بدرستي درك مي كنند و بدتر از آن، اینکه آیا از پیامدهاي این انتخابات نتایج معکوس نمي‌گیرند؟

اینها پرسش‌ها، نگراني‌ها، امیدها و دلمشغولي‌هایي است که امروز مردم میهن ما، پس از انتخابات شوراها بدانها مي‌اندیشند، فکر مي‌کنند و راه حل آن را مي جویند. سرنوشت و آینده کشور ما به میزان زیادي به درس‌گیری و آن نتیجه‌اي بستگي دارد که مردم از پیامدهاي این انتخابات خواهند گرفت و به همین دلیل و برای ایجاد انحراف از درس گیری مردم، از همه سو انتشار درسهاي نادرست و حتي تحریف پیام انتخابات، بویژه از سوی تحریمکنندگان داخلی و خارجی این انتخابات، از جمله جبهه ضد اصلاحات با شدت تبلیغ می شود.

هشدار مردم در انتخابات شوراها به دستگاه قدرت، با هشداري به خود آنان توام شد و مرزهاي باريك و محدود گزینش تاریخي که در برابر کشور ما قرار دارد را به مردم نشان داد. همه چیز حاکي از آن است که دیگر امکان اولتیماتوم دومي وجود ندارد. **یا اصلاح طلبان و مردم صفوف خود را محکم مي‌کنند و با تمام نیرو در برابر جبهه ضد اصلاحات وارد میدان مي‌شوند و همه هزینه‌هاي آن را نیز مي‌پذیرند، یا آنکه کنار مي‌نشینند تا يك نیروي خارجي تحول مورد نظرخود را با همه پیامدها و هزینه‌ها و خطرات شناخته و ناشناخته آن به کشور ما تحمیل کند.** این آن گزینش تاریخي است که در برابر جامعه ماست و سرنوشت کشور ما در غلبه این یا آن گرایش بر دیگري رقم مي‌خورد.

اپوزیسیون و انتخابات

با اعتقاد به اینکه در شرایط کنوني ایران و منطقه و جهان جز دو گزینه تداوم اصلاحات و یا مداخله خارجي، گزینه دیگري دربرابر کشور ما وجود ندارد، طرفداران اصلاحات در حکومت و بخشي از اپوزیسیون داخل و خارج در انتخابات شوراها شرکت کردند و مردم را به شرکت در آن دعوت کردند. **نه فقط نهضت آزادي ایران و نیروهاي ملي- مذهبي بلکه حزب توده ایران و سازمان فداییان خلق ایران – اکثریت و چند گروه سیاسي دیگر داخل و خارج، مردم و هواداران خود را به شرکت در انتخابات فراخواندند.** مي‌دانیم که این دعوت مورد استقبال و پشتیباني همگانی در ایران قرار نگرفت. برخي این عدم استقبال را به حساب بي پشتوانگي و محکومیت همیشگي اصلاح طلبان و این بخش از اپوزیسیون داخل و خارج میگذارند. ما شرایطي را که موجب شد بیش از نیمی از مردم راه عدم شرکت در انتخابات را برگزینند و هدف و پیام آنان را از نگاه خود تحلیل کردیم.

ما زمینه‌ها و دلایل عدم شرکت بیش از نیمی از دارندگان حق رای در انتخابات شوراها را کاملا درك مي كنيم و درک خود را نیز نوشتیم. این واضح است که مردم خود باید پیامدهاي مثبت و منفي عمل تاریخي خود را بسنجند و درباره آن قضاوت کنند؛ اما **انتظار آن است که شرایط اصلاح طلبان و اپوزیسیون مسئول ایران نیز درك شود و به این واقعیت توجه**

شود که آنان نمي توانستند و نمي توانند گزينه ديگر، يعني مداخله خارجي را بعنوان يك امكان، بعنوان يك راه حل، بعنوان حتي يك دريچه تائيد كنند. چنین تائیدی عملا قرار گرفتن در کنار مخالفان اصلاحات و عوامل نفوذی قدرت های بزرگ در رگ و پی دستگاه‌های انتصابی جمهوری اسلامی است. همان‌ها که برای مداخله خارجی لحظه شماری می کنند و تاکنون بارها به بهانه آن قصد اعلام حالت فوق‌العاده، بستن کامل فضای سیاسی کشور، قتل عام مردم و چهره‌های شناخته شده طرفدار اصلاحات و سپس رفتن به پابوس امریکا و انگلیس را دارند.

اصلاح طلبان و اپوزیسیون مسئول جمهوری اسلامی همان راهي را رفتند كه بايد مي‌رفتند و جز آن نمي‌توانستند بروند. ما بر اين باوريم كه مردم ايران اين وضعيت را درك مي‌كنند و صرفنظر از هر عقيده و هر نتيجه‌گيري مثبت يا منفي كه از انتخابات شوراها داشته باشند، از اينكه شوراهاي شهرهاي بزرگ بدست مخالفان اصلاحات افتاد و از وضعيتي كه براي اصلاح طلبان و اپوزيسيون شركت كننده در انتخابات پيش آمد خشنود نيستند.

برخي‌ها ضعف اپوزيسيون و حتي بخشي از اصلاح طلبان حكومتي را دقيقا در همينجا مي‌دانند و معتقدند خطاي اپوزيسيون شركت‌كننده در انتخابات و حتي بخشي از اصلاح طلبان حكومتي در آن است كه عملا خود را بين دو گزينه تداوم اصلاحات يا پذيرش مداخله خارجي محدود كرده اند، در حاليكه بنظر آنان گزينه سومي هم وجود دارد. گزينه‌اي كه برخي آن را " جبهه دمكراسي خواهي" و برخي ديگر با عناوين مختلف ولي در اساس جبهه "جمهوري خواهي" معرفي مي كنند. تفاوت ميان اين دو جبهه در آن است كه طرفداران اولي غالبا برای سلطنت طلبان نیز در درون جبهه مورد نظر خود جائی باز می کنند. نیروئی که قرار است جانشین اصلاحات و مداخله آمريكايي شود. از سوی دیگر، هواداران جبهه جمهوري خواهي دركنار سلطنت طلبان، هواداران جمهوري اسلامي - ولو دمكراتيك –(يعني اصلاح طلبان حكومتي) را از چارچوب اين جبهه خارج مي دانند.

آیا جبهه دمکراسی و جمهوری خواهی که دفتر تحکیم وحدت و دانشجویان امیرکبیر مطرح می کنند می تواند در شرایط مشخص کنونی گزینه‌ای واقعی و یا راه حل سوم باشد؟ **بنظر ما نه.**

نه جبهه دمكراسي‌خواهي كه سلطنت طلبان هم در آن جاي مي گيرند، راه سوم است و نه جبهه جمهوريخواهی که اصلاح طلبان حاضر در حاكميت را دركنار سلطنت طلب ها دور می زند. این راه حل سوم، در عمل شكل بزك كرده همان گزينه دوم و هموار كننده راه آن گزينه است.

وظيفه اين جبهه صرفنظر از نيات طرفداران آن، بتدريج آن خواهد شد كه شرايط كم دردسرتر مداخله خارجي را فراهم سازد. بسیاری ازكساني كه به چنين جبهه ای- بويژه در خارج از كشور و با شعار جبهه دمكراسی خواهی- می انديشند، صرفنظر از نيات صادقانه شان، در اساس معتقدند كه اصلاحات شكست خورده و مداخله خارجي تعيين كننده سرنوشت ايران است. بنابراين بايد از هم اكنون در كنار پيروزمندان آينده، يعني طرفداران سلطنت جايي براي خود باز كرد، حال يا براي سهيم شدن در قدرت يا به نيت محدودسازي تركتازي‌هاي بعدي سلطنت‌طلبان. (مراجعه كنيد به منشور جمهوری آقای باقرزاده و ديگران)

وضع، البته در مورد طرفداران جبهه جمهوريخواهي دمكراتيك كه طيف چپ در خارج از كشور مطرح می كند، تا حدود زيادی متفاوت است. گرچه اينان نيز معتقدند اصلاحات شكست خورده، يا اساسا نمي توانست و نمي‌تواند پيروز شود و به همين دليل احتمال اينكه سرنوشت كشور ما با مداخله خارجي رقم بخورد بسيار زياد و حتي قطعي است. لذا بايد با تشكيل جبهه‌اي ازجمهوري خواهان دمكرات اجازه نداد آمريكا آلترناتيو مورد نظر خود، يعني سلطنت را به ايران تحميل كند. طرفداران اين جبهه نيز شكست اصلاحات را پذيرفته اند و صرفنظر از نيت مترقی كه دارند، مداخله خارجی را در عمل، امری محتوم می دانند و به نوعی در برابر اين سرنوشت محتوم تسليم شده اند. توپخانه سنگين عليه اصلاحات و طرفداران اصلاحات در درون حاكميت، پس از انتخابات شوراها از سوي طرفداران اين جبهه نيز بكار افتاده و انتقاد از خويش برای شركت در انتخابات شوراها نيز روز به روز بيشتر می شود. اينان نيز پيش از آنكه بخواهند با وضع موجود مبارزه كنند، تسليم وضع موجود و سرنوشت گويا محتومی شده‌اند كه مخالفان اصلاحات براي جامعه ما رقم زده اند. به همين دليل جبهه جمهوري خواهي دمكراتيك هم در عمل شكلي از پذيرش قطعي بودن مداخله خارجي و در نهايت تسليم پيشاپيش به همان گزينه دوم است.

ما نه اصلاحات را شكست خورده مي‌دانيم و نه وضع موجود را بسود مخالفان اصلاحات و طرفداران مداخله خارجي تغيير ناپذير. حتي اگر چشم انداز مساعدي براي تغيير اين وضع وجود نداشته باشد، معتقديم تا لحظه‌اي كه مي توان براي پيشبرد اصلاحات مبارزه كرد، بايد در آن شركت كرد و از امروز اين جنبش برای فرداي آن دفاع كرد. ما جز دو گزينه ادامه اصلاحات و تعميق و راديكاليزه كردن آن در برابر پذيرش مداخله محتوم خارجي گزينه سومي را فعلا نمي‌شناسيم و معتقديم نه جبهه دموكراسي خواهی، نه جبهه جمهوري‌خواهي، در شرايط كنوني هيچكدام گزينه سوم دربرابر يك مداخله خارجي نيست، در عين حال كه با تشكيل جبهه‌ای در درون همين جمهوری اما برای دفاع از جمهوريت توافق و تفاهم كامل داريم. جرياني كه از انفعال تغذيه مي كند، نيرويي كه سرمايه آن بي تفاوتي است، سياستي كه پيروزي خود را در شكست‌هاي تاكتيكی جنبش مردم جستجو مي‌كند، هيچگاه و در هيچ تحول واقعي تاثيرگذار نيست. در انتقاد بي‌خطر اما پرجنجال از اصلاحات و اصلاح‌طلبی هيچ نيرويي نه فعال مي شود و نه راديكال. تنها آنان كه امروز در جنبش واقعا موجود جامعه شركت مي كنند، آنان كه دربرابر قدرتمندان واقعي امروز، صاحبان زندان و شكنجه و دادگاه، متكيان به نيروي انتظامي و نظامي و ترور و چماقداری يعني در برابر جناح راست و جبهه ضد اصلاحات مي‌ايستند و براي تحميل عقب نشيني به آن مبارزه مي كنند در شرايطي قرار خواهند داشت كه بتوانند در فرداي اين جنبش نيز تاثيرگذار باشند.

جنبش بولیواری در ونزوئلا

شوراهای‌محلی

از اصلاحات انقلابی در برابر توطئه کودتائی دفاع کردند

فصل‌نامه دفاتر مارکسیستي – وابسته به حزب کمونیست آلمان
ترجمه، تلخیص و تدوین کامران شیرزاد

دولت هوگوچاوز که در امریکای لاتین به رژیم "اصلاحی- انقلابی" شهرت یافته، توانست بزرگترین بحران کودتائی را از سر بگذراند و رهبری ونزوئلا را در دست خود حفظ کند. مخالفان اصلاحات که عمدتا مافیای نفتی در داخل کشورند، توانستند به مدت چند هفته و با حمایت همه جانبه بزرگترین شرکت های نفتی امریکا ونزوئلا، این کشور ثروتمند امریکای لاتین را دستخوش شورش، اعتصاب و برخوردهای خونین خیابانی کنند. برگ برنده آنها در ایجاد این بحران سازماندهی اعتصابات کارگری در صنعت نفت کشور بود. دولت چاوز با کمک مردم و نیروهای نظامی توانست از فلج شدن صنعت نفت جلوگیری کند و برای مقابله با شورش‌های خیابانی از شوراهای محلی برای حضور در خیابان‌ها و حمایت از دولت بهره گرفت.

نقش شوراهای محلی، که در اصطلاح محلی به آن "جنبش بولیواری" می‌گویند، در جریان این مقابله با مافیای نفت، اکنون دولت اصلاحات را بیش از پیش متکی به این شوراهای مردمی کرده و امکان پیشبرد اصلاحات را به کمک آن تقویت کرده است. در راس اقدامات قاطع و مردمی دولت چاوز در ونزوئلا ملی کردن صنعت نفت کشور و کوتاه سازی دست مافیای اقتصادی از این ثروت ملی است.

وجود دو ایستگاه رادیو- تلویزیونی در اختیار دولت و در عین حال برخورداری متقابل مخالفان دولت از تریبون‌های مشابه، به مردم ونزوئلا در یکی از بحرانی‌ترین هفته‌های کودتائی امکان داد تا سخنان موافقان و مخالفان را با هم مقایسه کنند و آگاهانه به دفاع از دولتی که با رای قاطع خویش بر سر کار آورده اند برخیزند. این حمایت از دولت اصلاحات، همراه با حمایت بخش های مهمی از نیروهای نظامی از دولت عملا راه های کودتای خونین را مسدود کرد.

با توجه به انتخابات اخیر شوراها در ایران و غفلتی که در سال‌های گذشته در باره نقش و اهمیت این شوراها برای دفاع از اصلاحات صورت گرفته و همچنین درک ضرورت اقدامات رادیکال اقتصادی جهت جلب حمایت توده مردم، خلاصه و تلفیقی از دو مقاله و مصاحبه که در ارتباط با رویدادهای اخیر ونزوئلا در فصل‌نامه "دفاتر مارکسیستی" منتشر شده گزارش زیر تهیه شده است. آنچه می خوانید مربوط به روزهای اعتصاب و شورش در خیابان های ونزوئلاست:

"... تدارک همه چیز را دیده بودند و تنها با يك اعتصاب عمومي مي‌خواستند دولت چاوز را چنان زير فشار قرار دهند كه مجبور به استعفا شود.

مغازه‌ها بسته شد و توليد نفت را فلج كردند، عليه كساني كه مخالف اعتصاب در شركت نفت بودند، دست به خرابكاري در كامپيوتر هدايت توليد زدند، تا بدينوسيله ارتش را تحريك به درگيري خياباني كنند. آنها كساني را از بين خود مامور كردند تا به طرف خودي‌ها تيراندازي كند و خونريزی آغاز شود. همه اين اقدامات و پيش بيني‌ها برای فشار به چاوز بود تا از دولت كنارگيری كند. در پايان همه اين تدابير و برنامه ريزی‌ها، مخالفان دولت چاوز اميد داشتند وضع چنان در ونزوئلا آشفته شود كه امريكا بهانه لازم را برای ورود مستقيم به صحنه پيدا كند و سازمان‌ملل متحد را به بهانه ضرورت مقابله با خونريزی متقاعد به اين حضور سازد.

مخالفان اصلاحات در ونزوئلا به همه چيز فكر كرده بودند، مگر اقتدار و عزم راسخ دولت چاوز برای باقی ماندن بر سر قدرت و به پيش بردن اصلاحات اقتصادی و سياسی در ثروتمندترين كشورامريكای لاتين: ونزوئلا. كشوری كه اكثريت مردم آن برای نجات از فقر و خاتمه بخشيدن به غارت كشور توسط شركت‌های نفتی پشت دولت چاوز جمع شده و از او برای اصلاحات دفاع می كنند.

دولت اصلاحات توانست در بحرانی‌ترين روزها جنبش بوليواري را سازمان داده و ميليونها ونزوئلايي را برای دفاع از دولت بسيج كند. تحركت اپوزسيون مخالف اصلاحات در ونزوئلا كه از دوم دسامبر سال قبل با يك "اعتصاب نا محدود" به مقابله با دولت برخاسته و خود را آماده مقابله با دولت هوگوچاوز كرده بود، با همين بسيج نيرو در اوايل فوريه در هم شكسته شد.

جنبش بوليواری در ونزوئلا شامل شوراهاي محلي می‌شود كه صدها هزار تن از مردم در آن سازمان يافته‌اند. چيزی شبيه شوراهای شهر و روستا در ايران، كه با كمال تاسف در ايران هنوز نتوانسته با زندگی مردم چنان گره بخورد

که برای دفاع از موجودیت آن تا حد شرکت در انتخابات آن به پای صندوق‌ها بیآیند!

"الزاکاسترو" نماینده مجلس ونزوئلا در مصاحبه ای با "M.W.R " می‌گوید:

- محفل‌هاي بوليواري پايگاه اجتماعي دولت هوگوچاوز هستند.

س- آيا اين را يك ضعف نمی‌دانيد كه در حال حاضر در ونزوئلا همه چيز حول يك نفر، يعني هوگوچاوز مي‌گردد؟

- چرا، اين يك مشكل است، اما اين را هم بايد بدانيد كه ما دنباله‌رو يك فرد نيستيم، بلكه بدنبال يك ايده و طرح معين هستيم. چاوز نه تنها مورد احترام ملت است؛ بلكه اكنون سمبل اين ايده و طرح است. آنچه اعتماد توده‌های مردم ما را به خود جلب كرده صداقت و پايداری چاوز است.

از سوي ديگر، طيف چپ ونزوئلا سال‌ها در تلاش ايجاد يک اتحاد در ميان اين طيف بود اما به دليل عدم وجود يک سخنگوی واحد و دارای جاذبه توده‌ای اين اتحاد امكانپذير نبود. چاوز با پيوندی كه با ارتش داشت، بعد از 1989 يعني بعد از قتل عام 3هزار نفري مردم بدست ارتش به صف مخالفان پيوسته، در نتيجه داراي آن اتوريته لازم براي اتحاد چپ ونزوئلا بود. البته ما هميشه می كوشيم از رشد كيش شخصيت چاوز در كشور جلوگيری كنيم.

س- اطلاعات كمي در ارتباط با (جنبش بوليواري) وجود دارد. ايده بوجود آوردن چنين محفل‌هايي از كجا سرچشمه گرفت؟

اين ايده در فرهنگ اجتماعي ملت ما وجود داشت و به همين علت نيز به عنوان يك فاكتور مهم در قانون اساسي تعريف شده است. رسميت جنبش بوليواری به اين ترتيب قانونی است. تا بحال حدود 20000 واحد بوليواری (شورا) ثبت شده در كشور وجود دارد كه تقريباً 2ر5 ميليون نفر در آن متشكل شده‌اند. رهبری اين هسته‌ها در برابر مردم پاسخگو هستند و پيشاپيش بر رفتار اجتماعي تاثير می گذارند. آنها مستقل از حكومت عمل می كنند و منتظر نمی‌مانند تا مثلا دولت به آنها بگويد چه بايد بكنند و چه نبايد بكنند. اين مردم هستند كه اين بايد ها و نبايدها را مشخص می كنند.

س- محفل‌های بوليواری (شوراها) به چه اموری می پردازند؟

- مثلاً براي آنها معلوم شده كه مدرسه يا بيمارستان در محله خويش ندارند ولي بنا و نجار و معلم و خياط در اين محله دارند. آنها را بسيج می كنند و آنچه را نياز دارند می‌سازند. اين سازندگان ابتدا يک تعاوني همياري بوجود می آورند با برنامه مشخص، آنگاه دولت موظف است مطابق قانون آنها را تامين مالي كند. از اين طريق نه تنها بروكراسي محدود و كوچك می‌شود، بلكه جلوی فساد مالي نيز به آن دليل كه همه امور زير نظارت عمومی مردم است امكان رشد پيدا نمی كند.

در تمام اين سالها، با انواع استدلال‌هاي نژادپرستانه و ايجاد تنگناهای مالی برای مردم كوشش شده است مردم را عليه هوگوچاوز بشورانند. با شعار مبارزه با سياهپوستان، سرخپوست‌ها و برده‌های سابق، با وعده مالی و حتی فريب مالی چنين كوششی صورت گرفته است اما اين كوشش ها تاكنون نتوانسته تاثيری در مسير اصلاحات ايجاد كند.

س- تبعيض نژادی؟

- در ونزوئلا هميشه يك نوع تبعيض نژادي وجود داشته است. اغلب در برنامه‌هاي تلويزيوني، پيش از شب از سياهپوستان استفاده می‌شد. اين وضع به گونه‌ای بود كه از ترس انتقام‌جوئی كسی حاضر به اعتراض نسبت به اين تبليغات نبود.

س- حتی اكنون؟

- امروز وضع به گونه‌ای ديگر است. مثلا در نمايش‌هاي تئاتر كه عموم مردم مي‌توانند آزادانه در آن شركت كند، ثروتمندان حاضر به تماشاي اين برنامه‌ها نيستند زيرا نمي‌خواهند در كنار يك سياه و يا بقول خودشان "برده" در سالن تئاتر بنشينند. بخشی از فشاری كه عليه دولت چاوز سازمان داده می شود از سوی همين نژادپرستان تامين مالی می شود. حتی عليه شخص چاوز تبليغات نژادی می‌شود زيرا او نيز در رگهاي خود خون يك سياهپوست و سرخپوست را دارد!

س- چه افرادي در درگيريهاي ونزوئلا شركت دارند؟

- مطابق آنچه تلويزيون های امريكائی تبليغ می كنند، در ونزوئلا نبرد ميان هوگوچاوز و كارگران تظاهر كننده و شوراهاي كارگري و بخشي از ارتش در جريان است. اما آشكار است كه اين فقط يک جنگ روانی عليه اصلاحات در كشور است.

ونزوئلا ثروتمندترين كشور صادركننده نفت دنيا، پس از كشورهاي صادركننده خليج فارس است. درآمد حاصل از صادرات نفت 80% درآمد كشور را شامل می شود. به اين علت هر رويدادی در كشور متاثر از اين ماده سياه است. ماده ای كه قيمت آن هر روز در بازار جهاني تغيير مي‌كند.

صنايع نفتي ونزوئلا در دهه هفتاد ملي شد، اما تا همين اواخر بعلت عملكرد بزرگترين كنسرن نفتي "پترول- ده" ونزوئلا اين صنايع از كنترل دولت خارج شده بودند. يك قشر مخصوص كارگري موسوم به كارگران اشرافی (Arbeiteraristokrat) حول صنعت نفت وجود دارد كه از مزاياي ويژه برخوردار بودند. از هر 100 دلاردرآمد نفتي توسط اين كنسرن، 80 دلار به حساب اين كنسرن می‌رفت. تا قبل از روی كار آمدن چاوز و آغاز اصلاحات، اين وضع ادامه داشت و البته از اين كيک شيرين سهمي هم به دولت‌ها می رسيد. فساد مالي و دولت در دولت حاصل اين غارتگری بود.

هوگوچاوز پس از بدست گرفتن قدرت برنامه تغيير هرم قدرتي اين كنسرن را در دستور كار دولت خويش قرار دهد. اين تغييرات و برنامه مربوط به آن فوراً با مقاومت اين كنسرن و سنديكاي به اصطلاح كارگري شكل گرفته در اطراف آن (فده كامارس) روبرو شد. بزرگترين اتحاديه كارگري ونزوئلا كه ريشه در آريستوكراسی كارگري شركت

نفت دارد و از طريق فساد مالي و رانت‌هاي اقتصادي تامين مي‌شود، به صفوف مخالفين چاوز پيوست.

در كنار اين قشر كوچك كه مانند كرم در پيله نفت زندگي مي‌كرد، دو سوم مردم ونزوئلا در فقر و زير خط فقر كامل بسر مي‌بردند. براي آنكه دولت بتواند با اين فقر بجنگد مي‌بايستي منابع مالي ايجاد مي‌كرد و اين منابع تامين نمی‌شد مگر با درهم كوبيدن مافیای نفتی كشور (پترول-ده ونزوئلا). تنها راه برخورد مستقيم بود با اين تشكيلات. اوائل سال گذشته اين مقابله و برخورد بصورت جدی آغاز شد. هر نوع مصلحت انديشی كنار گذاشته شد و چاوز در برنامه تلويزيوني هفتگي خود، تحت نام (الو رئيس جمهور) برکناری گروهی از مديران هرم اين تشكيلات را اعلام داشت. اين همان اخراجی بود كه البته شامل گروهی از كارگران وابسته به اين كنسرن نيز شد. آنها با نفوذی كه در ميان سنديكاي كارگري "ث- ت- فا" و "فده-كاماراس" داشتند توانستند اعتصاب عمومي را برنامه‌ريزي كنند.

حتي در دسامبر 2001 عليه سلسله مصوبات مترقي دولت نيز توسط همين سنديكاها و شوراها، تظاهراتي در خيابان‌هاي كاراكاس ترتيب داده شد. تنها در اعتصاب عمومي دور دوم بود كه اوضاع بحراني شد.

در تاريخ 11 آوريل، زماني كه تظاهرات سازمان داده شده از طرف شركت نفت با برنامه‌هاي تحريك كننده به طرف كاخ رياست جمهوري به حركت درآمد و بويژه زماني كه اپوزيسيون از وجود هزاران طرفداردولت چاوز در حول‌وحوش كاخ رياست جمهوري خبردار شده بود، صورت گرفت تا اوضاع را كاملاً بحراني كند. در نتيجه اين اقدامات تحريک آميز و هدايت شده، عده‌ای در تيراندازي‌ها كشته شدند. اين حوادث بعدها بهانه‌ای شد برای عده‌ای از افسران مخالف دولت در ارتش، كه سرانجام نيز با دخالت نظامي خويش، رئيس جمهور را ازحكومت بركنار كرده و رئيس اتحاديه كارگري (فده- كاماراس) پدرو كارمن را بعنوان رئيس جمهور جديد به حكومت برگمارد. اين كودتا عمر كوتاهي داشت، زيرا ميليون‌ها ونزوئلايي همراه تعدادي از افسران انقلابي با استفاده از امكانات قانوني در طي 48 ساعت اوضاع را به نفع چاوز كه دستگير شده بود برگرداندند واو بار ديگر بعنوان رئيس جمهور سوگند ياد كرد.

با اينكه جامعه بين‌المللي انتظار داشت انقلاب بوليواري دچار چپ‌روي شده و با هدف استحكام مواضع خود دست به تصفيه های خونين خواهد زد و زمينه جنگ داخلی را فراهم ساخت، آنها برعكس عمل كرده و سياست آشتي انقلابی را پيش گرفتند.

از اين مرحله به بعد بخش باقيمانده در مديريت شركت نفت سياست ايجاد خرابكاري در قراردادهاي نفتي ونزوئلا با ديگر كشورهای جهان و از جمله كشور كوبا را پيش گرفت.

آنها بعد از اين شكست و پايان اعتصابات كارگری، ناچار شدند چهره واقعی خود را نشان دهند و از پشت ماسک حمايت از كارگران خارج شوند. به همين دليل امروز همگان می‌بينند كه اختلاف شركت" پترول- ده- ونزوئلا" با هوگوچاوز بر سرممنوعيت قانوني خصوصي سازي اين كنسرن است.

جبهه كودتاچيان

از دوم دسامبر به بعد، ديگر بر خلاف اعتصابات قبلي، مخالفان دولت اصلاحات در ونزوئلا شعارهای اقتصادي ندادند بلكه فقط روی استعفاي رئيس جمهور و انتخابات جديد تبليغ می كردند و آن را در دستور كار خويش قرار دادند. براي رسيدن به اين هدف نيز ائتلاف بسيار مشكوكي بوجود آمده كه خود را تحت نام "هماهنگ‌كننده دمكراسي" معرفي مي‌كند. هماهنگ كنندگان اين دمكراسي عبارتند از رئيس اتحاديه‌كارگري "كارلوس فرناندس" و از سنديكاي ث- ت- فا "كارلوس اورتگا" .

برای مدتي، هر روز مناظره تلويزيوني به راه انداختند، و در مناظره‌های خود بر ضرورت ادامه اعتصاب عمومي تاكيد كردند، گرچه ديگر تكرار اعتصابی كه آنها انتظارش را داشتند ناممكن بود.

گروه هماهنگ‌كنندگان دمكراسي گروهی است متشكل از يك دسته از افسران ضد انقلابی كه ماهها يكي از ميادين شرق كاراكاس را به اشغال خويش در آورده بودند. جالب اينكه اين افسران بدون داشتن حكم فرماندهي كه حتي تعدادي از كودتاگران نظامي قبلي نيز جزو آنان مي‌باشند هر روز از ارتش دعوت به دخالت براي استعفاي رئيس جمهوري مي‌كردند.

پس از وقايع مربوط به تيراندازی و كشته شدن عده‌ای از مردم، مطبوعات اپوزيسيون بصورت يكپارچه اين كشتار را متوجه دولت كرده و نوشتند كه دستور تيراندازی را دولت چاوز صادر كرده است. اكنون و پس از فرونشستن بحران، عاملين تيراندازی به مردم كه در راس آنها يک پرتقالی الاصل قرار دارد شناخته شده اند. آنها به مردم معرفی شده اند. متهمين خود گفتند كه توسط عده‌ای از افسران شورشي برای تيراندازی به طرف مردم ماموريت داشتند. در حاليكه در روزهای بحرانی يک ايستگاه تلويزيونی اپوزيسيون يكی از وزرای دولت را عامل اين كشتار معرفی كرده بود.

اسنادی كه بعدها بدست آمد، ثابت كرد كه برنامه كودتاچيان آن بود كه بعد از تيراندازی به طرف مردم، افسران شورشي، بقيه ارتش را برای دخالت در حوادث و دفاع از قانون اساسی به خيابان ها كشيده و دولت را سرنگون كنند.

نقش مائوئيست ها

نيروي ديگری كه بعنوان اپوزيسيون در آن روزهای بحرانی نقش آفرينی كرد سوسيال دمكرات‌ها و دمكرات مسيحي‌ها و احزاب كوچك مائوئيست، نظير "باندرا رويا"

بودند. گروهی که در آن هفته ها، از آنها بعنوان هسته‌هاي اصلي مبارزه مسلحانه یاد می شد. علت مخالفت سوسیال دمکرات‌ها و دمکرات مسیحي‌ها مشخص است. این دو حزب، نیروي اصلی حکومت‌هاي پیشین بوده اند که همیشه یکي توسط دیگري جا به جا مي‌شده است. پس از پیروزي چاوز در انتخابات قبلي آنها به گروه‌های مخالف دولت پیوستند. از شکست آن شورش خیابانی و پیروزي چاوز نقش این مخالفت کم رنگ شده و عمدتا C.T.V و فده کاماراس نقش اپوزیسیون را ایفاء می کنند اما این دو حزب، با آنکه تحلیل رفته‌اند، ولی بدلیل ارتباط هائی که با سوسیال دمکرات‌ها در کمیته سوسیالیست‌هاي بین‌المللي دارند و بدلیل کمك‌های احزاب برادر مثل حزب "پ-اس-او-ا" اسپانیا و همچنین "ث- ت- فا" ونزوئلا همچنان به حیات خود ادامه می دهند و منتظر فرصت‌های آینده اند.

در آن هفته‌های بحرانی مطبوعات و رادیو تلویزیون به غیر از کانال دولتي "فا- ت- فا" بقیه به علت وابستگي به چند کنسرن بزرگ نفتی در کنار اپوزسیون دولت چاوز نقش بازی کردند. مخصوصاً فرستنده "گلبووزیون" و نقش آن در خبرسازي دروغین و جعل اسناد تا آنجا به پیش رفت که در حال حاضر پرونده قطوري علیه آن در جریان است تا ارسال برنامه از طریق این فرستنده رسماً تعطیل شود.

جبهه ترقي‌خواهان

رئیس جمهور برای آنکه بتواند تا حدي از فشار تبلیغات تلویزیونی اپوزسیون بکاهد، طبق قانون اساسي از ماده "کاندا ناسیونال" استفاده مي‌کند که طبق آن تمامي فرستنده‌های داخل کشور موظف به پخش صحبت و سخنراني زنده رئیس جمهور هستند.

حتي گاهي از این قانون جهت افشاي برنامه و افکار اپوزیسیون استفاده مي‌شود. مثلا در 23 فوریه سال قبل، زماني که تلویزیون‌ها خیابان‌ها را خالي از سکنه و شرایط کشور را بحراني نشان مي‌دادند، با پخش سخنراني رئیس جمهوري از طرف تلویزیون همه مردم شاهد شرکت میلیونها انسان در سخنراني رئیس جمهور شدند.

اپوزیسیون بارها سعي در طرح شکایت علیه قانون "کاندا ناسیونال" در دادگاه کشورهاي امریکاي لاتین کرده که تا به حال نتوانسته موفقیتی بدست آورد. البته حق با حزب کمونیست است که از دولت خواسته تا در سیاست مطبوعات خویش فعالتر عمل کند.

دولت نیاز به یك روزنامه دولتي با یك تیم حرفه‌اي و فني، یک فرستنده رادیوئی، تلویزیون و اینترنت دارد. اینها ضعف‌هائی است که کمونیست‌ها به دولت یادآور شده اند.

به هر حال، این درست است که اپوزسیون به قدرت مطبوعاتي خویش تکیه دارد، اما نباید فراموش کرد که دولت هم به میلیون‌ها انسان و سازمان‌هاي مردمی و بولیواری آنها تکیه دارد. دولت اصلاحات از تجربه کمیته‌هاي 3 تا 5 نفری در انقلاب کوبا نیز بهره گرفته و از این طریق تاکنون موفق شده تمامي حرکات ضد انقلابی را خنثي کند. در جریان توطئه برکناري رئیس جمهور در اثر، واکنش برق آساي این کمیته‌هاي محلي که برای پشتیبانی از رئیس جمهور منتخب خویش به خیابان‌ها آمدند، هوگو چاوز در کمتر از 48 ساعت توانست به حکومت باز گردد. تحریک سریع این کمیته های بولیواری برای خنثي‌سازي توطئه کودتائی ناشي از تعداد روزافزون آن در محلات و شهرها بود. این کمیته‌ها در کنار احزابی قرار دارند که در جبهه دولت چاوز و در اتحاد با حزب وابسته به ریاست جمهوری بنام "ام. فا. ار" حضور دارند. مانند حزب کمونیست و یا حزب "میهن برای همه". این مجموعه توان و نیروی مقاومت در برابر ضد انقلاب و ضد اصلاحات را بوجود آورده اند.

نیروهاي نظامي کشور علیرغم تحریکات ضد انقلاب و شهرتی که در مورد عملیات کودتائی دارند، تا به حال نسبت به دفاع از قانون اساسي وفادار مانده‌اند، تا آنجا که حکومت مي‌تواند به آنها در حل مشکلات اعتماد کند. نقش ارتش و گارد ملي مخصوصاً در خنثي سازي توطئه اعتصاب در صنعت نفت و گسترش آن به واحدهای دیگر قابل تامل است. حتي شرکت‌هایي که سعي در عدم تحویل مواد غذایي مردم را داشتند توسط نیروهاي ارتشي اشغال و توسط ارتش تولید ادامه پیدا کرد.

در حال حاضر حتي هسته‌هاي ضد اصلاحات در اتحادیه‌ها و سندیکاهاي کارگري نیز شروع به تغییر استخوانبندي خویش کرده‌اند و به صورت یک سازمان کارگری تحت عنوان "فوارزا بولیواریانا تراباخادورس" و هسته‌هاي "پ-ث-فا و ث-او-ث-فا" و دیگران متحداً شروع به تغییر ساختار قبلي شوراها کرده‌اند. در یکي از جلسات "تجمع ملي کارگران" در سپتامبر گذشته، حدود 1500 نماینده کارگران براي پیکار علیه سیاست‌های نئولیبرالیسم یک فراخوان را تائید کردند. همین نماینده‌ها در عین حال براي بهینه سازي سیاست کمیته‌هاي محلي بولیواري جمهوري ونزوئلا مهمترین نقش را بازي مي‌کنند. از آنجا که استراتژي اپوزسیون با تشدید سیاست خویش سعي در وارد کردن "انقلاب بولیواري" به اقدامات تندروانه دارد، پایان این پیکار هنوز مشخص نیست. پس از شکست استراتژي ضد انقلابي و ضد قانوني، مخالفین جناح راست با تمام تلاش سعي دارند تا از شیوه‌هاي قانوني مدل نیکاراگوئه دولت را وادار به برگزاري یك رفراندوم ساقط کننده کنند. تنها هوشیاري رژیم و جنبش انقلابي است که در کنار پشتیباني بین‌المللي مي‌تواند این نقشه شوم را باطل کند، زیرا هرگونه ائتلاف با ضد انقلاب به غیراز یك توهم خطرناك چیز دیگري نخواهد بود، حتی اگر نیروي انقلاب از برتري خود نسبت به ضدانقلاب مطمئن باشد.

تحولات آینده منطقه و جهان متاثر از کدام دیدگاه‌ها خواهد بود!

شتاب حوادث ایران و منطقه چنان شد، که در فاصله انتشار دو شماره 122- 123 راه توده برخی مطالب پس از حمله نظامی امریکا و انگلستان به امریکا بدست خوانندگان رسید. از جمله این مطالب سه گفتگوئی است که از کمونیست‌های پاکستان، کردستان عراق و حزب کمونیست عراق می‌خوانید، که همگی در آستانه حمله نظامی به عراق انجام شده و توسط راه توده ترجمه شده بود تا خوانندگان این نشریه، در کنار یورش گیج‌کننده شبکه‌های بزرگ تلویزیونی و مطبوعاتی جهان که متعلق به جناح‌های پرقدرت سرمایه‌داری اروپا و امریکاست، در جریان این دیدگاه‌ها نیز قرار گیرند. مضمون این نظرات همچنان مطرح است و از نظر توده‌ای‌ها، تحولات آینده منطقه از این نقطه نظرات متاثر خواهد بود و به همین دلیل آگاهی از آن‌ها بسیار مهم است.

فیدل کاسترو:

مبارزه امروز دفاع مقدس از فردای بشریت!

سایت خبری "یاهو" در شماره 23 مارس خود، به نقل از نشریه "اخبار آینده" که خبرهای امریکای لاتین را منتشر می‌کند، متن آخرین اظهارات فیدل کاسترو رهبر کوبا در ارتباط با تهاجم نظامی امریکا به عراق را منتشر کرد. برگردان این سخنان به فارسی را می خوانید.

" ما در دوران دشواری بسر می بریم. در ماه‌های اخیر بارها با واژه‌های مایوس‌کننده روبرو بوده‌ایم. رئیس جمهور ایالات متحده در اول ژوئن 2002 در مقابل فارغ التحصیلان آکادمی نظامی وست پوینت گفت: "امنیت ما نیاز به دگرگونی در زمینه نظامی را نشان می دهد، که شما آن را به انجام خواهید رساند. ارتشی که باید برای وارد آوردن ضربه در زمان مناسب در هر گوشه تاریک دنیا آماده باشد."

در همان روز، رئیس جمهور امریکا دکترین حمله پیشگیرانه را مطرح کرد؛ عملی که هیچکس در تاریخ سیاسی جهان انجام نداده بود. چند ماه بعد، بوش با اشاره به عدم ضرورت بکارگرفتن نیروی نظامی علیه عراق اظهار داشت: "اگر جنگ به ما تحمیل شود، با تمام نیرو و امکانات ارتش ایالات متحده خواهیم جنگید."

این بیانیه توسط یک دولت کوچک و ضعیف اعلام نگردید، بلکه رهبر ثروتمندترین و دارنده قدرتمندترین ارتش جهان که هزاران بمب اتمی دارد و می تواند ساکنان جهان را بارها با آنها نابود کند، چنین عباراتی را بر زبان راند. این کشور علاوه بر سلاح‌های اتمی دارای سلاح‌های غیر اتمی مهیب و نیز سلاح‌های کشتار جمعی در ارتش خود است. هیچ چیز مثل استقلال کامل و رابطه برابر و یا امنیت ملی برای ما وجود ندارد؛ هیچیک از این کشورها عضو شورای امنیت و دارنده حق وتو نیستند؛ هیچکدام امکان حضور در اتخاذ تصمیم در نهادهای مالی بین المللی را ندارند؛ هیچیک از این کشورها قادر به حفظ بهترین استعدادهای خود نیستند؛ هیچیک قادر به حفاظت خود در مقابل خروج سرمایه و نابودی طبیعت و محیط زیست نمی‌باشند که از سوی کنسرسیوم‌های اسراف‌کننده، خود خواه و سیری ناپذیر کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری تهدید می‌شود.

پس از آخرین خونریزی های دهه چهل به ما قول داشتن جهانی مملو از صلح، کاهش فاصله میان غنی و فقیر و کمک کشورهای پیشرفته به کشورهای کمتر توسعه یافته داده شد. همه اینها یک دروغ بزرگ بود. به ما، نظم جهانی غیر قابل پذیرش و تحمیلی خورانده شد. دنیا دارد به سوی یک بن بست کشیده می شود. در طول کمتر از 150 سال، نفت و گازی که سیصد میلیون سال طول کشید تا بوجود آید نابود گردید. طی صد سال جمعیت جهان از 1ر5 میلیارد به 6 میلیارد رسید. این جمعیت نیازمند تحقیق و گسترش منابع انرژی است. فقر همچنان در حال گسترش است و این در حالیست که امراض قدیمی و جدید تمام کشورها را به نابودی تهدید می کنند. خاک کشورهای جهان فرسوده شده و قدرت خود را از دست می دهد؛ وضعیت اقلیمی در حال تغییر است، هوائی که ما تنفس می کنیم، آب آشامیدنی و دریاها بطرز فزاینده ای در حال آلوده شدن می باشند.

قدرت اجرائی سازمان ملل در حال از میان رفتن است، کمک این سازمان در امر پیشرفت کشورها کاهش یافته است؛ تقاضاهای مداوم از کشورهای جهان سوم برای پرداخت 2ر5 تریلیون دلار بدهی خود که امکان آن در شرایط موجود وجود ندارد، مدام مطرح می شود و این در حالی است که یک تریلیون دلار خرج تولید سلاح های پیشرفته‌تر و کشنده‌تر می شود. چرا و به چه دلیل؟

تقریبا همین میزان خرج آگهی های تجارتی می شود که در حقیقت ایجاد وسوسه در ذهن میلیاردها انسان است که دیگر توان مصرف ندارند. چرا و به چه دلیل؟ برای نخستین بار انسان در حال ایجاد خطر نابودکننده‌ای است که دلیل آن رفتار دیوانه‌وار همان انسانی است که خودش دارد قربانی این "تمدن" می شود.

بهر تقدیر هیچکس بخاطر ما نمی جنگد، به همین دلیل ما خودمان باید دست بکار شویم. تنها این ما هستیم که می توانیم با حمایت میلیونها کارگر یدی و روشنفکر کشورهای پیشرفته که از نابودی مردم خود آگاه هستند، بشریت را نجات دهیم. تنها ما هستیم که می توانیم با اراده فکر، ایجاد آگاهی و تجهیز افکار عمومی در جهان و در امریکای شمالی به هدف خود دست یابیم. هیچکس نیاز ندارد تا این حرف‌ها به او گفته شود. همه آن را می‌دانند. مقدس‌ترین وظیفه ما مبارزه است و ما مبارزه خواهیم کرد.

تفسیر روزنامه "پراودا" - مسکو

آنچه باعراق شروع می‌شود، با جنگ جهانی خاتمه می‌یابد

روی نقشه جنگی امریکا، قفقاز علامت گذاری شده

برگردان فارسی "توکا سرداری"

آلکساندر درابیکین، مفسر روزنامه پراودا، در شماره 12 ماه مارس این روزنامه، پیرامون حمله نظامی امریکا به عراق و نقش ترکیه در این حمله نوشت:

"هرایتیج فوندیشن" – بنیاد میراث- یکی از سازمان‌های پرنفوذ محافظه کاران آمریکا به حساب می آید که شهرت خود را در اواخر دهه 80 و اوائل سال‌های 90 قرن 20 بدست آورد. زمانی که این سازمان مامورانش را برای کار در اتحاد شوروی و دیگر کشورهای متحد آن، با نام "سفیران آزادی" استخدام می‌کرد.

نمایندگان و سفرای این سازمان از هر نظر بررسی می‌شدند و دستچین شدگان دوره آمادگی خود را در ایالات متحده می‌گذراندند. به آنها پس از پایان دوره کمک می شد تا در کشورهای خود مقام مهمی را در سازمان‌های دولتی، منابع خبری و بازرگانی کشور بدست آورند. در زمینه تجارت ممکن بود که سرمایه‌ای هم برایشان در نظر گرفته شود تا با ماموریت‌های آینده خود آن را جبران کنند. به این ترتیب، شخصیت‌های حکومتی و سیاسی اتحاد شوروی و دیگر کشورهای متحد با علاقمندی شدید اقتصادی در دامن امریکا قرار می‌گرفتند.

امروزه با کنجکاوی بیشتری می‌توان به فعالیت این سازمان پی برد. در شرایطی که بشریت شاهد آغاز جنگی جدید است، جنگی که با عراق ممکن است آغاز شده و با جنگی جهانی خاتمه یابد.

اکنون "سفیران آزادی" امریکا و دیگر هم پیمان‌هایش سعی دارند عراق را خلع سلاح کنند و امکان حمایت از تروریسم را از این کشور بگیرند. ایالات متحده می‌گوید با فروپاشی حکومت صدام حسین، می‌خواهد برای نخستین بار در این سرزمین حکومتی دمکرات بر سر کار آورد و ملت را از رژیم دیکتاتوری نجات دهد. روسیه هم باید از امریکا حمایت کند و چنین شانس بزرگی را غنیمت شمارد و جائی برای خود در "جامعه عالی" و در میدان بازی و بازیکنان صحنه اقتصاد عظیم جهانی باز کند. در این صورت، قرار است امریکا نیز منافع روسیه را در نظر بگیرد. ظاهرا فکر بدی نیست! اما باورکردنی هم نیست.

تجربه افغانستان تلخ بود. با فروپاشی زیربنای یک کشور آسیائی، ایالات متحده باعث باز شدن گره جنگ‌های درونی کشور شد که تلفات بسیاری نیز به همراه خود داشت. با این وعده که افغانستان را به بهشت تبدیل خواهد ساخت. اما، هنگام عمل معلوم شد که برای کمک به این کشور در بودجه امریکا، حتی یک سنت هم در نظر گرفته نشده است. همین شیوه را در مقابل روسیه نیز در پیش گرفتند.

امریکا از روسیه خواست تا حامی عملیات ضد تروریستی در افغانستان شود و روسیه هم موافقت کرد. به نظر می‌رسید با همرزم و حمایتکننده خود باید دوستانه رفتار کرد! اما، دولت امریکا حتی یک گام نیز به سود کشور ما برنداشت. هیچ تغییری در "جنگ سرد" به عمل نیآمد و این مسئله منافع اقتصادی روسیه را در بازار امریکا محدود می کند. روشن است که مشابه این نوع مسائل در رابطه با عراق نیز تکرار خواهد شد.

بنیاد میراث که در ابتدا به آن اشاره کردم، برگ برنده را در اختیار دارد: عراق پس از صدام حسین و منابع نفتی که امروز سرمایه ملی عراق است با دقت بسیار میان شرکت‌های بزرگ نفتی امریکا تقسیم شده اند. جائی برای منافع روسیه در آنجا در نظر گرفته نشده است و این به معنای امتناع از تعهدات گذشته است. این بدان معناست که سرمایه گذاری اتحاد شوروی در منابع نفت عراق، بطور اتوماتیک در اختیار امریکا قرار می گیرد و این یک سرقت آشکار است. پس از چنین حرکتی می خواهند ما باور کنیم که در رژیم آینده عراق امریکا بدهی 8 میلیاردی عراق به ما را، آنهم به دلار پرداخت خواهد کرد!

جنگ امریکا و انگلستان با عراق اکنون ده سال است ادامه دارد و تازگی ندارد. زمانی که این جنگ آغاز شد، این دو کشور آسمان عراق را با نیروی هوائی خود تحت کنترل قرار دادند. در ظاهر این عمل هدف بشردوستانه ای را دنبال می کرد. گویا هواپیماهای گشتی در شمال عراق از کردها دفاع می کردند و در جنوب از شیعیان، اما در عمل چنین کنترلی موجب تحریک نیروهای مسلح زمینی کشور می شد. طی این ده سال، بسیاری از مسائل تغییر کرده است. روحانیون اسلامی، صدام حسین را از بستگان نزدیک یکی از امام های شیعیان معرفی کردند و بدین گونه از شدت اختلاف میان رهبر سنی بغداد و مردم شیعه در جنوب کشور کاستند. کردهای شمال عراق، امروز خطربزرگ را نه در بغداد، بلکه در آنکارا می بینند. سیاستمداران کرد، یک صدا اعلام کرده اند که اگر در خاک آنها حتی یک سرباز ترک دیده شود حکومت خود مختار منطقه موصل و کرکوک مردم خویش را برای جنگ با ترکیه به صف خواهند کرد.

کسانی که در صدد برقراری حکومت دمکراتیک و برکناری رژیم دیکتاتوری هستند، در حال حاضر سرگرم نابودی هر آنچه که باعث انعکاس خشم ملت است می باشند.

بعنوان نمونه: نابودی ایستگاه های اپتیک الیافی که هیچ ارتباطی به هدف رسمی گشت های هوائی ندارد و در عین حال برای سیستم دفاعی عراق بسیار مهم است. این یک راهزنی آشکار هوائی است.

ترکیه در خواست امریکا در رابطه با مستقر کردن نیروهایش در خاک خود را رد کرد. بدین ترتیب جبهه شمالی که باید همزمان با جبهه جنوبی بغداد را در چنگ‌های آهنین خود می‌گرفتند مختل شد.

حکومت امریکا با خشم، دولت ترکیه را به ورشکستگی اقتصادی تهدید کرد و سرنوشت آلبانی ها را به آنها یادآور شد!

آنگونه که مشخص است نقش آلبانی‌ها را به عهده کردهای ترکیه گذاشته‌اند. این موضوع باعث تعجب برخی از ناظران شد، زیرا ترکیه در پیمان ناتو می باشد و گذشته از آن امریکا و انگلستان در خلیج فارس و دریای مدیترانه از نیروی عظیمی برخوردارند. چنین نیروئی قادر است هر قسمتی از کره زمین را با خاک یکسان سازند. آیا چنین خشمی در مقابل هم پیمان خود جایز است؟ شاید اساسا صحبت بر سر حمله به عراق نیست؟

برخی مفسران بر این نظرند که امریکا روی نقشه جهان، در جبهه شمالی خود قفقاز را علامت گذاری کرده است.

در اینجا باید کمی به تاریخ بازگشت. در آستانه جنگ جهانی دوم، در ستاد کل آلمان، مارش نظامی به سمت قفقاز از خاک ترکیه و ایران برنامه‌ریزی شده بود. هدف آن مارش محاصره منابع نفت در گرجستان و باکو بود و از این راه، ارتش سرخ را از سوخت محروم ساختن. ارتش هیتلری از اطریش، مجارستان، رومانی و بلغارستان باید راه ترکیه و ایران را در پیش می گرفت.

حکومت آن دوره در مسکو، این مسئله را جدی گرفت و در مرز جنوبی خود نیروی هوائی عظیمی را بسیج کرد. سالها بعد مشخص شد که ترک‌ها با تجربه از جنگ‌های تاریخی 200 ساله میان روسیه و ترک ها که در پایان همه آنها چیزی نصیب ترک‌ها نشد، این بار صلاح خویش را در گلاویز نشدن با همسایه مصمم خویش دیدند. آنها خود را کنار کشیدند و این در حالی بود که نیروی عظیم ارتش آلمان از آنها پشتیبانی می کرد.

اکنون تاریخ تکرار می شود. البته حمله امریکا به قفقاز از راه ترکیه می تواند موفقیت آمیز باشد. شوارتناتزه در رویاهای خویش ارتش ناتو را در کشورش می‌بیند. دیگر جمهوری‌های ماوراء قفقاز، حتی اگر بخواهند با امریکا مقابله کنند نیز نیروئی نیستند. روسیه باید پایگاه و نیروی اندک خویش را از این مناطق بیرون ببرد و بدین گونه سایه نفوذ او از قفقاز خارج می شد. در ترکیه هم در سطح حکومتی مسائلی بررسی شده و تصمیم بر آنست که خود را به دام نیاندازند.

در حال حاضر، ترکیه سود کلانی در تجارت با روسیه و عراق می برد. آیا نیاز است که سود موجود را با تشکر ناچیز هم پیمانی از آن سوی اقیانوس عوض کند؟ عاقلانه است که در جبهه جنگی امریکا قرار نگیرد. البته با توجه به نظر برخی از سیاستمداران، امریکا می‌تواند دست پارلمان ترکیه را از پشت بست و به هدف خود برسد!

گفتگو با "احمد توران" دبیراول حزب "کا.د.کا"

آغاز جنگ ترک‌ها و کردها

از پیامدهای حمله ترکیه به عراق است

(این گفتگو با یک خبرنگار ترک در آنکارا انجام گرفته و روزنامه NeuesDeutschland چاپ آلمان آن را منتشر کرده است)

- تصمیم پارلمان ترکیه در مخالفت با استفاده ارتش امریکا از پایگاه های نظامی ترکیه برای حمله نظامی به عراق و همچنین مخالفت با دخالت ارتش ترکیه در شمال عراق برای شما قابل پیش بینی بود؟

- ما از این تصمیم بسیار خوشحالیم و آن را مستقیما متاثر از تظاهرات عظیم مردم در سراسر ترکیه می‌دانیم. اما، نگران سرانجام کار هستیم و به همین دلیل امیدواریم حکومت بر سر تصمیم خود بماند. از سوی دیگر، وضع مقداری نگران‌کننده نیز هست؛ زیرا احزابی وجود دارند که هر چند مخالف جدی استقرار ارتش امریکا هستند، اما از اعزام نیروهای ارتش به شمال عراق بخاطر جلوگیری از تشکیل یک دولت کرد خودمختار پشتیبانی می‌کنند و این بازی بسیار خطرناکی است. چنین اقدامی، بی شک می‌تواند به درگیری نظامی میان نیروهای مسلح کرد با ارتش ترکیه بیانجامد. مطبوعات و نیروهای شووینیستی جنگرطلب هم دائم سیاست‌های جنگی را تائید می‌کنند و می‌کوشند به هر ترتیب شده، تحت عنوان "خطر کرد" حمایت بخشی از مردم را با سیاست جنگ طلبانه خود همراه سازند. ما به دولت پیشنهاد می‌کنیم با توجه به وضعیت بسیار آشفته و بغرنج منطقه، از تن دادن به این فشارها خودداری کند.

- شما نگران هستید که در صورت حمله نظامی امریکا به عراق، جنگ میان کردها و ترک ها آغاز شود؟

- همینطور است. این جریان می‌تواند به جنگ میان کردها و ترک‌ها تبدیل شود. فراموش نکنید که حزب ما "کا.د.کا" ("پ. کا. کا" سابق) هم در شمال عراق و هم در جنوب شرقی ترکیه حضور گسترده دارد و مخالف دخالت ارتش ترکیه در عراق است. ارتش ترکیه هم در نظر دارد به هر ترتیب شده جنبش کنونی کردها را قلع و قمع کند و رهبرانی چون بارزانی و طالبانی را در عراق هم تحت کنترل خود بگیرد. به این ترتیب، چنین دخالتی می‌تواند در خود ترکیه به یک درگیری گسترده بیانجامد و پیامدهای وخیمی به بار آورد.

- امکان تشکیل یک دولت مستقل کرد را می دهید؟

- خیر. حتی رهبران دو حزب بزرگ کرد در شمال عراق، یعنی حزب دمکرات کردستان به رهبری بارزانی و اتحادیه میهنی کردستان به رهبری جلال طالبانی نیز بارها تاکید کرده‌اند، برای یک عراق یگانه و درعین حال دمکراتیک مبارزه می کنند نه برای یک دولت مستقل کرد. این کاملا قابل درک است، زیرا تناسب نیروها در جهان کنونی به صورتی نیست که به آنها اجازه اقدام به چنین کاری را بدهد. در ضمن، حتی اگر چنین امکانی وجود داشته باشد نیز، این امکان نمی تواند بهانه ای شود برای حمله ارتش ترکیه به کردها.

- واکنش مشترک حزب دمکرات کردستان و اتحادیه میهن دوستان کرد عراق در قبال حمله احتمالی امریکا به عراق را می‌توانید حدس بزنید؟

- خلق کرد تراژدی های زیادی را از سر گذرانده و شکست های زیادی را متحمل شده است دلائل زیادی را می توان بر شمرد که چرا یک خلق نتوانسته به وحدت ملی خود دست پیدا کند. یکی از دلائل را من در این می بینم که بخشی از مردم کرد، درگذشته فریب خورده و به امید یاری و کمک در دام امپریالیست‌ها افتاده‌اند و نتوانسته‌اند سرنوشت خویش را بدست بگیرند. متاسفانه رهبران دو حزب یاد شده در کردستان عراق اکنون چنین امیدی را دوباره آزمایش می‌کنند. ما، بویژه در باره مسعود بارزانی امیدواریم از سرنوشت پدر خویش "ملا مصطفی بارزانی"* درس گرفته باشد. کردها باید به نیروی خود متکی باشند، در غیر اینصورت یکبار دیگر ممکن است در همان دام هائی بیفتند که در گذشته افتادند.

---

* مصطفی بارزانی پس از تحمل شکست های گوناگون، در دهه هفتاد زندگی خود گفت: بزرگترین اشتباه زندگی من اعتماد به امریکا بود.

بقیه **گفتگو با "منظور احمد" نماینده مجلس پاکستان**

- به این ترتیب و با این مخالفتی که شما در باره سیاست امریکا علیه عراق دنبال می‌کنید، نوعی همگرائی بین مارکسیست های پاکستان با بنیادگرایان اسلامی بوجود نیآمده است؟

- ما براساس خط مشی خودمان که کیفیت آن متفاوت با انگیزه‌های اسلام گرایان مرتجع است عمل می‌کنیم. آنها با احساسات مذهبی مردم بازی می کنند و کاری به ریشه های مسائل ندارند، در حالیکه مثلا ما با هیات حاکمه پاکستان بعنوان کارگزاران سیاست‌های اقتصادی بانك جهانی مخالفیم. بنیادگرایان مردم را تحریك می‌کنند که هیات حاکمه قوانین اسلامی را رعایت نمی‌کند، اما ما ریشه‌ای به مسئله نگاه می‌کنیم و به مردم می‌گوئیم هیات حاکمه مملکت و مردم را غارت کرده است و سیاست‌های اقتصادی در بخش صنعت و کشاورزی باید به سود مردم دگرگون شود. می بینید که سیاست‌ها و مخالفت‌های دو گروه از نظر کیفی چه تفاوت‌های مهمی با هم دارند. نکته دیگر این که مرتجعین اسلامی، حداقل در گذشته، عمال و دست پروردگان امریکا بوده‌اند و در جهت سیاست‌های امریکا عمل می کرده اند. تحولات افغانستان این را بیشتر از گذشته به مردم پاکستان نشان داد. ضمنا سیاست‌های بنیادگرایان همانگونه که عمق ندارد پیگیر هم نیست، اینها امروز علیه امریکا شعار می‌دهند، فردا به نفع امریکا عمل می‌کنند، در حالیکه سیاست مارکسیست‌ها سیاستی ریشه دار و همیشگی است.

- فعالیت پارلمانی شما برای مخالفت با حمله نظامی امریکا به عراق چگونه است؟

- ما لایحه‌ای فوری را در دستور روز پارلمان قرار داده‌ایم که بموجب آن نه تنها حمله امریکا به عراق را محکوم کرده‌ایم، بلکه از سیاست‌های داخلی و خارجی دولت پاکستان نیز که همسوئی با سیاست‌های جنگی امریکا دارد بشدت انتقاد کرده‌ایم. جالب است که بنیادگرایان اسلامی در اینجا، یعنی در انتقاد از دولت و سیاست‌های آن صفشان از صف ما جدا شده است.

گفتگو با "منظور احمد" نماینده مجلس پاکستان

اسلام گرایان مرتجع علیه امریکا شعار می دهند، به سود آن عمل می کنند

روزنامه Junge Welt چاپ آلمان 10 نوامبر 2002

- یك مارکسیست در پارلمان پاکستان در جستجوی چه هدفی می تواند باشد؟

- من نماینده زحمتکشان در پارلمان کشورم هستم و می خواهم از امتیازاتی که در پارلمان یك نظام سرمایه‌داری وجود دارد استفاده کرده و از منافع موکلینی که به من رای داده اند دفاع کنم. آنچه باعث شد مردم فقیر و جوانان و دهقانان و زحمتکشان به من رای بدهند برای انجام همین وظیفه بود. انگیزه‌های اجتماعی برای مبارزه با تبعیض‌ها امروز در پاکستان بسیار پرقدرت است. البته، طبیعی است که امثال من در این جامعه تحت فشار تبلیغاتی قرار بگیریم.

- چه خواسته‌هائی را بطور مشخص می توانید در حوزه انتخاباتی خودتان مطرح کنید؟

- مسائل محیط زیست یکی از اساسی‌ترین مسائل مطرح است. مردم ما مشکل آب دارند. مواد شیمیائی بیش از پانصد کارخانه دباغی آب آشامیدنی را آلوده می کند و باعث بروز انواع بیماری‌ها می شود. به همین دلیل ما روی پروژه‌های منطقه‌ای برای تهیه آب آشامیدنی و تصفیه آن کار می کنیم. کارخانه‌های محلی قیمت تعیین شده محصولات کشاورزان را نمی‌پردازند و آن را به بهای بسیار نازل می‌خرند. کارخانه‌های قند و شکر از جمله این کارخانه‌هاست. در پاکستان همه چیز در حال خصوصی سازی است و حالا طبقه حاکم در صدد است مدارس و بیمارستان‌ها را هم خصوصی کند. این اقدامات علیه مردم زحمتکش است و ما بنام آنها در برابر این تصمیمات ایستاده‌ایم.

- آیا تهدید عراق از طرف امریکا نقشی در انتخابات پاکستان داشته؟

- جنگ علیه عراق می‌تواند کشور پاکستان را به یك انفجار اجتماعی بکشاند. حتی در ارتش هم حوادث غیر قابل کنترلی می‌تواند پیش بیآید. دقیقا بخاطر همین مسئله است که هیات حاکمه به بحران مناسبات میان پاکستان و هندوستان دامن می زند. اکثریت مردم مخالف حمله به عراق هستند، در حالی که هیات حاکمه می خواهد همچنان دنباله رو سیاست‌های امریکا باشد. حتی حزب مردم پاکستان هم انتقادی نسبت به تهدیدهای امریکا علیه عراق نکرده است و این مسئله می‌تواند به تقویت موقعیت بنیادگرایان اسلامی پاکستان منجر شود. آنها اگر وضع به همینگونه ادامه یابد آراء خود را از سه درصد به ده درصد خواهند رساند و تعداد نمایندگانشان و در پارلمان به 65 نفر خواهد رسید. آنها توانسته اند در نوار مرزی با افغانستان آراء زیادی جمع کنند. → **(بقیه در ستون قبلی)**

دولت ترکیه زیر فشار ارتش برای همراهی با امریکا

خواب‌های طلایی ژنرال‌های ترک برای تصرف نفت شمال عراق

تلخیص و تفسیر گفتگوی "مصطفی چالیک اوغلی" –از فعالان مترقی ترک مقیم آلمان- با روزنامه Junge Welt (18 فوریه 2003)

- ترکیه مهمترین سکوی پرش امریکا و انگلستان برای تهاجم نظامی به عراق است. مردم ترکیه این را می دانند؟ در باره حمله نظامی به عراق چه نظری دارند؟

- اکثریت مردم در ترکیه مخالف جنگ‌اند زیرا می‌دانند کشورشان درگیر کشمکش‌های نظامی عمیقی خواهد شد که پایان آن معلوم نیست. از طرف دیگر، آنها بدلیل اعتقادات مذهبی که دارند خودشان را متحد مردم عراق می دانند.

- در اینصورت حمله نظامی به عراق چه واکنش‌هائی را در ترکیه بدنبال خواهد داشت؟

- قبل از هر چیز باید به خسارات غیرقابل پیش بینی و تاثیر آن بر روی اقتصاد کشور اندیشید. شما می‌دانید که ما اکنون رابطه اقتصادی خوبی با عراق داریم. با وقوع جنگ این احتمال قوی است که سرمایه‌گذاری‌ها و روابط اقتصادی با عراق متوقف شود. نکته دیگری که ما در ترکیه نگران آن هستیم کاهش شمار توریست در ترکیه است، که با آغاز جنگ چنین کاهشی کاملا منطقی و قابل پیش بینی است. کاهش سفرهای توریستی به ترکیه ضربه مهمی است به اقتصاد کشور زیرا بخش وسیعی از درآمدهای کشور از این راه تامین می‌شود و شمار بسیار زیادی از مردم ترکیه زندگی شان به خدمات توریستی و درآمدهای آن وابسته است.

- احزاب چپ ترکیه در باره حمله نظامی به عراق و استفاده امریکا از پایگاه های این کشور چه نظری دارند؟

- احزاب چپ در ترکیه اکنون توان تاثیر گذاری مهمی در سیاست های دولت ندارند. چپ ضعیف است اما همه احزاب مترقی ترکیه از این نگرانند که امریکا جای پای نظامی خود را در ترکیه محکم‌تر کند. البته اعتراضات و تظاهراتی که در این هفته‌ها علیه حمله به عراق در ترکیه برپا شده یك نیروی فشار جدی به دولت است. شاید عده ای تصور کنند موقعیت کردهای ترکیه، با توجه به نقش کردهای عراق در حوادث آینده در این صورت بهتر خواهد شد، اما ارزیابی سازمان‌ها و احزاب مترقی کرد اینگونه نیست. نه تنها اینگونه نیست، بلکه کردهای ترکیه بیش از بقیه نگران جنگ و عوارض آن در منطقه‌اند.

- این نگرانی بیشتر ناشی از امکان سرازیر شدن سیل مهاجرین عراقی به ترکیه نیست؟

- مسلما این امر هم تاثیر دارد، چرا که از هم اکنون هم سیل آوارگان از شمال عراق به داخل ترکیه جریان دارد. دولت در حال بستن مرزهاست و از طرف دیگر امکانات محدودتری نسبت به سال 1991 در اختیار آوارگان گذاشته می شود.

- برای خیلی‌ها این سئوال مطرح است که چرا دولت تازه تشکیل و مسلمان ترکیه از اقدامات نظامی امریکا و انگلستان علیه یك کشور مسلمان در همسایگی ترکیه پشتیبانی می کند؟

- واقعیت اینست که دولت جدید ترکیه در موقعیت بسیار نامساعد و پیچیده‌ای قرار گرفته است. از نظر سنتی ارتباط تنگاتنگی بین دولت‌های گذشته ترکیه و امریکا وجود داشته و این مناسبات و روابط همچنان هم ادامه دارد. در نظر باید داشت که مخالفت دولت کنونی ترکیه با جنگ موجب فشارهای اقتصادی بیشتر به آن شده و بحران اقتصادی در کشور تشدید خواهد شد. ترکیه یکی از کشورهای بزرگ مقروض جهانی است و هم اکنون نیز اقتصاد ترکیه با حمایت بانك جهانی و صندوق بین المللی پول و البته کمك‌های اقتصادی امریکا سرپا مانده است. دولت امریکا این واقعیت را خوب می داند و با آن آشناست و به همین دلیل هم برای استقرار نیروهای نظامی‌اش در ترکیه و استفاده از پایگاه‌های نظامی آن برای تهاجم به عراق به ترکیه وعده کمك‌های اقتصادی بصورت اعتبار مالی داده است. اعتباری که اقتصاد ترکیه بشدت به آن نیازمند است و به همین دلیل هم می‌بینید که در این روزها بر سر میزان آن بین دولت ترکیه و دولت امریکا چانه زنی می شود. از طرف دیگر، راه نیافتن ترکیه به اتحادیه اروپا عملا فاصله ترکیه را از اروپا زیادتر کرده و اکنون امریکا جای اروپا را در مناسبات با ترکیه پر کرده است. این نزدیکی خواه ناخواه موجب تابعیت بیشتر ترکیه از سیاست‌های امریکا شده است.

- نظامی‌های ترکیه در این میان چه نقشی دارند؟ آنها به دلیل سابقه روابطی که با ارتش امریکا دارند، اکنون یك نیروی فشار به دولت محسوب می شوند؟

- فرماندهان کلیدی در نیروهای نظامی ترکیه همیشه نقش حیاتی در سیاست ترکیه داشته اند. کسانی که با این واقعیت از نزدیك آشنا هستند می‌دانند که دولت کنونی مسلمان ترکیه نیز با آنکه با رای مردم بر سر کار آمده نقش چندانی در تعیین سیاست‌های استراتژیك در ترکیه ندارد و در این زمینه بیشتر کارگزار است تا کاربدست. ژنرال‌های ترك اکثرا در امریکا تحصیلات نظامی کرده‌اند و طرفدار امریکا هستند. از کودتای سال 1970 تاکنون و با آنکه دولت های غیر نظامی بر سر کار بوده اند، نقش کلیدی در اختیار این فرماندهان بوده است. نکته جالب اینست که مخالفت با ورود به اتحادیه اروپا تنها از جانب اعضای این اتحادیه صورت نمی‌گیرد، بلکه فرماندهان مهم

نظامی ترکیه هم مخالف این عضویت هستند. آنها نگرانند که با پذیرفته شدن ترکیه در اتحادیه اروپا، نقش ارتش در حکومت و سیاست محدود شده و اختیارات حکومتی و سیاسی آنها کم شود و منافعشان را از دست بدهند. همین فرماندهان اکنون مشوق دولت برای پذیرفتن حضور ارتش امریکا در ترکیه و واگذاری پایگاه های نظامی به ارتش امریکا برای تهاجم به عراق هستند. آنها طرفدار همراهی نظامی ترکیه با ارتش امریکا برای حمله به عراق هستند و البته هدف اصلی شان دست یافتن به نفت شمال عراق است. به این ترتیب، نیروی قوی و تعیین کننده‌ای که در ترکیه خواهان همکاری با امریکا برای تهاجم به عراق است و دولت ترکیه را نیز برای همکاری با امریکا تحت فشار قرار داده فرماندهان نظامی‌اند. فرماندهانی که برای نفت شمال عراق همیشه نقشه داشته‌اند.

- با همه این استدلال‌ها، فکر نمی‌کنید با ورود ترکیه به جنگ و همراهی با ارتش امریکا، کشور دچار بحران خواهد شد؟

- بحران داخلی قطعا شدت خواهد گرفت. حداقل به این دلیل که جهان اسلام نسبت به این اقدام و همراهی واکنش نشان خواهد داد. حتی از هم اکنون نیز نشانه های چنین واکنشی احساس می شود. در اینصورت دولت جدید ترکیه که با شعارهای اسلامی بر سر کار آمده، در بین مردم اعتبار خود را از دست خواهد داد. نارضائی در میان مسلمانان ترك و نگرانی کردهای کشور از تبدیل مناطق کردنشین به میدان جنگ دو پیامدی است که هم نظامی‌ها و هم دولت نمی توانند نسبت به آن بی تفاوت باشند. بخشی از تعلل اعلام همکاری و همراهی دولت ترکیه با ارتش امریکا نیز در این نگرانی نهفته است. دولت سعی می کند با گرفتن امتیازهای مالی و بهبود وضع اقتصادی کشور همکاری با ارتش امریکا و تهاجم به عراق را تا آنجا که می تواند در افکار عمومی توجیه کند.

(بقیه سرنگونی صدام حسین کمونیست‌های عراق ...)

نکته مهم دیگر اینست که هرگونه جواب منفی به جنگ در محافل بین‌المللی باید با تائید و حمایت از اپوزیسیون مترقی کشورما همراه باشد، درحالیکه شما شاهدید در میان کشورهای مخالف تهاجم امریکا به عراق هم چنین سیاستی دنبال نمی‌شود. ما خواهان کنفرانسی برای حل مسئله عراق از طرف سازمان ملل هستیم. کنفرانسی که دمکراسی و سیستم آینده عراق مسئله محوری آن باشد.

- چرا حزب شما بعنوان اپوزیسیون در کنفرانس لندن شرکت نکرد؟

(بقیه را در ص 11 بخوانید)

گفتگو با "رشید قوی لیب"
عضو رهبری حزب کمونیست عراق
منتشره در نشریه "Junge Welt" چاپ آلمان

برای سرنگونی صدام حسین
کمونیست‌های عراق
در کنار امریکا قرار نخواهند گرفت

- حزب کمونیست عراق در طول سال‌های حکومت صدام حسین و اختناق رژیم او ممنوع بوده و براثر سرکوب تلفات زیادی داده است. اکنون شما بعنوان اپوزیسیون دارای چه وزن و اعتباری در عراق هستید؟

- حزب ما یکی از قدیمی‌ترین و پر سابقه‌ترین احزاب سیاسی چپ و مترقی در عراق است، که در سال 1934 تاسیس شد. می‌خواهم بگویم که ما در عراق ریشه داریم، تاریخ داریم و توانسته‌ایم روشنفکران و نیروهای مترقی از اقشار مختلف کشور را همواره جذب کنیم. از میان عرب‌ها، کردها، مسیحی ها، مسلمانان. ما یگانه حزب سراسری کشور هستیم، که همه جا حضور داریم و یقین داشته باشید که بعد از سرنگونی صدام حسین نقش مهمی در حیات کشورمان برعهده خواهیم گرفت.

- تهاجم خارجی مسلما منجر به نابودی رژیم صدام خواهد شد. شما هم در باره آینده بدون صدام صحبت می‌کنید و مرحله جدیدی از حیات حزب خودتان. به این ترتیب با حمله نظامی موافقید؟

- این جنگ و تهاجم، برخلاف آنچه ادعا می شود نه برای مردم عراق دمکراسی به همراه می آورد و نه حقوق بشر. ما مطمئن هستیم که این جنگ موجب نابودی مردم عراق می شود و مشکلات زیستی فراوانی برای مردم ما بوجود خواهد آورد. بخاطر داشته باشید که این تهاجم، یک تهاجم امپریالیستی است و هدف از آن تامین منافع دولت امریکا. منافعی که در تضاد آشکار با منافع مردم عراق قرار دارد. در عین حال، ما یقین داریم که مسائل عراق و سرنگونی رژیم صدام بدون توسل به جنگ هم امکان پذیر است.

- چگونه؟

- قبل از هرچیز باید توجه محافل بین المللی را نسبت به منفور بودن رژیم صدام حسین درداخل کشور جلب کنیم، در حالیکه شما شاهدید تمام تبلیغاتی که امریکا می‌کند روی خطر وجود سلاح جنگی در عراق است، که مسئله اصلی در عراق و برای مردم کشور ما نیست. از نظر ما رژیم صدام حسین نه مشروعیت قانونی دارد و نه مشروعیت اخلاقی. (بقیه در ستون قبلی)←

اومانیته- نشریه اومانیته وابسته به حزب کمونیست فرانسه، به مناسبت حمله نظامی امریکا به عراق، انتشار سلسله مقالاتی را در همین ارتباط و بویژه آن بحرانی که امریکا برای گریز از آن پا در این جنگ گذاشت منتشر می کند. از میان این مقالات، مطلب زیر را برگزیده و به فارسی برگردانده ایم. این مقاله به قلم "برونو اودنت" است.

حمله به عراق فرار از بحران و انفجار اجتماعی

ایالات متحده امریکا ، کشوري که امروز پا در جنگ گذاشته، از سه سال پیش در يك بحران اقتصادي گرفتار آمده است و راهي براي برون رفت از آن نمي‌يابد. در طول دهه نود، نرخ رشد در ايالات متحده همه رکوردها را پشت سر گذاشت، آنچنان که لشگري از کارشناسان امريکايي سوگند مي‌خوردند سرمايه سالاري امريکا، با "اقتصاد جديد "، يعني اقتصاد صنايع کامپيوتري، مجهز به ابزاري شده است که به ياري آن مي‌تواند سيل بحران‌هاي ادواري را درهم کوبيده و به ساحل دل انگيز رشد جاويدان پاي گذارد. توهمي که پايان آن بسيار دردناك بود.

از اواخر سال دو هزار ميلادي، فشار غول عظيم سرمايه‌هاي مالي و اسپکولاتيو که از ماه‌ها قبل اقتصاد امريکا را در چنگال خود مي فشرد، به مرحله انفجارآميزی رسيد که در نتيجه آن نظم اقتصادي آمريکا که بازارهاي مالي و بورس آن را به نحوي فزاينده خفه کرده بود، سرانجام با رکود کامل مواجه شد و امريکا ديگر نتوانست اقتصاد خود را به راه اندازد. سيستمي که توسط بازارهاي مالي مسموم شده است.

رشد اقتصادي در سطحي اندك باقي ماند، آن هم در شرايطي که يك سلسله از بنگاه‌ها و شرکت‌هاي امريکايي در طول ده 90 به سرمايه گذاري‌هايي وسيع دست زده و اکنون از ظرفيت توليد اضافي چشمگيري برخوردار شده بودند. وضعيت اجتماعي نيز روزبروز وخيم‌تر شد. دستمزدها ثابت باقي مانده و بيکاري بطور محسوسي افزايش يافت و بر تعداد لشگر "کارگران فقير" يعني کساني که عليرغم اينکه کار مي‌کردند، همچنان فقير بودند افزوده مي‌شد. بخشي از طبقه متوسط يا از صحنه اجتماعي محو شد و يا بدليل اينکه کار آنان ديگر وضعيت بي‌ثبات و شکننده‌اي يافته بود در معرض تهديد بيکاري قرار گرفته بودند. آنها بدهي‌هاي بالائی براثر خريد اوراق بورس بالا آورده بودند و اکنون اين اوراق که در ابتدا بهره‌هايي خيره کننده داشت ارزش خود را از دست داده بود.

از چند ماه پيش، عامل نهايي فعاليت‌هاي اقتصادي، يعني مصرف داخلي نيز روزبروز آشکارتر علايم خفگي را نشان داد. پس از رسوايي‌هاي پرسروصدايي که گل‌هاي سرسبد صنايع امريکا نظير "انرون" (1) يا "وردکام" بالا آوردند، اعتماد به سيستم کاهش يافت. زيرا اطلاعات نادرستي در مورد درآمد و حساب‌هايش ارائه مي‌داد.

وضع آنچنان سياه بود که برخي اقتصاددانان آشکارا از شبح رکود و "دفلاسيون" سخن مي گفته و رکود عظيم دهه سي را به ياد مي‌آوردند. گرچه وضع هنوز در اين نقطه نبود، ولي گرايش در آن جهت هرچه بيشتر تشديد مي شد.

دستگاه رهبري امريکا در اين شرايط لازم ديد سريعا وارد عمل شود. بويژه آنکه جرج بوش به کارزاهاي انتخاباتي سال 2004 نزديك مي‌شد و مي‌دانست رکود کوتاه مدتي که در ابتداي دهه 90 بوجود آمد سرنوشت پدرش را به شکل بدتری برای او رقم خواهد زد.

در مرحله نخست بوش براي مقابله با بحران به هراقدامي دست زد. هدف از اين اقدامات که شگردهای ليبراليس بر آنها حاکم بود، به حرکت درآوردن چرخ‌هاي رشد و تشويق بازارهاي مالي بود. برنامه هاي وسيع تقليل ماليات اموال بورسي و سياست کاهش قابل ملاحظه ماليات از ثروتمندترين ها و بنگاه هاي بزرگ در اين چارچوب به اجرا درآمد.

يکي از اجزاي اين "شوك درماني" افزايش سرسام‌آور اعتبارات نظامي بود. در طرح بودجه 2004 آمريکا اعتبارات پنتاگون که قبلا در 2003 بطور انفجار آميزي بالار فته بود، مجددا 5.3 درصد افزايش يافت. چنانکه کسر بودجه امريکا را به 307 ميليارد دلار رساند. رقمي که مي‌تواند بسيار بيش از اين هم باشد، زيرا هزينه هاي جنگ و طبيعتا اداره شرايط پس از جنگ در آن منظور نشده است. هدف از اين هزينه‌ها که سودهاي عظيمي را نصيب بنگاه هاي مجتمع هاي نظامي – صنعتي آمريکا خواهد کرد ، ضمنا روغنکاري چرخ و دنده‌هاي وال استريت نيز بود.

بنابراين، جنگ، که امکان تزريق وسيع دلار را به اقتصاد مي‌دهد، هماهنگي کامل دارد با برنامه‌هاي بالا بردن رشد اقتصادي و همچنين تقويم انتخاباتي جرج بوش. تمام طرح بازسازي عراق حتي در کوچکترين جزييات آن از اين منطق الهام گرفته است.

دولت بوش اعلام کرده است که در مرحله اول تنها به بنگاه‌هاي آمريکايي، قراردادهايي به مبلغ حداقل 900 ميليون دلار اعطا خواهد کرد. يکي از شرکت‌هايي که براي اين قراردادها از هم اکنون در نظر گرفته شده شرکت "هالي بروتون" است که در مهندسي نفت تخصص دارد و تا سال 2000 ديك چيني، معاون کنوني رييس جمهوري امريکا مدير آن بود. ديك چيني بدين طريق صحت اين ضرب المثل که : کس نخارد پشت من چز ناخن انگشت من را اثبات کرد.

واقعيتي كه همجوشي كامل ميان رهبران سياسي و سرمايه‌داري امريكا را بخوبي نشان مي‌دهد، البته اگر به نشان دادن آن نيازي باشد.

هدف امپرياليسم آمريكايي البته ذخاير عظيم نفتي عراق نيز هست. چه در درازمدت و چه در كوتاه مدت. آمريكا در چشم انداز پانزده تا بيست سال آينده مي كوشد ، موقعيت خود را در قبال اروپا و بويژه اقتصادهاى نوظهوري مانند چين و هند تحكيم بخشد، كشورهايي كه نياز آنان به منابع نفت و گاز بسيار چشمگير خواهد شد. اين كشورها در موقعيت وابستگي به آناني قرار خواهند گرفت كه دست بالا را بر روي اين ذخاير استراتژيك دارند.

اما جنگ بحران را تسريع خواهد كرد

اما كاخ سفيد اهداف نزديكتري نيز دارد. هدف آنان جنگي كوتاه و استقرار سريع يك حكومت دست نشانده آمريكا در بغداد است. اقتصاددانان اطراف كاخ سفيد تماما بر روي امكان بازسازي و بكارگيري سريع ماشين نفتي عراق حساب مي كنند و معتقدند تنها از اين طريق مي‌توان بهاي نفت را به حدود 15 تا 20 دلار رساند. كارفرماهاي آمريكايي تاكيد مي‌كنند اگر بهاي نفت بدينسان كاهش يابد خواهند توانست سريعا ميزان سود خود را افزايش دهند و در نتيجه به نرخ رشد درهم شكسته كنوني تكاني داده و آن را افزايش دهند. بعبارت ديگر جنگ جايگزين ظرفيت تجاوزكارانه و ضعيف بازارهاي مالي شده است. بازارهائى، كه در گرداب گرفتار آمده اند.

بالطبع موفقيت اين سناريوي آرماني به هيچوجه از پيش تضمين شده نيست و كافيست كه ارتش آمريكا با دشواري‌هاي بيشتري برخورد كند تا با پيامدهايي درست عكس آنچه انتظارش را دارد روبرو شود. در اينصورت جنگ به تشديد وسيع بحران اقتصادى در امريكا خواهد انجاميد و در بازارهاي بورس، بهاي نفت خام ميتواند افزايشي دوچندان يابد. چنانكه برخي از تحليلگران حتي از بهاي 40 تا 50 دلار و حتي بيشتر هم در صورت نامناسب پيش رفتن اوضاع جنگ سخن گفته‌اند.

حتي در صورت موفقيت سناريوي يك پيروزي سريع در عرصه نظامي، تسلط آمريكا بر منابع نفتي عراق، در نهايت نمي‌تواند تضادهاي بحران سيستمي كه امروز آمريكا متكى به آنست را حل كند. نه فقط امريكا، بلكه در پشت سر آن اين تضادها در تمام كشورهايي كه در سال‌هاي اخير به هنجارهاي انگلو ساكسون سرمايه‌داري جهاني شده تسليم شده يا بدنبال آن كشيده شده اند، تشديد خواهد شد. كاهش هزينه مواد اوليه، پيامدهاي بسيار مخربي دارد، زيرا نابرابريهاي كنوني در سطح جهان را وسيعا تعميق خواهد كرد و خودتوسعه‌يابي و برخورداري از وسايل تجهيز، آموزش و مصرف را در جهان سوم باز هم با دشواري‌هاي بيشتري روبرو خواهد كرد. پديده اي كه بنوبه خود موجب كمبود باز هم بيشتر تقاضا مي‌شود و اين خود دقيقا يكي از ويژگي‌هاي اساسي بحران است. حتي در خود ايالات متحده، همچون ديگر كشورهاي غرب، مصادره ثروت از طريق نظامي كردن روابط بين المللي، به افزايش سرسام‌آور كسر بودجه عظيمي مي‌انجامد كه همين امروز نيز در عرصه آموزش و تعليم وجود دارد. درست همان عرصه‌اي كه تكنولوژي نوين بيش از هر چيز ديگر بدان نياز دارد.

1- يكى از شركت‌هاى بزرگ انرژى در امريكاست كه بزرگترين سهامدار آن نيز دبليوبوش است.

كره‌شمالى

سنگرى كه امريكا با فتح آن به جنگ چين مى رود!

فصل نامه سياسى ـ تئوريک "دفاتر مارکسيستى" چاپ آلمان در آخرين شماره خود در فوريه سال 2003 در مطلبى با عنوان "همدردى با شيطان؟" (اشاره است به "محور شيطانى" اعلام شده توسط جورج بوش) به قلم دکتر راينر ورنينگ (Reiner Werning) مقاله اى را منتشر کرده است درباره کره شمالى. ورنينگ دانشمند علوم سياسى، جامعه شناس و متخصص در امور آسياى شرقى و جنوب شرقى بويژه کره شمالى و جنوبى است. وى ضمن اشاره اى گذرا به تاريخ روابط ديپلماتيک بين ايالات متحده آمريکا و کره شمالى پس از جنگ موسوم به "جنگ کره"، به بررسى روابط اين دو کشور بخصوص در دوران رياست جمهورى بيل کلينتون و جورج دابليو بوش پرداخته است. ورنينگ در مقاله خود مى نويسد:

«جنگ کره (1950-1953) اولين درگيرى نظامى "داغ" در دوران "جنگ سرد" بود. اين جنگ تاثيرات خود را به شکل تقسيم کشور برجاى گذاشت. با وجود گذشت بيش از يک دهه از پايان بلوک بندى شرق و غرب، آنچه بعنوان "منطقه غيرنظامى شده" شناخته مى شود، در حقيقت يک خط مرزى به طول 240 کيلومتر است که از ميان شبه جزيره کره گذشته و در سطح جهان يگانه خط مرزى است که ازنظر نظامى به شديدترين نحو کنترل مى شود. در دو طرف اين خط مرزى بيش از يک ميليون سرباز مستقر شده اند، همراه با 37500 نفر نيروهاى ويژه نظامى ايالات متحده مستقر درجنوب...

رسانه هاى غربى، بويژه رسانه هاى خبرى ايالات متحده از همان ابتداى بنيانگذارى کره شمالى در نهم سپتامبر سال 1948، پيوسته مراسم تشريفاتى ـ تبليغاتى و ايدئولوژيکى بزرگداشت "رهبر محبوب" را که يادآور رژه

های پرولتری دوران انقلاب فرهنگی در چین در دهه 60 است بهانه قرار داده و ماشین عظیم تبلیغاتی خود را علیه آن کشور به راه انداختند. گاه کره شمالی را "گولاک شرق دور" ، "ورشکسته اقتصادی" ، گاه آن را "کشور یاغی خطرناک" و گاه عضو "محور شرارت (شیطانی)" نامیدند... و بدین سان جنگ سرد نه تنها شیوه درک مردم را بخصوص در کشورهای غربی تحت تاثیر قرار داد، بلکه درصدد جا انداختن سناریوهای پست کمونیستی "پایان تاریخ" (فرانسیس فوکویاما) و "جنگ تمدنها" (ساموئل پ. هانتیگتون) بود؛ آنچنان که گویا کشورهای "کند ذهنی" مثل کره شمالی با "ارتباطات کنفوسیوسی - اسلامی" (به نقل از "جنگ تمدنها" - ساموئل هانتینگتون) قادر به یادگیری و اصلاح اشتباهات نبوده و خطری برای صلح و دمکراسی جهانی می باشند...

در حال حاضر از پیونگ یانگ بعنوان "گانگستر هسته ای" یاد شده و بویژه براساس گزارشات شبکه خبری CNN و با ایجاد هیستری در داخل و جو سازی سیاسی در خارج اینگونه وانمود می شود که گویا کره شمالی در نیروگاه هسته‌ای "یونگ بیون" قادر به تولید پلوتونیوم در جهت اهداف نظامی و ساخت سلاح اتمی است. این تبلیغات چنان پیش برده می‌شود که گوئی کره شمالی بدین ترتیب امنیت و صلح را نه تنها بر روی شبه جزیره و در آسیای شرقی، بلکه در سراسر جهان به خطر می اندازد.

طبیعی است که موضعگیری های دولت کره شمالی در مقابل این اظهارات بخصوص اگر با اظهار نظرهای تند نسبت به سیاست‌های ایالات متحده همراه باشد در دور دیگری از تبلیغات توسط همان شبکه‌های خبری مورد استفاده قرار می‌گیرند. هر چند اگر اقدامات و تحریکات ایالات متحده موجب این عکس العمل های تند شده باشد، مانند افزایش تعداد نیروها و پایگاه‌های نظامی آمریکا در خط مرزی بین دو کره...»

در بخش دیگری از این مقاله، ورنینگ می‌نویسد:

«با وجود اینکه دولت کلینتون هر از چند گاهی کره شمالی را متهم به "یاغی" بودن می کرد، اما از سال 1994 این دولت با انجام اقدامات پشت پرده در صدد بود با دادن یک سری امتیازات سیاسی - دیپلماتیک به پیونگ یانگ رابطه ایالات متحده و کره شمالی را بهبود بخشد بطوری که سئول بویژه پس از روی کار آمدن "کیم دِی یونگ" در فوریه سال 1998 با در پیش گرفتن "سیاست آفتاب تابان" در مقابل پیونگ یانگ، در جهت بهبود روابط دست به اقداماتی زد. اقداماتی که با وجود تفاوت‌هایی که در محاسبات و انتظارات ایالات متحده و کره جنوبی وجود داشت - بویژه در چند ماه پایانی دولت کلینتون- نقطه مشترک در انجام این اقدامات یک محاسبه سیاسی بود. بموجب این محاسبات، گویا در درازمدت یک کره شمالی "تا حدودی" با ثبات که از نظر مالی وابستگی هایی داشته باشد برای امنیت و نظم منطقه بهتر است. کره جنوبی - بویژه در چند سال گذشته - یکی از طرفداران تئوری "کشور یاغی" شده است، البته بدلایل پراگماتیک و مالی:

اتحاد دو کره

از زمانی که برای کره جنوبی روشن شد که اتحاد دو کره، با توجه به اختلاف فاحش سقف تولید ناخالص ملی دو کشور (در کره شمالی 20 برابر پائین تر از کره جنوبی) در برگیرنده مخارج عظیمی است و قابل مقایسه با این اختلاف سقف بین دو آلمان در زمان اتحاد نیست (سقف تولید ناخالص ملی در آلمان غربی در آن زمان 8 برابر این سقف در آلمان شرقی بود) و بویژه پس از بحران اقتصادی در سال 1997 که کشور را با مشکلات عظیم اقتصادی دست به گریبان کرد، ظاهرا کره جنوبی دیگر مایل به بلعیدن یک چنین لقمه ای نبود...

در دوران ریاست جمهوری بیل کلینتون قرار بر این بود که در مقابل صرف نظر کردن کره شمالی در استفاده از نیروگاه هسته ای "یونگ بیون" - که بنا بر اظهارات منابع کره شمالی از آن صرفا در امور غیر نظامی و در تامین انرژی استفاده می شود و تا کنون هیچ مدرکی دال بر استفاده نظامی از آن ارائه نشده است- ایالات متحده موظف به انجام یکسری تعهدات در مقابل آن کشور شود.

این کشور بویژه بدنبال محاصره‌های اقتصادی طولانی و بلایای طبیعی، قحطی و خشکسالی مردمش در شرایط بسیار بد اقتصادی بسر می برند. متاثر از همین بحران اقتصادی و خشم طبیعت آنها به کمک های مالی و تکنولوژیکی نیازمند بودند. از جمله نیازمندی های تکنولوزیکی انتقال دو رآکتور 1000 مگاواتی آب سبک تا سال 2003 بود. ایالات متحده موظف بود تا تحویل نهایی این دو رآکتور سالانه 500 هزار تن نفت سنگین و ذغال سنگ به ارزش 4،6 میلیارد دلار به کره شمالی صادر کند...

آنچه که تا آغاز سال 2001 از آن خوشبینانه با عنوان پروسه تشنج زدایی مابین ایالات متحده و کره شمالی یاد می شد، با روی کار آمدن دولت جورج بوش خاتمه یافت. بوش کره شمالی را "یک فاکتور تهدید کننده در آسیای شرقی" اعلام داشت.

به دنبال این اظهارات، نه تنها به وعده های داده شده عمل نگردید، بلکه سیاست های کهنه در مورد کره شمالی از سر گرفته شد. در چارچوب دکترین نظامی جدید ایالات متحده که هسته مرکزی آن تمرکز بر روی آسیا تنظیم شده، باید "سیاست تقابل" جدید باردیگر فعال شود.

طبقه بندی جمهوری خلق چین بعنوان "قدرت در حال رشد" (به نقل از کوندولیسا رایس،

(بقیه را در ص 47 بخوانید)

اشاره- غروب روز انفجار برج‌های تجارت جهانی در نیویورک، یکی از سخت ترین ساعات تصمیم هیات سردبیری راه توده برای تحلیل این حادثه و صدور بیانیه ای در این ارتباط بود. بی شک همه احزاب و سازمان‌های سیاسی ایران و جهان تفسیر خود را پیرامون این حادثه منتشر می‌کردند و هیات سردبیری و سیاسگذاری راه توده نیز با همین انگیزه رایزنی خود را با اعضای این هیات در کشورهای مختلف سازمان داد. آنچه را در زیر می خوانید اطلاعیه ایست که در پایان این رایزنی و در پایان روز 11 سپتامبر تنظیم و منتشر شد. این موضع گیری واکنش های مختلفی را در پی داشت، که همه آنها تائیدآمیز نبود. نه تنها تائیدآمیز نبود، بلکه اساسا با چنین برداشتی مخالفت داشت و حتی از ما سند و مدرک چنین برداشتی از حادثه راطلب کردند! سیر حوادث نشان داد که آن مشی و نگرش توده‌ای که به هیات سردبیری و سیاستگذاری راه توده جسارت تنظیم بیانیه زیر را داد به خطا نرفت و به بیانیه ای تاریخی تبدیل شد.

راه‌توده

دوره دوم

11 سپتامبر 2001

اطلاعیه

آنچه در نیویورك و واشنگتن گذشت

"رایشتاك" قرن 21 است!

خطر حمله نظامی امریکا جدی است!

سازماندهندگان واقعی بزرگترین حادثه تروریستی در امریکا را، در حاکمیت متجاوز امریکا باید جستجو کرد!

عمق جنایت و ابعاد تلفات حادثه نیویورك و واشنگتن نشان می‌دهد که دولت نیمه نظامی امریکا، تدارك خونین‌ترین ماجراجوئی‌های نظامی را در اطراف ایران و حتی خود ایران دیده‌است.

بامداد سه شنبه 11 سپتامبر 2001 در امریکا، برابر با غروب سه شنبه 21 شهریور 1380 بزرگترین و مهیب‌ترین عملیات تروریستی در شهرهای نیویورك و واشنگتن هزاران کشته و مجروح بر جای گذاشت!

شبکه‌های عظیم تلویزیونی جهان، که مرکز رهبری و هدایت آنها در امریکا و انگلستان است، حیرت‌آورترین فیلم‌های مربوط به اصابت هواپیماهائی که گفته می‌شود ربوده شده‌اند(!) با ساختمان‌های عظیم مرکز تجارت و وزارت دفاع امریکا در نیویورك را پخش کردند. تمام خبرگزاری‌ها و ایستگاه‌های رادیوئی جهان نیز، در پی آن گزارش‌های گوناگونی را پیرامون این رویداد پخش کردند. در نخستین واکنش‌ها، چند سناتور امریکائی انگشت اشاره را به طرف ایران گرفتند و سپس موج تبلیغات پیرامون دست داشتن طلبه‌ای دست‌آموز سازمان‌های جاسوسی انگلستان و امریکا بنام "اسامه بن لادن" در افغانستان، به اتهام دست داشتن در این عملیات شروع شد. طلبه‌ای مامور، در گوشه ازکشور ویران شده‌ای که حتی خطوط تلفنی منظمی هم ندارد! چه رسد به توانی در حد حمله نظامی به وزارت دفاع امریکا!

به این ترتیب، در اندك فاصله‌اي، جهان با حادثه‌ای روبرو شد، که نخستین جمع‌بندی آن از زبان "جورج بوش"، رئیس جمهور امریکا خطاب به مردم این کشور چنین بود: « **مردم امریکا!** به ما حمله تروریستی شده‌است. من به ارتش امریکا در سراسر جهان اعلام آمادباش کرده‌ام و به مردم امریکا قول می‌دهم که انتقام این عملیات را خواهم گرفت!»

این حادثه و سخنان رئیس جمهور امریکا را باید تکرار "رایشتاك" (به آتش کشیدن پارلمان آلمان و ظهور فاشیسم هیتلری در این کشور) و سخنرانی تاریخی هیتلر به همین مناسبت ، درآغاز قرن 21 تلقی کرد؟ **آینده‌ای نه چندان دور** پاسخ این سئوال را در برابر دیدگان حیرت‌زده مردم جهان قرار خواهد داد.

هیچ عقل سلیمی نمي‌تواند از این رویداد نتیجه‌ای جز این بگیرد، که رویداد امروز، 11 سپتامبر در نیویورك، سرآغاز فصل جدیدی در تاریخ تجاوزات نظامی ایالات متحده در سراسر جهان و در درجه نخست منطقه خاورمیانه و خلیج فارس خواهد شد! سازماندهنده این رویداد را نیز باید در خود سازمان‌های اطلاعاتي، گروهبندیهای مافیائي- صهیونیستی امریکا جستجو کرد. کسانی که با مردم کشور خود چنین کردند و مي‌کنند، برای مردم جهان خواب‌هائی هولناك‌تر دیده‌اند. همانگونه که هیتلر رایشتاك کشور خویش را به آتش کشید تا حمله نظامی به کشورهای اروپائی را تدارك ببیند! ضمن محکوم کردن هر نوع عمل تروریستی در سراسر جهان و از جمله حادثه نیویورك، ابراز همدردی با قربانیان این رویداد تروریستی در امریکا، زمانی کامل و واقع بینانه‌است، که واقعیت مربوط به انگیزه‌های این رویداد و آینده‌ای که بر مبنای آن مي‌خواهند برای جهان رقم بزنند نیز با صراحت گفته شود.

بحران اقتصادی رو به تشدید امریکا، رقابت‌های انکار ناپذیر بین اروپا و امریکا و خوی تجاوزگرانه امپریالیسم امریکا، مي‌رود تا از دل رویداد 11 سپتامبر نیویورك و واشنگتن جنایات و تجاوزات نظامی بزرگی را بیرون آورد!

بدنبال سخنان "جورج بوش" رئیس جمهور امریکا، خبرگزاري‌ها و حتی برخی مقامات امریکا از کشورهای ایران، عراق، لیبي، فلسطین و افغانستان بعنوان کشورهای حامی تروریسم نام برده‌اند. ماجراجوئي‌های نظامی جدید امریکا، که مقدمات آن بسرعت و از هر نظر فراهم مي‌شود، در حقیقت امر و در راس همه کشورهای نام برده شده در بالا "ایران" را هدف گرفته‌است؛ حتی اگر بخشی و یا تمامی خاك افغانستان هم به بهانه مقابله با حکومت طالبان به اتهام دست داشتن در رویداد اخیر نیویورك و واشنگتن اشغال شود، هدف نهائی از این اشغال نظامي، در نهایت امر "ایران" است، که در این صورت از سه طرف در محاصره نظامی امریکا قرار خواهد گرفت. از سوی نیروهای امریکا و ناتو در شمال عراق، توسط نیروهای نظامی امریکا در خلیج فارس و سپس از طریق افغانستان و این در حالی است که هیچ نوع امنیت نظامی را از طریق مرزهای پاکستان و ترکیه- حتی جمهوری آذربایجان- نباید انتظار داشت!

آنچه که بتدریج چشم‌ها به روی آن باز مي‌شود، همان است که در حاشیه کنفرانس سران 7 کشور بزرگ صنعتی در سوئد از سوی امریکا به آن اشاره شد و در کنفرانس همین کشورها در ایتالیا نیز تکرار شد. (مراجعه کنید به سرمقاله راهتوده شماره 109)

زمینه‌های چنین خیزهای بلندی از سوی امریکا علیه تمامیت ارضی ایران را دست‌های نه چندان پنهان کسانی در داخل کشور ما فراهم ساخته و مي‌سازند، که در تمام سال‌های اخیر، بیشترین تلاش را برای بي‌اعتبار کردن آراء مردم، بي‌اعتنائی به خواست عمومی مردم ایران برای تحولات، مقابله با میلیون‌ها جوان کشور، ناامید ساختن مردم از امکان تحولات از درون و حاشیه حاکمیت و **تقویت امید به خارج از کشور** در میان اقشاری از مردم تقویت کردند! ستون پنجم دشمن را، نه در صفوف مردم، نه در صفوف ملي- مذهبي‌ها، نه در صفوف چند ده روزنامه نگار، نه در مجلس ششم، نه در میان یاران و همکاران نزدیك محمدخاتمي، بلکه در صفوف آن دسته از "خودي"ها باید جستجو کرد، که یگانه مشروعیت دولت، یعنی آراء مردم را در این سال‌ها به هیچ گرفتند و با ادامه ماجراجوئي‌های گذشته، زمینه‌های دخالت نظامی در امور داخلی کشور را گام به گام فراهم ساختند.

سناریوئی که امریکا از صبح 11 سپتامبر اجرای آن را شروع کرد، مي‌رود تا با استفاده از تجربه یوگسلاوي، ابتدا در بخشی از یك منطقه و به بهانه مقابله با تروریسم جهانی نیروی نظامی مستقر سازد و سپس طرح تبدیل ایران به موزائیك های کوچك را به اجرا گذارد.

یگانه راه خنثی سازی این توطئه عظیم، نه اتکاء به نیروهای نظامی و تجهیزات نظامي، بلکه به جلب حمایت ملی است و این نیز ممکن نیست، مگر با کوتاه سازی قاطع دست آنهائی که در تمام سال‌های اخیر کوشیده‌اند مردم ایران را از صحنه سیاسی کشور خارج ساخته و قدرت مافیائی خود را، حتی به قیمت تحمیل جنگ داخلی و یا تجزیه خاك ایران حفظ کنند!

شورای سردبیری و سیاستگذاری راه توده
21 شهریور 1380
11 سپتامبر 2001

امریکا وانگلیس از اپریل 2003 تا نوامبر 2004
طرح بی‌ثبات سازی ایران را سرعت خواهند بخشید

ایران وارد سال سرنوشت ساز شد!

حملات موشکی و پروازهوائی بر فراز ایران در روزهای اخیر، اشتباهات نظامی نیست، بلکه یک طرح حساب شده برای ارزیابی توان نظامی ایران است!

امریکا و انگلیس به جمهوری اسلامی اخطار کرده اند که بهیچ وجه در جبهه شرقی جنگ عراق دخالت نکند.

عملیات آزاد سازی ایران، که ماموران سیا در ایران و اطراف ایران مشغول تدارک آن هستند از استراتژی و تاکتیک عملیات کشتار عراق پیروی خواهد کرد.

هنگامی که عراق با موافقیت به اشغال درآید، رسانه‌ها متوجه ایران و این دعوا خواهند شد!

(1)John Stanton
نقل از بولتن سیاسی Counter Punch 24 مارچ 2003
ترجمه :افشین

آیا صلیبی‌ها برای تهاجمی دیگر در سال 2004 آماده می‌شوند؟

در حالیکه کشتار مردم در عراق ادامه دارد، ایالات متحده چشم به طعمه اصلی دوخته است: جمهوری اسلامی ایران.

به گفته "ریچارد پرل" و "Danglas Feith" حتی اگر سوریه هدف بعدی این "پاکسازی"، یعنی استراتژی جدید برای امنیت منطقه باشد، این ایران است که مورد نظر آنهاست. در نظر آنها اکنون زمان تلافی سرنگونی شاه و به قدرت رسیدن آیت الله خمینی در دهه 1970، اشغال سفارت امریکا، بحران گروگان‌ها، شکست عملیات "نجات گروگان ها" (طبس) که شهرت ارتش امریکا را زیر سئول برد و سالها عملیات متناوب تروریستی بین ایران و ایالات متحده است (برای مثال سرنگونی هواپیمای مسافربری ایران توسط ناوگان امریکا و حمله به نیروهای امریکائی و غیره)، در حقیقت آنچه منجر به جنگ ایران و عراق و تنفر از ایالات متحده در منطقه تا به امروز شده است، ریشه در دخالت و مسئولیت سیستم‌های اطلاعاتی امریکا، انگلیس و اسرائیل در سال 1953 در سرنگونی حکومت دکتر مصدق دارد.

این سازمان‌های اطلاعاتی مجددا در سال 1963 چنین حمایتی را با دخالت در برکناری نخست وزیر "قاسم" در عراق مرتکب شدند (در این واقعه صدام حسین 25 ساله نقش کلیدی داشت) از عواقب این امر نیز بروز جنگ عراق با ایران و کویت و تنفر روزافزون از ایالات متحده بود.

در سال 2003 نیز ظاهرا قضیه تغییری نکرده و باز اقتصاد محور تمام این تحولات است. در دهه 1950 و 1960 امریکا و انگلیستان نگران ملی گرائی و حاکمیت مردم بر تولید نفت در ایران و عراق بودند و امروز نیز همین بحث است.

ایالات متحده تقریبا 30 درصد تولید انرژی جهان را به تنهائی مصرف می کند. این درحالی است که تنها 5 درصد جمعیت جهان در امریکا زندگی می کند.

"گورگی کنن" در سال 1948 چنین می گوید:

" ما 50 درصد ثروت جهان را در دست داریم، در حالی که فقط 6ر2 درصد جمعیت جهان را در خود جای داده‌ایم. در این وضعیت کار اصلی ما ایجاد یک سری روابط است که بتوانیم چنین اختلافی را حفظ کنیم. برای این منظور باید احساسات را کنار بگذاریم... باید تفکر در باره حقوق بشر، بالا بردن سطح استانداردهای زندگی ومردم سالاری را متوقف کنیم.."

ایالات متحده و اروپای غربی کاملا به این نصیحت عمل کرده و باعث چنین آشوبی در خاورمیانه و خلیج فارس هستند.

امریکا، انگلیس، اسرائیل، فرانسه و سایر دول اروپائی بیشتر از 50 سال است، که از طریق عوامل نظامی، حملات هوائی و تبلیغات مسموم سعی در تعویض یا سرنگونی رهبران و حکومت‌های منطقه داشته و بدین ترتیب در آنچه که آن را "پیشگیری از وقوع" نام می‌دادند دخالت داشته‌اند. و باز هم این سئوال احمقانه را می پرسند که "چرا آنها از ما متنفرند؟"

جنایتکاران جنگی امریکا در مقام عمل

دیک چینی، پل ول ویتز، دونالد رامسفلد، ریچاد آرمیتاژ، الیوت آبرامز، زلمای خلیل زاد و سایر جنایتکاران جنگی نگران سرو سامان گرفتن امور در ایران هستند.

اینک نوبت ایران است که مورد هدف عملیات "شوک و بهت" امریکا قرار گیرد. اصطلاحی که توسط "هالان اولمان" که خود یک جنایتکار جنگی است ابداع شد. اولمان نویسنده واشگتن تایمز است و مشاور ارشد مرکز مطالعات استراتژیک و بین الملل. جائی که نطفه امنیت داخلی امریکا در آنجا بسته شد.

از 21 تا 24 مارچ 2003 فضای ایران توسط موشک‌ها و جنگ افزارهای امریکا مورد تجاوز قرار گرفت. امریکا به مراکز صنعت نفت ایران در خرمشهر و آبادان حمله کرد. این مناطق فاصله زیادی با جزیره فاو که در کنترل نیروهای کویتی، امریکائی و انگلیسی است و همچنین بندر "ام القصر" در دهانه شط العرب که از آن میلیاردها بشکه نفت خام به سوی امریکا، انگلیس و ژاپن حمل می شود ندارد.

پالایشگاه و انبارهای نفت آبادان هدف‌های اولیه بودند. کسی در این عملیات کشته نشد، ولی مجروحانی در پی داشت. بمب افکن‌های امریکائی و انگلیسی همچنین بر روی روخانه اروند رود ایران، در مسیر خود به عراق گشت زدند.

مقامات رسمی ایران به این تجاوزات اعتراض کرده اند، اما بی ثمر بوده است.

مقامات پنتاگون گفته‌اند این‌ها موشک‌ها و بمب‌های "سرگردان" بوده‌اند. این امری غیر محتمل است. به نظر می رسد این حملات بخشی از برنامه از پیش طراحی شده فرماندهان ارتش امریکا برای آزمون توان دفاع هوائی ایران در صورت بروز تهاجم باشد. تهاجمی که اگر جورج دبلیو بوش در سال 2004 بازهم به مقام ریاست جمهوری برسد جدی تر انجام خواهد گرفت.

آنها به ایران اخطار جدی داده اند که در آنچه اینک "فضای عملیاتی" امریکا- انگلیس و کویت در جنوب شرقی عراق خوانده می شود دخالت نکند.

برنامه های حمله به ایران

بین اپریل 2003 تا نوامبر 2004 امریکا، انگلیس و اسرائیل عملیات عدم ثبات در ایران را سرعت خواهند بخشید و با راه اندازی یک جنگ تبلیغاتی در دنیا، رهبری سیاسی و نظامی ایران را کم اهمیت و حقیر نشان خواهند داد. آنها در افکار عمومی امریکائی‌ها، ایرانی را ترسیم خواهند کرد که درگیر مناقشات داخلی و هرج و مرج است. رسانه‌های تبلیغی به سراغ بحران گروگانگیری ایران بین سالهای 1978-1980 خواهند رفت و آن را برای امریکائی‌های تشنه جنگ زنده خواهند کرد. این همراه خواهد بود با تصاویری از آیت الله خمینی و همراهانش که ساواکی های دوران شاه را اعدام یا تیرباران می کنند.

فیلم هائی چون "بدون دخترم هرگز" که ایرانیان را چون "نیروهای شیطان" به تصویر می کشند در تمام شبکه‌ها پخش شده و رضا پهلوی پسر شاه سابق ایران به تناوب در C.N.N - A.B.C – N.B.C – C.B.S – FOX- P.B.S ظاهر خواهد شد.

تصاویری از بمب گذاری 1983 در مقر تفنگداران امریکائی در لبنان که گفته می شود توسط حزب الله، گروه تحت حمایت ایران صورت گرفته بر روی آنتن خواهد رفت.

بطور خیلی اتفاقی! در 17 مارچ 2003 در واشنگتن خانواده های قربانیان مقر تفنگداران دریائی امریکا در لبنان علیه ایران اقامه دعوی کرده و ادعای 2 میلیارد دلار خسارت کردند.

به نقل از واشنگتن پست قاضی محلی امریکا بنام "رویس لمبرت" رای خود را چنین صادر کرد:

" بازماندگان و اعضای خانواده قربانیان می توانند با استناد به قانون 1996 که اجازه می‌دهد شهروندان امریکا علیه دوستان حامی تروریسم اقامه دعوی کنند، ایران را محکوم نمایند. ارتش امریکا می تواند هر آنچه از این دشمنان در امریکا باقی مانده ضبط کند... هرگونه تعلل در این زمینه کشورهای حامی تروریزم را تشویق به هدف قرار دادن پرسنل نظامی غیر درگیر در جنگ می کند.

صدها عضو خانواده قربانیان در روز اول دادگاه برای ادای شهادت وارائه مدارک دال بر نقش ایران در این واقعه حاضر شدند. ایران هیچ نماینده ای به دادگاه نفرستاد."

هنگامی که عراق با موافقیت به اشغال در آید، رسانه‌ها متوجه ایران و این دعوا خواهند شد!

آیا چاره‌ای هست؟

به نقل از برخی منابع، هم اینک نیروهای اطلاعاتی CIA در ایران و اطراف آن مشغول هستند. تیم‌های ویژه عملیاتی امریکا، انگلیس و استرالیا خارج از افغانستان و کویت و ایالت عراق امریکا (نامی که احتمالا برای شمال عراق انتخاب شده)، ماههاست که مخفیانه بر روی ایران کار می کنند. اکنون ایران خود را در محاصره همه سویه توسط نیروهای حامی امریکا و انگلیس می بیند.

عملیات آزاد سازی ایران نیز از استراتژی و تاکتیک عملیات کشتار عراق پیروی خواهد کرد.

ایران چند راه بیشتر ندارد:

1- سرعت بخشیدن به برنامه‌های عملیات اتمی و یک آزمایش موفق از توان اتمی‌اش می تواند تهاجم امریکا را به تاخیر بیاندازد.
2- قرار گرفتن در جبهه جدید کشورهای مخالف امریکا متشکل از روسیه، هند، فرانسه، آلمان و چین.

و آخرین گزینه: خلع سلاح یا تبعید!

فرمانده صلیبی قرن 21، یعنی جورج دبلیو بوش و میشل لدون، مشاور او به مبارزه یهودی- مسیحی علیه اسلام که به اعتقاد آنان دینی غیر مشروع و خطرناک است و سر راه استخراج نفت قرار گرفته اعتقاد دارند.

عملیات جاری در منطقه چیزی جز ادامه جنگ‌های صلیبی قرن 11 نیست. لدون حرف اصلی خود را قبل از تهاجم به عراق اینگونه بیان کرد:

" به امید خدا روز رستاخیز و آزادی برای خاورمیانه و مردم زجر کشیده عراق، سوریه، ایران و عربستان سعودی فرا رسیده است!"

اما آنگونه که احمد فاروقی در "آسیا تایمز" می نویسد، این تنها دوباره سازی تاریخ است:

" دنیای عرب به خوبی سخنان ژنرال انگلیسی "آلن بای" در هنگام ورود به اورشلیم در 9 دسامبر 1917 را به یاد می آورد که گفت: جنگ صلیبی اینک به پایان رسید. همینطور مضمون جملات ژنرال فرانسوی "هاری گراند" را وقتی در جولای 1920 وارد دمشق شد، فراموش نخواهد شد. او در حالی که با پا به مقبره صلاح الدین در کنار مسجد اعظم می زد گفت: بیدار شو صلاح الدین! ما برگشتیم. حضور من در اینجا نشانه پیروزی "صلیب" بر "هلال ماه" است."

به همین تقدیر رجز خوانی‌های جورج دبلیو بوش و تونی بلر در 100 سال دیگر نیز از یاد نخواهد رفت.

---

* جان استان تون اهل ویرجینیا و متخصص امنیت ملی در امریکاست.

احسان طبری: ارثیه ادبی ما

رستاخیر ایران
با نبرد علیه جهالت گستران و خرافه پرستان آغاز می شود

*** ایران نیازمند يك رستاخیز عمیق و وسیع مادی و معنوی است. نیاز مهم و مرکزی و تاریخی میهن ما چنین است و بهمین جهت در عرضه داشت ارثیه ادبی ایران به جامعه، باید این نیاز تاریخی را آنی از نظر دور نداشت.**

* شادروان احمد کسروی که شیفته اعتلای میهن خود بود؛ این نکته را دریافته بود و به نبرد با فرهنگ نیرنگ آمیز عصر برخاسته بود. خطای او در آنجا بود که متفکران بزرگ گذشته ما را که با جانی پر درد و دلی پرسوز بسود انسانیت اندیشیده و قلم زده بودند به ناروا بباد ناسزا گرفت.

برخی از قوانین علوم ادبی و بلاغي (رتوريك) را فلاسفه یونان و بویژه ارسطو تدوین و تنظیم کرده بودند و برخی دیگر بوسیله ادب شناسان عرب و ایرانی و بویژه ایرانی تنظیم گردیده بود. از آنجمله در قرنهای پنجم وششم برخی از ایرانیان مانند عبدالقادر جرجاني، جارالله زمخشری لغوی و مفسر معروف شمس قیس رازي، رشیدالدین وطواط و دیگران با سعی و استقصاء کامل رشته‌های مختلف علوم ادبی را مدون کردند و آنرا به اوج ممکن آن زمان رساندند.

نباید این سنن پرمایه ایرانی ادب شناسی و نقد ادبی را بکلی ترك گفت و به مغاك فراموشی افکند، ولی خطاست اگر تصور شود تنها بکمك آن ضوابط و قواعد فرسوده مي‌توان به يك تحلیل و نقد ادبی که امروزه دارای ارزش باشد دست زد.

...

در جهان امروز شعر و نثر در تکامل خود از آن مرحله که شعر و نثر کلاسیك ما در آن بود بسی فراتر رفته است. جناس شعر و نثر امروزی را نمي‌توان باتکاء علوم ادبی و سنتی ما توضیح داد و فهمید. نظرگاه آفرینش هنری، معیارهای زیبائی و توقعات و ملاك‌های سنجش همه و همه از بیخ و بن دگرگون شده است.

ادب شناسی معاصر مدتهاست به بخش‌های مختلفی تقسیم شده که هر يك از آن خود مبحث مفصل و مستقلی است. یکی از مباحث عمده ادب شناسی علمی امروزی "تئوری عمومی ادبیات" نام دارد. در این مبحث از سرشت اجتماعی اثر ادبي، ویژگي‌ها و قوانین تکامل آن، نقشش در جامعه انسانی سخن در میان است. این مبحث همچنین عامل بیان اصولی است که برای بررسی و ارزیابی مصالح ادبي (که با ترکیب آن اثر ادبی پدید مي‌شود) باید مورد مراعات قرار گیرد. یکی دیگر از مباحث مهم ادب‌شناسی معاصر"تاریخ ادبیات" است که سلسله مشخص و تاریخی تکامل ادبیات را مطالعه مي‌کند و مقام و اهمیت آثار ادبی و مصنفان آن آثار و انواع مکاتب و اسالیب ادبی را که طی زمان پدید شده‌اند و فلسفه بروز و شیوع آنها را روشن مي‌گرداند. تاریخ ادبیات علمی معاصر با تذکره نویسی قرون وسطائی تفاوت ماهوی و کیفی دارد، زیرا در اینجا سلسله تکامل ادبی در متن تکامل مادی و معنوی سراسر اجتماع و با کشف پیچ و مهره درونی پدیده‌های ادبی و تعلیل دقیق تاریخی آنها همراه است و تنها بذکر مشخصات بیوگرافیك سخنوران بسنده نمي‌کند.

یکی دیگر از مباحث مهم ادب‌شناسی معاصر نقد ادبی یا سخن سنجی است. وظیفه نقد ادبی عبارت از تحلیل همه جانبه این یا آن پدیده ادبي، ارزیابی بهای هنری و فکری آن اثر از نظر تکامل ادبی و نیازمندي‌های اجتماعی است. علاوه برمباحث سه‌گانه ادب‌شناسی باید از دانش "زیباشناسي" یا استتیك نیز سخن گوئیم. در این علم مسئله ماهیت هنر و زیبائی هنري، رابطه هنر با واقعیت، شیوه آفرینش هنري، معیارهای هنر بودن، و سرنوشت فلسفی مقولات "زیبا و زشت" و کیفیت حصول احساس زیبائی در روان آدمی مورد بحث قرار مي‌گیرد. زیباشناسی یا استتیك در واقع پایه فلسفی نه تنها ادب شناسی بلکه، کلیه رشته‌های هنر است و از مقولات عام هنری سخن مي‌گوید و طبیعی است که بدون پی بردن به مباحث آن، درك عمیق مباحث ادب که از جلوگاههای مشخص زیبائی هنری و شاید مهمترین جلوگاه آنست میسر نیست. این بیان فهرست‌وار از بخش‌های ادب‌شناسی معاصر و از مسائل مطروحه در علم زیباشناسی شاید نشان بدهد که مابین علوم لغوی و بلاغی قرون وسطائی ما و

دانش ادبشناسی امروزی از لحاظ نوع مباحث و برداشت مسائل و دامنه و برد پژوهش‌ها چه تفاوت کیفی و ماهوی مهمی است و چگونه فراگرفتن این علوم اخیر برای بررسی ارثیه ادبی ایران از ضروریات است.

هیچیك از این مباحث ادبشناسی و استتیك در کشور ما چنانکه باید و شاید جای در خورد خویش را احراز نکرده است و تلاش‌های با ارزش جداگانه‌ای که از جانب برخی روشنفکران فاضل که با فرهنگ معاصر جهانی آشنائی دارند بکار رفته و بکار می‌رود هنوز دوران ساز، منظرپرداز و رهگشا نیست و هنوز مجاری فکری ادبا و سخن سنجان ما همان مجاری کهن است و هنوز ادب شناسان تیزبین و سخن‌سنجان قوي چنگ که اسلوب علمی را با تبحر کافی در آمیخته باشند به پیراستن باغ کهن ادبیات فارسی نپرداخته‌اند و هنوز این مرتع از جهتی زمین بکري‌ایست که در انتظار شیارهای عمیق کاوشگران است. جا دارد در رشته ادب شناسی و زیباشناسی با استفاده از منابع مختلف خارجي، کتب مفصل و سنجیده‌ای نوشته و در مباحث آن نمونه‌هائی از ادب و هنر ایرانی بعنوان تمثیل و برای تجسم مطالب آورده شود تا بتدریج زمینه کار فراهم آید.

در سال ها ی اخیر در کشور ما یك سلسله تالیفات گاه مختصر و گاه مفصل درباره تاریخ ادبیات در ایران شده است. از آنجمله است "تاریخ ادبیات" آقای همائي، "سخن سخنوران" آقای بدیع‌الزمان فروزانفر، "تاریخ ادبیات" آقای رضازاده شفق، "تاریخ ادبیات" آقای دکترذبیح‌الله صفا، "تاریخ ادبیات" آقای سعید نفیسي (که زمانی در سالنامه پارس نشر مي‌یافت) و نیز تعداد کثیری تك نگاري‌ها درباره شاعران و نویسندگان جداگانه و انبوهی مقالات تحقیقی که در مجلات ادبی طی پنجاه سال اخیر بوفور نشر یافته و یا در مقدمه و حواشی دیوان‌ها و متون قدیمه بوسیله مصححین آنها نگاشته شده است. بدون تردید همه اینها مصالح تدارکاتی ذیقیمتی است، ولی خصیصه عام این آثار همان استغراق در نقاط زیستی گویندگان و مسائل جزئی تاریخ ادبی است.

کتب و مونوگرافیها و مقالات پژوهشگرانه و استادانه فراوانی که بوسیله جمعی محققین موشکاف و متبحر نگاشته شده مصالح کافی برای اجرای یك عمل وسیع تعمیمی و تدارك تاریخ ادبیات کشور ما بدست می دهد.

برای تنظیم تاریخ تکامل ادبی در ایران باید نخست مسئله دوره بندی تاریخ ایران بر اساس قوانین عینی تطور اجتماع و مسئله بیان مختصات هر دوره حل شود. ادبیات که شانی از شئون هنری و شکلی از اشکال شعور اجتماعی است، از بقیه زندگی اجتماع، حیات اقتصادي، سیاسي، قضائی و معنوی وی جدا نیست. درك شان نزول این همه سخنان آراسته و دل‌انگیز، بدون درك محیط اجتماع آنها محال است. لذا باید نخست دید جامعه دیرینه ما از چه مراحل و منازلی در سفر دراز و رنجبار خود گذشته و چه مسیر تکاملی خاصی را طی کرده است. تاریخ نویسان ما دوره‌بندی تاریخ کشور را براساس سلسله شاهان یا ایلغار اقوام و قبایل بیگانه نهاده‌اند. مسلم است که تحول سلسله‌های سلطنتی و یورش اجنبی را پایه گرفتن کاری است آسان ولی در عین حال کم مضمون و نادرست. معیار صحیح دوره‌بندی علمی توجه به تحولات سرشتی و بنیادی جامعه، پایه گرفتن تطورات اقتصادی و اجتماعی است. جامعه کشور ما نیز تابع همان قوانین عامی است که جوامع دیگر انسانی برحسب آنها و به مقتضای آنها تطور و تکامل یافته‌اند. طی قریب هفت هزار سال تاریخ در کشور ما، که آن اقوام و قبایل گوناگون، از نژادهای مختلف آریائی و سامی وترك و مغول به فلات ایران یورش برده یا کوچیده و بتدریج با ساکنانش درآمیخته‌اند، حیات مادی جامعه ما، از جهت ماهیت خود، همان مراحل را پیموده است که بشریت در نقاط دیگر سیاره ما گذرانده است، یعنی در آغاز نظام طایفه‌ای و پدرشاهي (پاتریارکال) بتدریج جای نظام کمون اولیه را مي‌گیرد. سپس بردهداری رخنه مي‌کند و بسط مي‌یابد و آنگاه فئودالیسم یا نظام اشراف و ملاکان زمین‌دار و رعایای سر بفرمان آنها مستقر مي‌گردد و سپس آنطور که نسل معاصر شاهد آنست این نظام جای خود را به سرمایه‌داری وامي‌گذارد. منتها باید بخوبی درنظر داشت که توالی این اشکال عمده اقتصادی و اجتماعی در ایران دارای ویژگي‌های مهمی است که در بروز آنها مختصات جغرافیائی و تاریخی موثر بوده است. وظیفه آن محققان ایرانی که خواستارند تحلیل علمی تاریخ دور و دراز وطن خود را بدست دهند، همانا کشف این ویژگي‌هاست. مثلا نظام بردگی در ایران بدان شکل کلاسیك که در یونان و رم دیده مي‌شد، وجود نداشته و رژیم بردهداری تحت تاثیر سلط عمیق مقرارت پاتریارکال بیشتر جنبه بردگی خانگی بخود گرفته و حتی قرنها پس از بسط مناسبات فئودالی، این بردگی در مقیاسی وسیع در ایران باقی بوده است. شاید بتوان گفت که نظام بردگی در کشور ما نوعی سیر خفی داشته و در متن نظام پاتریارکال و سپس فئودال خود را نهان کرده بود!؟ و اما فئودالیسم در کشور ما نخست دارای این خصیصه است که سخت بطول انجامیده و عمر آن "ابدیتي" را دربر گرفته است.

فئودالیسم در کشور ما از اواخر حکومت اشکانیان و اوائل ساسانیان پدید مي‌شود و فقط ما از نیمه دوم قرن بیستم شاهد زوال تدریجی و نهایی آن هستیم. ویژگیهای اقتصادی و اجتماعی فئودالیسم ایرانی بسیار است و با فئودالیسم کلاسیك فرانسه و دیگر کشورهای اروپای غربی تفاوت‌های جدی، نه در ماهیت بلکه در اعراض دارد. طی **هفده قرنی که فئودالیسم** در میهن ما استوار بود، سیمایش یکسان نماند و در آن دگرگوني‌های مهمی روی داد. مي‌توان از قرن سوم تا قرن هفتم و هشتم میلادی را دوران پیدایش، بسط و استقرار تدریجی نظام فئودالی و تجزیه مالکیت مشاع پاتریارکال در ده و تبدیل دهقانان آزاد به رعایا شمرد. از آن زمان تا قرن چهاردهم میلادی فئودالیسم راه نضج و اعتلاء خود را طی کرد و سر در نشیب نهاد. ایلغار مغول بحران

فئودالیسم را تشدید کرد و آنرا بسوی انحطاط برد. از آن هنگام تا قرن کنونی دوران انحطاط و بحران عمیق و مکرر رژیم راکد فئودالی و دوران تجزیه دردناك پیکر اجتماع ماست. آن نطفه‌های سرمایه‌داری که در بهترین دوران صفوی بنظر می‌رسید در ایران آغاز رشد نهاد، زود مختنق شد و رکود جامعه ادامه یافت. تنها در پنجاه سال اخیر سرمایه‌داری امکان پذیرفت رشد کند.

شرایط جغرافیای کشور ما، دشواری مسئله آب، وجود دائمی قبایل چادر نشین و کوچنده در کنار مردم ساکن در ده و شهر، گذار دائمی قبایل آسیایی جویای چراگاه‌های خرم از کشور ما، بنوبه خود عواملی است که در سیر تکامل جامعه اثرات عمیق خود را باقی گذاشته است. از شگفتي های غم‌انگیز تاریخ کشور ما یکی این است که در چند مورد در داخل جامعه بسیاری از محمل‌های تکامل سریع پدید شده ولی یورش‌ها و جنگهای خرابی گستر و در دوران اخیر تسلط استعمار، آن محمل‌های جنینی را پامال و نابود کرده است.

سراسر تاریخ دیرین ایران از نبردهای تلخ و دشوار مردم، نبرد علیه طبیعت ناسازگار، نبرد علیه مهاجمین یغماگر و استیلاجو، نبرد علیه شاهان و حکام و اشراف ستم پیشه، نبرد علیه جهالت پروران و خرافه‌گستران اشباع است و از درون این پیکارهای سخت و خونین، بارها و بارها مردانی با صفات بزرگ انسانی و عقل‌های روشن و عزم‌های آهنین برخاسته‌اند و برای استقلال، آزادي، تکامل معنوي، حریت فکری و وارستگی انسانی بسختی رزمیده‌اند.

در دوره‌بندی علمی تاریخ ایران باید توالی جبری اشکال اقتصادی و اجتماعی این مبارزه سخت و تلخ مردم و پیشوایان وی برضد دشمنان و آن خصیصه‌های معینی که به جامعه ما سیمای ویژه آنرا اعطا می‌کرد پایه قرار گیرد. تنها پس از اجراء دوره‌بندی صحیح تاریخ ایران، می‌توان دوره‌بندی تاریخ تکامل ادبی را بر اساس دوره‌بندی سراسر تاریخ اقتصادي، اجتماعي، سیاسی و معنوی جامعه ما روشن کرد.

در عین حال باید درنظر داشت که خود رشته تکامل ادبی در هر جا و از آنجمله در کشور ما دارای قوانین ویژه درونی خود است، زیرا در پیدایش مکاتب و آثار ادبی و در تشکل جهان‌بینی ادیبان وسخنوران علاوه برنقش درجه اولی که محیط اقتصادی و اجتماعی و معنوی بازی می‌کند، خود سنن و موازین ادبی و پیشه‌های خاص آن حرفه، مختصات زبان، فرهنگ عوام یا فولکلور، جریانات ادبی کشورهای دیگر دارای تاثیر محسوس و انکارناپذیر است. پیدایش و تحول سبکهای مختلف در شعر از خراسانی و عراقی ودر نثر از مرسل و مصنوع و بروز اصناف مختلف ادب و رونق آنها، مانند حماسه و وصف و شعر عرفانی و غنائی و واقعه‌نگاری و مقاله‌نویسی و تدوین مواعظ حکمی و دینی و هزل و مطایبه و مدیحه شاهان و وزیران و نعمت خاندان نبوت و تعزیت آل‌علی و امثال آن همه و همه تنها در مقطع تشریح شرایط محیط اقتصادي، اجتماعي، معنوی و ادبی زمان قابل توضیح است و تنها بدینسان می‌توان فلسفه بروز مکاتب و آثار و ارزش و مقام و توجیه و سمت تاریخی آنها را شناخت و نوآور را از مقلد و مبدع را از متتبع جدا کرد. تنها در این مقطع است که سخنوران و آثار آنها از موجودات هماهنگ و یکنواخت و کسالت‌بار به مقولات تاریخی مشخص که دارای هویت روشن و خاص خود هستند بدل می‌شوند. دامنه تحقیق وسیع است. اغراق نیست اگر گفته شود که بر روی آثار منظوم سخنوران قدراول مانند شاهنامه فردوسي، خمسه نظامي، مثنوی مولوي، کلیات سعدي، غزلیات حافظ پژوهندگان متعددی می‌توانند سالیان دراز از جهات مختلف بررسی کنند. بهمین ترتیب در آثار منثور پارسی نویسان از بلعمی و ابوریحان و گردیزی و بیهقی و نظامي‌عروضی و محمدبن‌منور گرفته تا عنصرالمعالی و ابوالمعالی و قاضی حمیدالدین و جرفادقانی و راوندی و عوفی و نسفی و جوینی و رشیدالدین‌فضل‌الله و خواندمیر و بسیار دیگر. نسل‌ها لازم است تا به اسلوب صحیح این تل آشفته گوهرهای شاهوار را طبقه‌بندی کنند و در طبله‌های خاص نهند و بر آن تشریح و توضیح کافی بنویسند و در تالارهای قرون زیورهای روح و خرد مردم ایران را بگسترند و جلوه آنرا چنانکه شاید و باید بنمایانند؛ و الا بر این تل مغشوش تنها بهترین و شناخته‌ترین گوهرها تابشی دارند و ای چه بسا کاوش‌های تاریخی و تحقیقي، نقدها و سنجش‌های ماهرانه، تشریحات و تفسیرات بجا بتواند یافت‌های جانفروز فراوانی را بخواستاران عرضه دارد.

رستاخیز مردم ایران

نکته دیگری که طرح و حل آنرا در این مقال ضرور می‌شمرم مسئله نقشی است که ارثیه گرانبهای ادبی می‌تواند و باید در رستاخیز خلق ایران ایفاء کند. هیچ ایرانی آگاه و حساس، تردید ندارد که وطن او که زمانی از کانون‌های پرتوفشان مدنیت بود و بزرگترین اندیشه‌وران و هنرمندان و بهترین صنعتکاران و آزموده‌ترین کشاورزان و باغبانان در شهرهای انبوه و روستاهای خرم و آبادش می‌زیسته‌اند، اینك دیریست از قافله تندپوی تاریخ واپس مانده و بانگ درای کاروان ترقی را تنها از منازل دور به نحوی مبهم می‌شنود. برای جبران عقب ماندگی یکي- دوقرنی ما در زمینه علم وهنر و صنعت و کشاورزی و سازماندهی، مسلماً یك عمل جسورانه جهش‌وار لازم است تا بتواند هر چه زودتر ما را به هدف برساند و برای اجرای این جهش نیز باید تمام نیروها را بحداعلی گرد آورد و بسیج کرد و به جنبش واداشت و با عزمی پولادین و عقلی واقع‌بین و جانی شیفته هدف و دلی بی باك به پیش شتافت.

ایران نیازمند یك رستاخیز عمیق و وسیع مادی و معنوی است. نیاز مهم و مرکزی و تاریخی میهن ما چنین است و بهمین جهت در عرضه داشت ارثیه ادبی ایران به جامعه، باید این نیاز تاریخی را آنی از نظر دور نداشت.

آیا بین محتوی ارثیه ادبی و این نیاز مهم تاریخ کنونی کشور ما یعنی ضرورت ایجاد رستاخیز ژرف در حیات کشور تضادی است؟ آری و نه.

آري، تضاد است، زيرا سخن آفرينان كهن ايرانى در شرايطى مي‌زيسته‌اند كه با شرايط كنونى تاريخى سخت متفاوت بود. ارثيه ادبى ما بطور عمده يك ارثيه قرون وسطائى است و هنوز ثروت ادبى قريب‌العصر و هم عصرما بآن اندازه از مايه و عمق و ارزش و نفوذ نرسيده است كه بتواند با آن ارثيه قرون وسطائى پهلو بزند، يعنى ما در قرن‌هاي13و 14هجري (19 و 20 ميلادي)هنوز نتوانسته‌ايم در شعرو نثر آنچنان آثار عظيم و واقعاً برجسته ادبى بوجود آوريم كه در قرن‌هاى 4 تا 8هجري(10تا14ميلادي) پديد آورده بوديم. معناى اين سخن چيست؟ معناى اين سخن آنست كه حداقل500 تا600 سال و حداكثر900 تا 1000 سال فاصله زمانى ما را از بهترين و برجسته‌ترين آثار ادبى پارسى دور مي‌كند! و اين فاصله زمانى بسيار بزرگى است. مقتضيات و نيازمنديهاى رشد و حيات جامعه ما در آن ايام بكلى ديگر بود. في‌المثل زمانى بود كه خوشفكرترين و آزادترين ايرانيان برخى تعاليم عرفانى يا شيوه رندى و قلندري(بقول حافظ: شيوه خوشباشي) يا تشيع و باطنيگرى را سپرى براى نبرد فكرى و مقاومت روحى عليه تسلط بيگانگان و دست‌نشاندگان و ايدئولوژي‌هاى خادم آنها قرار مي‌دادند. در آن ايام كه نزاع‌هاى خونين فرق متكلمين از معتزله و اشاعره و فرق مذهبى از ناصبى و رافضى و تعصبات دينى خشك مغزانه و مراعات سالوسانه آداب و رسوم ملال‌آور مذهبى و غيره و غيره همه‌گير بوده، جهان‌پرستى مولوى و اينكه مذهب عشق را جانشين مذهب‌ها مي‌كرد و همه افراد بشر را يك گهر مي‌دانست و مي‌گفت:

اختلاف خلق از نام اوفتاد چون بمعنا رفت آرام اوفتاد

و يا مي‌گفت:

ازكفر و ز اسلام برون است نشانم
از فرقه گريزانم و زنار ندانم

يعنى نظرياتى كه از باور او به وحدت وجود ناشى مي‌شده، يا آزاد انديشى خيام و حافظ كه زرق و رياى فقيهان و صومعه‌داران و زاهدان گمراه را بباد سخره مي‌گرفته‌اند و برخورداري از زيبائي‌هاى جهان را اندرز مي‌داده‌اند، نقشى مترقى داشت و تموجات ارواح سركش و طاغى و بندناپذير بود. ولى امروز، در شرايط ديگر، همان آثار بويژه اگر بدون درك عميق و مجزا از تحليل علمى بررسى شود مي‌تواند از جهت ايجاد روحيه‌هاى اتكالى و لاابالي، روش‌هاى بي‌بند و بار و طفيلى منشانه نقشى زيان‌بخش، بازى كند.

مثلا، زمانى ثناى پادشاهان و ديگر"ارباب بي‌مروت دنيا" كه حمايت مادى و معنويشان شرط ضرور كار و فعاليت اهل علم و ادب بود، پديده‌اى متداول و رايج و عادى شمرده مي‌شد ولى امروز اين پديده‌اى ارتجاعى است، و از اين نكات فراوان مي‌توان ذكر كرد. بهمين جهت درست است اگر گفته شود بين محتوى ادبيات قرون وسطائي (بخصوص در صورت درك سطحى آن) و نيازمندي‌هاى كنونى معنوى جامعه ما نوعى تضاد است. ولى، نه، تضاد نيست، اگر گنجينه ادبى گذشته با تنقيح و تنظيم لازم و بنحوى كه در جهت خواست تكامل معنوى جامعه است، در دسترس وى قرار گيرد. انديشه‌هاى جان‌بخش، افكار انساندوستانه و خردمندانه و نكات و حكايات و داستانهاى عبرت‌انگيز كه پرورنده بهترين عواطف بشردوستى و فداكارى در راه حقيقت و مردم است در اين گنجينه به وفور وجود دارد و بخوبى مي‌توان از آن براى اعتلاى روح مردم و بوجود آوردن عواطفى سرزنده، اميدوار، راسخ و چالاك كه لازمه شركت در پيكارهاى بزرگ تاريخى است استفاده كرد.

اكنون بايد ايرانى باور داشته باشد كه بدون معرفت دقيق قوانين طبيعت و اجتماع، بدون نبردهاى سخت و دشوار، بدون عملى همبسته و متحد، بدون لجاج در هدف و اميد كاهش‌ناپذير به آينده، نمي‌توان درعرصه تاريخ پيروز شد. تاريخ را براى كاهلان، پندارباقان، خودپسندان مستغرق در خويش، عشرت طلبان، منتظران معجزات غيب نساخته‌اند. تاريخ تنها در مقابل معرفت مقتدران و اقتدار صاحبان معرفت تسليم مي‌شود، نه درمقابل سرشك و آه و دعا و ندبه خوارى و زاري. پرورش نسلى نيرومند و آگاه و رزمجو- اين است محمل معنوى اجراى رستاخيز موفقيت آميز. اگر ما هنوز در رستاخيز ملى خود فاتح نشده‌ايم مسلما" ضعف اين محمل معنوى تاثير داشته است.

شادروان احمد كسروى كه شيفته اعتلاى ميهن خود بود؛ اين نكته را دريافته بود و به نبرد با فرهنگ نيرنگ آميز عصر برخاسته بود. ولى خطاى كسروى در آنجاست كه وى در عين حال نقش تاريخى ايدئولوژي‌هاى قرون وسطائى ما را، در دوران خود بدرستى درك نكرده و لذا متفكران بزرگ گذشته ما را كه با جانى پر درد و دلى پرسوز بسود انسانيت انديشيده و قلم زده بودند به ناروا بباد ناسزا گرفت. علل خذلان ايرانيان در قبال ايلغار مغول بغرنج تر از آنست كه شادروان كسروى تنها آنرا به شيوع انديشه عطارها و مولوي‌ها مربوط مي‌سازد. آرى مي‌توان گنجينه ادبيات قرون وسطائى ما را در مقطع نيازمنديهاى جامعه معاصر، با زنده كردن‌هاى هوشمندانه، از روى ذوق و متناسب، در اختيار مردم قرار داد و متون كامل و موثق را تنها براى پژوهندگان ادبى و لغوى تدارك ديد. اينكار از لحاظ ديگر نيز لازم است. در آثار منظوم و منثور ادبى كلاسيك مطالب فراوانى كه از جهت خوانندگان متوسط امروزى و دانش‌آموزان و دانشجويان زائد، ملال‌خيز، منسوخ، بي‌جلوه و بي‌جاذبه است، فراوان است. عرضه اين آثار بدين شكل و بدون توضيحات وسيع لغوي، ادبي، تاريخي، فلسفى و بدون حذف مدايح و نعت‌ها، مطايبات و هزليات و درازنويسي‌ها و قلمبه‌گوئيها و حكمت بافيها بي‌فايده و امثال آن، به هيچ وجه سودمند نيست، علاوه بر آنكه ديوان هر قافيه پردازى كه- با فرض مهارتش در تلفيق كلمات و ابيات- فاقد فكرى دلنشين و طبعى جان‌افروز است، نبايد محل اعتنائى زائد بر سزاوار قرار گيرد و اگر متون دواوين في‌المثل ارزقي‌ها، لامعي‌ها، هلالى جغتائي‌ها و نظائر آنها از جهت نياز تاريخى قابل حفظ و تحشيه است، از جهت استفاده عمومى بهاى خاصى ندارد و همان بهتر كه تنها مهمترين آثار برجسته‌ترين

شعراء و نثر نویسان ما، آنهم با آن تنقیح و ترتیب و تنظیمی که ذکرش گذشت، در دسترس عامه و مورد استفاده آموزندگان ادب پارسی قرار گیرد.

درباره ضرورت افزودن تعلیقات وسیع و دقیق لغوي، ادبي، تاریخی و فلسفی به مهمترین آثار سخنوران عمده ما ذکر يك نكته ديگر نيز ضرور است: ادبيات ايران اعم از منظوم و منثور از اصطلاحات علوم عقلی و ايماني، اساطير تاريخی و قصص دينی اشباع است و آن رشته‌های علوم و معارف قرون وسطائی كه زمانی تدريس مي‌شده، اينك به حق و بجا بوسيله علوم مثبته عصر ما از عرصه رانده شده است. طرز تفكر و منطق سخنوران ما بر جريانات عمده فكری عصر يعنی دين، كلام، عرفان، فلسفه زمان خود متكی بود و قرآن و احاديث قدسی ونبوی و روايات ماثوره از امامان و عقايد و احكام و افكار متداوله در پايه قضاوتها و احتجاجات آنها قرار داشت. آن جامعه فئودالی ويژه مشرق زمين با همه طبقات و قشرها و زمره‌های آن كه تا چند ده سال پيش در كشور ما كاملا محفوظ مانده و جولانگاه فعاليت حياتی و فكری اديبان ما بود، بسرعت سترده و محو مي‌شود. اگر اين عوامل را در كنار عامل كهنه شدن بسياری از نكات زبانی و لغوی و اصطلاحات زبان فارسی و تاثير نقش جديتري كه در گذشته زبان عربی در شيوه نگارش پارسی داشته بگذاريم، آنوقت كاملا روشن مي‌شود كه گسست معنوی عميقی بين درك نسل معاصر و آتی ايران و ارثيه ادبی قرون وسطائی ما در كار پيدايش است. اين وضع ضرورت مطلبی را كه عنوان كرده‌ايم يعنی افزودن انواع توضيحات دقيق و مستند را به آثار ادبی از جهت لغوي، ادبي، تاريخی و فلسفی موكدتر مي‌سازد و لازم مي‌گرداند كه برای جلوگيری از پيدايش و ژرف شدن اين گسست معنوی از هم اكنون تدابيری انديشيده شود.

درباره مسئله مورد بحث در اين مقال از آنجمله راجع به ضرورت پرداختن بيشتر به ارثيه ادبی ايران در زبان‌های ما قبل دري(پارسی باستانی اوستائي، پهلوی اشكاني، پهلوی ساساني) و آشنا كردن مردم با آن، راجع به ضرورت ترجمه آثار عمده برخی از ايرانيان تازی نويس مانند ابن مقفع، ابوحيان توحيدي، ابوعلی مسكويه، غزالي، ثعالبي، ابوالفرج اصفهاني، بديع‌الزمان همدانی و بسياری ديگر كه آثار هر يك در زبان عربی از جليل‌ترين آثار شمرده مي‌شود و هموطنان اصلی آنها حق دارند از لذت اين آثار بهرمند شوند و نيز ضرورت شناساندن وسيع ارثيه ادبی ايران به جهانيان گفتني‌هائی بود كه بخاطر احتراز از اطناب از آنها بهمين اشاره گذرا اكتفاء مي‌شود. آنچه كه نوشته شده تنها فهرستی است از برخی انديشه‌ها و آرزوها در اين اميد كه هم ميهنانی با مايه لازم و همت رسا از گوشه و كنار برای تحقيق آنها و نيزتحقيق آنچه كه خرد و ابتكار خود آنها در اين زمينه حكم مي‌كند، دست بعمل بزنند و دينی را كه نياكان و نسل حاضر برگردن آنها دارند ادا كنند.

نقل به تلخيص از كتاب "مسائلی از فرهنگ، هنر و زبان"
نوشته احسان طبری

(بقیه کره شمالی سنگری که امریکا با فتح آن ..... از ص 37)

مشاور امنیت ملی ایالات متحده) و یا "رقیب و مخالف استراتژیک" (به نقل از جورج دابلیو بوش) می تواند تغییراتی را در برنامه های نظامی پنتاگون موجب شود، از جمله در بافت ارتش و تبدیل آن از نیرویی زمینی به نیرویی هوایی و دریایی. این نیرو مجهز به بمب های قوی و راکت های دوربردی خواهد شد که قادر به تعیین سرنوشت جنگ از هزارها مایل فاصله می باشند.

در هفته های گذشته همچنین بر تعداد نیروهای نظامی ایالات متحده در منطقه افزوده شده است. هدف این اقدامات و بویژه جابجایی نیروهای ایالات متحده از اروپا به آسیا، به بهانه واهی دفع خطر کره شمالی، کشوری که دارای هیچگونه منابع نفتی نبوده و از زمان تاسیس تا کنون برای هیچکدام از همسایگانش تهدیدی بشمار نیآمده، در واقع ایجاد فشار نه تنها بر آن کشور، بلکه از همه مهمتر فشار بر چین و تحمیل سیاست های ایالات متحده به آن کشور می باشد. اقدامات وسیع نظامی ایالات متحده در منطقه خلیج فارس در جهت کنترل نفت منطقه بطور غیرمستقیم اقدامی است در این جهت...

با توجه به این پیش زمینه و با توجه به اینکه به وعده های داده شده، بویژه در ارتباط با تاسیس دو رآکتور هسته‌ای 1000 مگاواتی که قرار بود که تا سال 2003 باتمام رسیده و مورد بهره برداری قرار گیرد جامه عمل پوشانده نشد، کره شمالی کار بر روی تاسیسات هسته ای یونگ بیون را از سر گرفت. این اقدام را منابع دولتی آن کشور ضرورت فوری در رفع کمبود انرژی اعلام داشتند. تا کنون به هیچ وجه اثبات نشده که آن کشور از نظر تکنولوژیکی قادر به تولید پلوتونیوم مورد استفاده در بخش نظامی می باشد...

کره شمالی با اتخاذ سیاست اخیر بویژه دو هدف را دنبال می کند:

اول- صرف نظر از تبلیغات و اقدامات پروپاگاندیستی پرده از سیاست دوگانه ایالات متحده بردارد؛

دوم- پیونگ یانگ با این اقدام در صدد است، حداقل رسماً بعنوان "دشمن" برابر حقوق شناخته شود و بطور همزمان نشان دهد که با روی کار آمدن رئیس جمهور جدید کره جنوبی اختلافات دو کره حتی بدون مداخله خارجی قابل حل هستند.

Rahe Tudeh No. 123 März 2003
Postfach 126926, 10609 Berlin Germany
شماره حساب بانکی:
Postbank Essen, Konto No. 0517751430
BLZ 360 100 43, Germany
2.5 Euro، 4 دلار آمریکا و 4/5 دلار کانادا
2.5 Euro, 4 US$ & 4.5 Canada $
تلفن تماس 0049-30-33505799
آدرس اینترنت: http://www.rahetude.de
آدرس ایمیل: anore@gmx.de

پراودا فاش ساخت:

مذاکرات مخفیانه

روزنامه پراودا در تاریخ 28 مارچ در یک افشاگری بی سابقه نوشت: ایران در دیدار مخفیانه با امریکائی‌ها به آنها قول داده است که کمال همکاری را در مرزهای خویش با عراق با آنها خواهد داشت. در ازای این تعهد ایران، امریکا نیز قبول کرده است که اردوگاه سازمان مجاهدین خلق را بمباران کند. این سازمان 1200 پرسنل در اردوگاه مرکزی خود در خاک عراق دارد که 700 نفر آنها مسلح می باشند. در روزهای گذشته امریکا اردوگاه مجاهدین را نیز زیر بمباران هوائی خود قرارداده است.

شلیک انحرافی ممکن نیست!

گلف نیوز، که معمولا اخبار پراودا و نیروهای مترقی روسیه را منتشر می کند نیزدر همین تاریخ و با عنوان "شوخی سیاه پنتاگون" نوشت: .

از سال 1995 تا 1996 حدود 24 ماهواره نظامی در مدار زمین قرار گرفت که به امریکا توانائی هدایت بیش از 90 درصد راکت‌ها از طریق لیزر جهت رسیدن به هدف های مورد نظر را داد، بنابراین بسیار بعید و دوراز محاسبه است که راکت‌ها و موشک‌های پرتاب شده از سوی امریکا به اهداف دیگری غیر آنچه مورد نظر است اصابت کند. (به این ترتیب اصابت راکت به مواضعی در آبادان و سردشت ایران، نمی تواند یک اشتباه و انحراف مسیر باشد)

همکاری عملی ایران با امریکائی

خبرگزاری اینترفاکس و شبکه تلویزیونی **arte** که مرکز آن در شهر استراسبورک و محصول مشترک فرانسه و آلمان است نیز گزارش دادند: نیروهای گشتی سپاه پاسداران در خلیج فارس یک قایق حامل مواد منفجره را که از عراق به سمت کشتی‌های امریکائی در حرکت بود توقیف کرده و تحویل نیروهای نظامی امریکائی مستقر در خلیج فارس دادند. بدلیل این همکاری، امریکا از جمهوری اسلامی سپاسگزاری کرد. این خبر همزمان با تظاهرات صلح و مخالفت با جنگ در عراق که در ایران ترتیب داده شده بود، انتشار یافت.

در صفحات این شماره می‌خوانید:

2 -سرمقاله شماره123. 3-شوراها یگانه تشکل مردمی 6- چرا جبهه؟ و چرا "جبهه واحد دفاع از جمهوریت" 8 - –این عمامه را چه کسی بر سر می گذارد؟ 12-زندان قصر موزه آرزوهای در اختناق خفته دو نسل 13- طیب حاج رضایی اول تیرباران شد، بعدا "حرّ" شد! 19- دفتر تحکیم وحدت و اصلاحات؛ 26- نقش شوراها در دفاع از اصلاحات در ونزوئلا 30- سخنان فیدل کاسترو درباره جنگ درعراق 31- ارزیابی روزنامه پراودا از بحران اقتصادی در امریکا و ریشه های گسترش جنگ در خاورمیانه 32 -39 مجموعه نظرات و دیدگاه های احزاب کمونیست آلمان، فرانسه و کمونیست های پاکستان، عراق و نیروهای مترقی کرد در عراق و ترکیه 39- اعلامیه 11 سپتامبر راه توده با عنوان "رایشتاک قرن 21" 41- یک سال سرنوشت ساز برای ایران43 – احسان طبری: رستاخیر ایران با قیام علیه جهالت و خرافه

توضیحاتی پیرامون محتوای نشریه راه توده و سایت اینترنتی راه توده

راه توده با یکماه تاخیر در 56 صفحه (48 صفحه نشریه و8 صفحه ضمیمه) منتشر شد. شتاب حوادث ایران و منطقه به گونه ایست که ضرورت افشاگری خبری در راه توده جای خود را هرچه بیشتر به تفسیر وقایع داخل کشور و بازتاب مواضع احزاب و نیروهای مترقی کشورهای منطقه و جهان داده است. به همین دلیل در این شماره راه توده بر حجم ترجمه مطالب و نظرات افزوده شده است، همچنان که تحلیل و تفسیر رویدادهای مهم ایران و برخورد با نظرات و دیدگاه های نیروها و سازمان‌های داخل کشور از حجم و وزنی بیش از شماره‌های گذشته برخوردار شده است. از جمله در باره دیدگاه های جدید دفتر تحکیم وحدت و یا دلائل شرکت نکردن بیش از 50 درصد واجدین حق رای در انتخابات شوراها و یا ضرورت تمرکز نیروهای طرفدار تحولات در یک جبهه واحد، تحت یک شعار مشخص و بازتاب دهنده ضرورت شرایطی که ایران در آن قرار دارد.

این تغییرات که همگی مورد تائید هیات سردبیری و سیاستگذاری راه توده قرار گرفته است، که امیدواریم خوانندگان و مشترکین راه توده نیز آن را تائید کنند و چنانچه نظرات اصلاحی دارند آن را با ما در میان بگذارند. البته کوشش خواهد شد، راه توده همچنان بصورت ماهانه منتشر شود.

همزمان با این تغییرات، هیات سردبیری و سیاستگذاری راه توده بر گسترش و فعال‌ترکردن سایت اینترنتی راه توده تاکید کرد و به همین دلیل این سایت با تغییراتی اکنون روی شبکه اینترنتی است. این سایت سیرتکاملی خود را طی می کند و با آغاز انتشار اخبار روز، بخشی از وظیفه راه توده را با توجه به سرعت حوادث در این زمینه برعهده خواهد گرفت. پس از دیدن این سایت، نظرات و پیشنهادهای تکمیلی خود را با ما در میان بگذارید و بویژه ما را از جهت تهیه عکس یاری کنید. همچنین، از آنجا که فروش نشریه در برخی فروشگاه های مراکز راه آهن، مانند شهرهای برمن و مونستر با جابجائی مدیریت این فروشگاه‌ها با دشواری فروش نشریات ایرانی و عربی روبرو شده، خوانندگان راه توده در این دو شهر آلمان می توانند، چنانچه در تهیه نشریه از فروشگاه های جایگزین با دشواری راه روبرو هستند، نشریه را با 48 اویرو برای یکسال آبونمان شوند. این پیشنهاد شامل خوانندگان نشریه در دیگر شهرهای آلمان نیز می‌شود و از جهت تسهیلات کار توزیع برای ما نیز مطلوب تر است.

مصاحبه رادیوئی راه توده در باره حمله نظامی امریکا به عراق

هنوز حاکمیت ایران نمی داند جهان به کدام سو می رود

مقابله با امر مهم وحدت ملی و تقسیم جامعه به انواع غیر خودی ها و رفتن به سوی زدوبندهای خارجی بزرگترین دلیل عدم درك شرایط است!

رادیو صدای ایران که از امریکا برای ایران برنامه پخش می کند، در بخش یکشنبه شب 13 بهمن ماه خود (به وقت ایران صبح دوشنبه 14 بهمن) گفتگوئی را با دو سئوال
1- حمله نظامی امریکا به عراق و عوارض و پیامدهای آن برای جهان
2- امکانات جهانی برای جلوگیری از حرکت ماشین جنگی امریکا و بویژه جنبش صلح جهانی
با سردبیر راه توده انجام داد. در همین برنامه بصورت همزمان و با سئوالاتی مشابه با خانم شیرینه هانتر مسئول سابق میز ایران در موسسه استراتژیك واشنگتن نیز گفتگو ادامه یافت. بخش نخست این گفتگو، یعنی حمله نظامی امریکا به عراق یکشنبه شب 13 بهمن پخش شد و بخش دوم آن 20 و 21 بهمن ماه (به وقت امریکا و ایران) پخش شود. از زمان انجام و پخش این گفتگو بیش از یکماه و نیم می گذرد، اما سیر رویدادها و آغاز حمله نظامی امریکا به عراق این گفتگو را همچنان به روز نگهداشته است که در زیر می خوانید:

رادیو صدای ایران: حمله نظامی به عراق واقعا موجب رویاروئی اروپا و امریکا خواهد شد؟ نگاه چپ به این رویداد چگونه است؟ واقعا جهان جنگ جدیدی را شاهد خواهد شد؟

راه توده: حمله نظامی به عراق پیش از اینکه يك جنگ نظامی باشد يك جنگ اقتصادی است با ابزار نظامي. ما از این زاویه به مسئله نگاه می کنیم. این جنگ در حقیقت بین بخشی از جهان سرمایه داری با بخش دیگری از همین جهان است. مثل اشغال فرانسه در جنگ دوم جهانی توسط آلمان هیتلري. در آن جنگ هم مثل ماجرای عراق امروز، لهستان نخستین خاکریز بود؛ در حالیکه این لهستان هم در آن تاریخ نه قدرت اقتصادی بود و نه قدرت نظامی اما پل عبور به بخش مهمی از خاك شوروی آن روز و خیز آلمان برای رسیدن مستقیم به نفت بود.

ما اکنون و بیش از 10 سال پس از فروپاشی اتحاد شوروی که جبهه متحد کشورهای بزرگ سرمایه داری در برابر آن تشکیل شده بود شاهدیم که در غیاب آن دشمن مشترك، جنگ و رقابت بین متحدان دیروز شروع شده است. درست مثل پایان جنگ با آلمان که متحدین آن جنگ پس از شکست آلمان هیتلری از هم جدا شدند و بلوك بندی ناتو را تشکیل دادند. امریکا و انگلستان که در آن جنگ با شوروی علیه آلمان متحد بودند، بعد از جنگ علیه شوروی با آلمان متحد شدند.

به نظر ما آنچه که با سرعت در حال شکل گیری است و حوادث سالهای آینده جهان را رقم خواهد زد شباهت دارد با یارگیری ها و حوادث پایان دهه 20 و آغاز دهه 30. یعنی سالهائی که امریکا موفق شد بحران اقتصادی خودش را به اروپا منتقل کند و وقتی از دل این بحران آلمان هیتلری بیرون آمد و به جان بقیه کشورهای اروپائی افتاد آنوقت امریکا نقش ناجی را برای جهان سرمایه داری پیدا کرد و وارد صحنه شد. اکنون هم تقریبا شبیه همان دوران است. یعنی شما در همان امریکا قطعا شاهد نتایج حاصل از بحران اقتصادی در این کشور بصورت بیکاري، کم شدن قدرت خرید مردم، ورشکستگی واحدهای کوچك تولیدی و خدماتی و کاهش بیمه ها و گرانی هستید. این وضع تا حدود قابل توجهی در اروپا هم هست و درحال رشد است.

این یکی از همان بحران های ادواری تولید در نظام سرمایه داری است. راه حل هائی که برای آن پیدا می کنند نه کاهش در آمد و سود سرمایه داران و تقسیم ثروت در جامعه، بلکه فشار به جامعه و ادامه بهره گیری و سود است و رقابت هم بین خودشان برای سلطه بر بازارهای مصرف و انرژي. البته تردید نیست که اشکال این بحران و شیوه هائی که برای فرار از آن اتخاذ می کنند، در مقایسه با دهه 1930 مدرن تر و پیچیده تر است، بهرحال 60 سال از آن زمان گذشته است.

در این بحران بسیار قانونمند در نظام سرمایه‌داری قوی‌ترها ضعیف ترها را می بلعند، بازارشان را از چنگشان در می‌آورند، آنها را به ابزار و متحد سیاست های جنگی و اقتصادی خود تبدیل می کنند و سرانجام همان می‌شود که اکنون بین اروپا و امریکا شاهد آغازش هستیم. یعنی ضعیف ترین کشورهای اروپائی از نظر اقتصادی برای آنکه خودشان را حفظ کنند خود

را به ماشین جنگی امریکا وصل کرده اند و چند قدرت بزرگ اقتصادی در اروپا برای آنکه از بلعیده شدنشان توسط امریکا جلوگیری کنند و از انتقال و افزوده شدن بحران اقتصادی امریکا به اقتصاد بحران زده خودشان جلوگیری کنند درکنار یکدیگر قرار گرفته اند. مثلا آلمان و فرانسه ناگهان دست در دست هم گذاشته و در برابر سیاست جنگی امریکا ایستاده اند و از آن طرف کشورهائی مثل اسپانیا، ایتالیا، پرتقال و در شرق اروپا کشورهائی مثل لهستان و مجارستان و جمهوری چك خودشان را به امریکا چسبانده اند. همه این بلوك بندی های جدید که هنوز باید منتظر تکمیل شدن آنها و جابجائی ها در درون آنها بود برای حوادثی که هنوز در راه است شکل می گیرد. به این ترتیب پیمان نظامی ناتو به آن صورت که ما می شناختیم تقریبا کارش تمام شده است و جهان وارد فصل نوینی از یارگیری های نظامی شده است. ما حتی می توانیم، اگر حوادث بازدارنده ای پیش نیآید به این هم از هم اکنون فکر کنیم که گام های عملی برای پایان یافتن موجودیت کنونی اروپای واحد و دگرگون شدن موقعیت پول واحد اروپا و پارلمان اروپا برداشته می شود. ترکیب آن تغییر خواهد کرد و موجودیت آن به شکل دیگری شاید ادامه یابد، اما آنچه مسلم بنظر می رسد و با آغاز قرار گرفتن 8 کشوراروپائی در کنار ماشین جنگی امریکا عملا گام های عملی برای این دگرگونی برداشته شده است وامریکا حتما برای تثبیت برتری خود بر اروپا همه کوشش خودش را برای از بین بردن اروپای واحد خواهد کرد، همچنان که می بینید از دل این اروپای واحد تا حالا 8 کشور آن را بطور مستقل از بقیه با خودش همراه کرده و از دامن اروپای واحد جداساخته است.

به این ترتیب ما به سمت جهان پر حادثه و بسیار بغرنجی پیش می رویم، که شاید اگر امشب فرصتی شد در باره امکانات جلوگیری از آن و زمینه های مقاومت بشریت در برابر آن و همچنین جنبش کنونی صلح و ماهیت و توان واقعی آن خدمت شما و شنوندگانتان صحبت خواهیم کرد.

در این میان کشورهای جهان سوم هم به نوعی در این صف بندی ها جائی برای خودشان پیدا می کنند. مثل جنگ دوم که رضا شاه تصورکرد اگر از انگلستان فاصله بگیرد و خودش را به آلمان وصل کند، با توجه به اینکه تا آن موقع آلمان قدرت پیروز جنگ بود و انگلستان زیر بمباران بهتر است. در همین کتاب خاطرات مادر شاه سابق ایران و مادر بزرگ رضا پهلوی این نکات بسیار خوب و صادقانه مطرح شده است و ما حتما بخش هائی از این کتاب با ارزش را در نشریه خودمان "راه توده" منتقل خواهیم کرد.

روسیه در موقعیت جدید

در اینجا یك وزنه بسیار بزرگ و مهم وجود دارد که هنوز سنگینی خود را بطور کامل در یك طرف نگذاشته است. این وزنه روسیه است. کشوری که هنوز از نظر اتمی و تکنولوژی فضائی بعد از امریکا قرار دارد و آلمان و فرانسه بصورت وسوسه انگیزی به اتحاد با آن می اندیشند. همانطور که امریکا با نگرانی از این اتحاد با ایجاد انواع فشارها و زمینه چینی ها سعی می کند جلوگیری کند. مثل دمل چرکین چچن و یا حوادث تروریستی در مسکو و یا استقرار مستقیم اتمی در لهستان علیه روسیه و انواع دیگر پیش بینی ها.

مسئله اینطور است که آلمان و فرانسه در یك صورت می توانند به قدرتی در برابر امریکا تبدیل شوند و از خودشان دفاع کنند که با روسیه متحد شوند. حاصل این اتحاد در اولین مرحله انتقال تکنولوژی مدرن آلمان و فرانسه به روسیه و باز سازی و مدرن سازی صنایع روسیه و در عین حال جلب حمایت مهم اتمی و فضائی روسیه در یك اتحاد استراتژیك با آلمان و فرانسه است. اما این اتحاد برای این دو کشور اروپائی خالی از نگرانی نیست. نگرانی اصلی اینست که چنین اتحادی در عین حال که اجتناب ناپذیر به نظر می رسد باعث تقویت موقعیت چپ در روسیه و بازتاب آن در اروپا خواهد شد. بهرحال شما می دانید که هنوز بزرگترین و قوی ترین حزب در روسیه حزب کمونیست این کشور است و پارلمان روسیه هم تقریبا در اختیار این حزب است. احزاب کمونیست در کشورها و جمهوری های تازه تاسیس شوروی سابق همچنان حضور دارند و در ارتباط با حزب کمونیست روسیه هستند. اینها شاید الان از نظر برخی ها با اهمیت نباشد، اما آنکه می خواهد برود به طرف اتحاد برای حفظ نظام خودش خوب می داند خطرات چیست و از دل حوادث بزرگ جهانی چه آلترناتیوهائی ممکن است بیرون بیآید و کل سیستم و نظام را دگرگون کند!

این آن نیروی بازدارنده ایست که تا حالا مانع یك گام بلند و اساسی از جانب آلمان و فرانسه برای نزدیکی و اتحاد قطعی با روسیه شده است. امریکا هم نگران این اتحاد است و با وارد ساختن کشورهای اروپای شرقی به ناتو و حالا برداشتن گام های عملی برای اتحادهای مستقل نظامی با لهستان و جمهوری چك در پی جلوگیری از چنین اتحادی است. ظاهرا اینطور به نظر می رسد که روس ها هم می دانند در چه موقعیتی قرار گرفته اند و عجله نمی کنند، منتظر آغاز حوادث بزرگتر هستند.

به این ترتیب، ما حمله نظامی به عراق و اشغال نظامی این کشور و سلطه بر این کشور را در یك چارچوب بزرگتر می‌بینیم و در عین حال آن را قطعی هم ارزیابی می کنیم، زیرا به زیر ساخت ها و زمینه های این اقدام فکر می کنیم و با حوادث به عقب و جلو نمی رویم. به مانورهای امریکا و سازمان ملل و

موضعگیری های ناموثر کشورهای عربی و یا رهبران جمهوری اسلامی که چندان به این استراتژی باور ندارند و هنوز فکر می کنند جنگ بر سر اسلام است چندان اهمیتی نمی دهیم. در باره حاکمیت جمهوری اسلامی می گوئیم باور ندارند چه حادثه ای در شرف وقوع است، زیرا اگر باور داشتند خیلی زود باید متوجه می شدند که کشور در معرض خطر بزرگترین حوادث تاریخی است و اتحاد و وحدت ملی یك ضرروت تاخیر ناپذیراست، اما شما شاهدید که هنوز دم از خودی و غیر خودی می زنند و جامعه را عملا به چند دسته تقسیم کرده و زمینه انفجار و جنگ داخلی را در کشور بوجود آورده اند.

آنچه برای عراق می خواهند رقم بزنند فقط یك گام در مسیر جاده بلندی است که می خواهند طی کنند. این جنگ با عراق نیست، دفاع از موجودیت خود است به قیمت نابودی کشورهائی مثل عراق.

نزدیکی آلمان و فرانسه به روسیه و قرار گرفتن تکنولوژی پیشرفته این دو کشور در اختیار روسیه در عین حال که یك متحد پر قدرت برای این دو کشور در برابر امریکا بوجود خواهد آورد، تحول بزرگی در خود روسیه را هم موجب می شود با این تکنولوژی مدرن.

ترس از رشد گرایش به چپ

اما بیم و هراس اروپا، امریکا و حتی همین دو کشوری که حالا راهشان دارد از امریکا جدا می شود در اینست که چنین حادثه ای و چنین رویدادی منجر به تقویت چپ در روسیه نشود. شما بهر حال به خاطر داشته باشید که در روسیه همچنان حزب کمونیست این کشور پرقدرت ترین حزب است و پارلمان این کشور عمدتا زیر تاثیر و نفوذ کمونیست هاست.

رادیو صدای ایران: امریکا با این 8 کشور اروپائی می خواهد یك بلوك بوجود بیآورد و بقیه اروپا را محاصره کند؟

راه توده : همینطور است که شما می گوئید. اولا لهستان بزرگترین کشوراروپای شرقی است. هم از نظر جمعیت و هم از نظر وسعت. تکنولوژی نسبتا پیشرفته ای هم به نسبت کشورهائی مثل بلغارستان و مجارستان و رمانی داشته و عمدتا همطراز با آلمان دمکراتیك و جمهوری چك بوده است. این کشور مرز مشترك دارد با یکی از جمهوری های مهم شوروی سابق یعنی بلاروسی که پایتختش بنام "مینسك" خیلی برای ما آشناست. رهبری این جمهوری همچنان در دست حزب کمونیست باقی مانده است. در عین حال لهستان پشت سنگر آلمان است و تبدیل آن به یك پایگاه نظامی اتمی برای امریکا علاوه بر روسیه، خطری هم هست برای آلمان. پس ما می بینیم که از هم اکنون چه جبهه ای را در برابرمان آرایش شده داریم. موتور محرکه این ماشین جنگی هم نفت است. هر کس که این سوخت را دراختیار داشته باشد برنده است و ماشین جنگی اش از حرکت باز نمی‌ایستد. بنابراین نفت یا سوخت به مهم ترین و حیاتی ترین ماده محرکه این نبرد تبدیل شده است. نبردی که باز هم من تاکید کنم که یك نبرد اقتصادی است و نفت عبارتست از سوخت برای ابزار این نبرد، یعنی برای موتور نظامي.

کافی است 10 روز سوخت نباشد تا همه این ماشین هائی که شب ها توی کوچه ها پارك اند و صبح ها سطح خیابان ها و اتوبان ها و یا بقول شما "های وي"ها را فرش می کنند، همه بخوابند و مردم ناچار شوند با دوچرخه اینسو و آنسو بروند. کارخانه ها می خوابند، توزیع مایحتاج و ترانسپورت تولیدات همه می خوابد، قطار و هواپیما زمین گیر می شود. فکر می کنم نسل ما بخوبی بخاطر داشته باشد در آن چند روزی که اعراب برای نشان دادن مخالفت خود با اسرائیل و مقابله با تجاوزات جنگی این کشور در خاورمیانه وقتی شیر نفت را بستند اروپا فلج شد. به همین دلیل اگر امریکا موفق شود بالای چاه های نفت خیمه بزند به معنای آنست که گلوی اروپا را گرفته در دستش. قیمت نفت را خودش و با توجه به نیاز اقتصادی و مانورهای اقتصادی اش تعیین می کند، اوپك را اگر منحل نکند هم عملا رهبری آن را بدست می گیرد و الی آخر.

کشورهای بزرگ سرمایه داری اروپا مثل آلمان و فرانسه این دورنما را می بینند. در همین دورنما شورش های خیابانی را می بینند، رشد بیکاري، فلج اقتصادی و فروپاشی ها را می بینند، جنگ در اروپا را می بینند و چون از نظام سرمایه داری دفاع می کنند خواه نا خواه برای مقابله با گرایش به چپ در جامعه فضای گشوده شده برای افراطیون راست و فاشیسم نوین را می بینند. حادثه ای که ما شاهدیم در ایتالیا تقریبا روی داده و در آلمان هم از ترس رشد چپ و مقابله با آن عملا فضا را برای نیروهای دست راستی و فاشیستی باز می کنند. همانطور که در کشور اطریش شده و در جنوب آلمان تقریبا وضع اینگونه است.

خلاصه مجموعه ای از تضادهای اقتصادی و اجتماعی را ما می توانیم در اینجا حدس بزنیم، پیش بینی کنیم و بیان کنیم. با این دور نما و با این ترس از سلطه نظامی امریکا بر نفت خلیج فارس است که کشورهائی مثل فرانسه و آلمان و یا چند کشور دیگر اروپائی فکر می کنند که، خوب حتی اگر در این مرحله هم ما با امریکا همگام بشویم و این مرحله را هم پشت سر بگذاریم، این ماشین برای رفع و دفع بحران اقتصادی در امریکا و پاس دادن آن به اروپا دراینجا متوقف نمی شود، بنابراین در گام بعدی ما همانجائی خواهیم بود که الان هستیم. از سوی دیگر در امریکا هم که دولت خیال تعدیل ثروت و رفرم اجتماعي-اقتصادی ندارد و اساسا برای چنین رفرمی بر سر کار نیآمده و یا آن را بر سر کار نیآورده اند. آنها آمده اند که از این نظام دفاع کنند و تا آخرین لحظه هم خواهند کرد.

در اینجا هم یکبار دیگر مسئله روسیه به این دلیل مطرح است که همسایه است با نفت آسیای میانه و همچنین خودش نفت

سیبری را دارد. آلمان و فرانسه ناچارند به آن شرایطی هم فکر کنند که اگر امریکا نفت خلیج را به روی این کشورها بست، در آن صورت یگانه امکان نجات از بحران سوخت نفت آسیای میانه، قفقاز و سیبری است. ضمن آنکه روسیه همانطور که گفتم همچنان دارای نفوذ و مرز مشترك با کشورهائی است که مستقل شده اند و حتی در پیوند همکاری با امریکا قرار گرفته اند اما روسیه در آنها صاحب نفوذ است. مثل ترکمنستان، مثل قزاقستان، مثل ازبکستان و حتی آذربایجان. حتی می توان تصور کرد که در چالش های آینده جهان نقشه جدیدی که در این منطقه از جهان در طی 10-12 سال گذشته شکل گرفته تغییر کند.

پس می بینیم که اتحاد با روسیه امر استراتژیك و مهمی است، حتی اگر در این مرحله، یعنی در مرحله حمله نظامی به عراق و سلطه بر نفت این کشور که از نظر ما قطعی است شکل نگیرد در گام بعدی بهرحال یکی از دو طرف این مخاصمه اقتصادي- نظامی چاره ای جز اتحاد با روسیه ندارند و باز من فکر می کنم اروپا با امتیازهای بزرگی که به روسیه خواهد داد این اتحاد را خواهد بست.

رادیو صدای ایران: شما به این جنبش صلح امیدی دارید ؟ مردم برای صلح تظاهرات می کنند اما اینطور که ما می بینیم زیاد کسی گوشش به شعارهای صلح بدهکار نیست. حتی در خود امریکا.

راه توده: ببینید! بحث اگر این باشد که امریکا هر کاری بخواهد در جهان می تواند بکند، که دیگر باید نفی کنیم هر نوع مقاومتی را. به این ترتیب باید بپذیریم که سرنوشت جهان در واشنگتن و نیویورك تعیین می شود. اما به نظر ما اینطور نیست، یعنی نیروی مقاومتی هم در جهان وجود دارد، علیرغم اینکه این نیرو در حال حاضر دارای ضعف بسیار جدی است. چرا؟

به این دلیل که امروز ممکن است در همان امریکا مردم دو برابر زمان جنگ ویتنام بیآیند در خیابان و علیه حمله به عراق شعار بدهند و یا در اروپا هم به همین شکل. اما از نظر ما این جنبش هنوز جنبش ضعیفی است و امکان تاثیر گذاری آن روی سیاست های جنگ طلبانه امریکا بسیار کم است. ضعف بزرگ این جنبش نداشتن يك پشتوانه عمیق اجتماعی است. یعنی جنبش ضد جنگ هنوز به يك جنبش اجتماعی برای تغییرات اساسی در ساختار اجتماعي، در همین کشورهائی که در آنها جنبش ضد جنگ شروع شده پیوند نخورده است. یعنی مثل دوران جنگ دوم جهانی و یا حتی در دهه 60 و جنبش ضد جنگ ویتنام. در دهه 40 جنبش صلح در سراسر جهان، در حالیکه علیه جنگ فاشیستی بود، در عین حال جنبشی بود برای تغییرات بنیادی در ساختار حکومتی در همان کشورهائی که جنبش صلح وجود داشت. در این کشورها جنبش صلح پیوند خورده بود با جنبش های رهائی بخش و ضد استعماري. این، آن زیر ساخت مهم و اساسی آن جنبش بود و شما می دانید که در تمام این جنبش ها که صلح خواهی و مبارزه علیه فاشیسم و جنگ به شعار عمده آنها تبدیل شده بود مترقی ترین احزاب ملي، احزاب چپ و احزاب کمونیست دست در دست هم يك اتحاد ضد فاشیستی و طرفداری از تحولات را پیش می بردند. سرانجام هم از درون همین جنبش شما دیدید که در بسیاری از کشورها بعد از جنگ و شکست فاشیسم دولت ها، حکومت ها و حتی کشورهای جدید بیرون آمدند. کشورهایی به استقلال ملی دست پیدا کردند، جنبش ترقی اجتماعی در سراسر جهان رشد کرد و این ممکن نشد مگر به آن دلیل که در طول مبارزه برای صلح و علیه فاشیسم و جنگ، شعارها و خواست های عمومی مردم برای بهبود وضع زندگی و سرنگونی حکومت هائی که جاده فاشیسم را هموار کرده بودند و یا خود با فاشیسم هیتلری پیوند خورده بودند در متن این جنبش وجود داشت. احزاب و سازمان، اتحادیه ها و کانون های اجتماعی مردم را متشکل کرده بودند و به مردم نشان می دادند که فاشیسم از درون چه مناسبات اقتصادی بیرون آمده و همزان با شکست فاشیسم هیتلری این مناسبات باید تغییر کند والا باز جنگ و سلطه و نابودی بشریت از جای دیگری سر در خواهد آورد. ما حتی در جنبش دهه 60 علیه جنگ ویتنام هم تا حدودی شاهد همین وضع هستیم. در همین دوران است که در بسیاری از کشورها جنبش های رهائی بخش ضد استعماری شکل گرفته بود، حتی در عقب مانده ترین کشورهای افریقائي. در همین امریکای لاتین کودتاهای نظامی یکی پس از دیگری اتفاق می افتاد و ژنرال ها بر سر کار می آمدند و جانشین هم می شدند نه به این خاطر که وضع در این کشورها خیلی آرام و دلخواه بود و این ژنرال و یا آن ژنرال هوس می کرد قدرت را بدست بگیرد، خیر! به آن دلیل که جامعه در التهاب بود و تحول می خواست و طبقات حاکم برای فریب مردم و یا مقابله جدی تر با آن ها شخصیت ها و شکل ظاهری حکومت ها را کمی عوض می کردند. همین است که امروز باید از خودمان بپرسیم چرا در این سالها، مثل دهه 60 ما در افریقا و یا امریکای لاتین مرتب شاهد کودتای ژنرال ها نیستیم؟

حتی در سال های دهه 60 در خود اروپا جنبش ضد جنگ ویتنام با جنبش های وسیع کارگری و دانشجوئی برای تحولات اجتماعی همراه شده بود. حتی در امریکا هم وضع همینگونه بود. جنبش برابری نژادي، جنبش لوترکینگ، جنبش های پراکنده و عصیانی مثل توپامارو ها و یا پلنگ های سیاه و یا انواع عصیان های دیگر هر کدام به نوعی با جنبش سندیکائی و نارضائی به خیابان کشیده شده مردم همراه بود. جهان برای تحول خیز برداشته بود و جنبش ضد جنگ ویتنام هم عمق اجتماعی پیدا کرده بود.

جنبش صلح باید به جنبش تحولات اجتماعی پیوند پیدا کند تا پیروز شود

به این ترتیب می خواهم خدمت شما بگویم که جنبش کنونی صلح بدلیل همین ضعف و همین کمبود هنوز توان مقاومت در برابر جنگ طلبی امریکا و مقابله با آن را ندارد. باید کوشید جنبش صلح از این طریق به عمق راه پیدا کند و ما یقین داریم که چنین هم خواهد شد. از دل این بحران عظیم اقتصادی که حالا چهره فاشیستی و جنگی هم دارد به خودش می گیرد تحولات بزرگ بیرون خواهد آمد و بشریت دوران رکود 10-20 ساله اخیر را پشت سر می گذارد.

این که ما به این سمت می رویم یك چیز است، اما اینکه باید ضعف را امروز ببینیم و حوادث را درست ارزیابی کنیم یك چیز دیگر. در حال حاضر و در شرایط کنونی هنوز این جنبش صلح قادر به متوقف کردن ماشین جنگی نیست، زیرا با پشتوانه عمیق اجتماع برای دگرگونی ساختارهای حکومتی و اقتصادی در کشورها همراه نیست. احزاب مترقی در ضعف بسر می برند، 10-12 سال تبلیغات بی امان و بی وقفه در باره فروپاشی اتحاد شوروی و ضرباتی مهلکی که به جنبش چپ، مترقی و انقلابی در کشورها خورده امروز خودش را در این ضعف بزرگ نمایان می کند. این جنبش با باز شدن چشم و گوش مردم و پی بردن به عمق فاجعه قطعا تقویت خواهد شد و از شکل کنونی آن که بیشتر یك جنبش احساساتی علیه جنگ است بیرون خواهد آمد. اینکه مردم در امریکا تصور کنند اگر به عراق حمله شود ممکن است جوان هایشان کشته شوند و یا ممکن است اجناس گران تر شود و یا بیکاری بیشتر شود نامش جنگ ضد جنگ نیست. این جنبش وقتی جنبش است که مردم بدانند این نظام به مرحله ای از رشد خود رسیده که دیگر قادر نیست بدون جنگ به حیاتش ادامه بدهد و جنگ اگر هم یك رونقی به اقتصاد امریکا ببخشد یك رونق موقتی است و باید کل این ساختار عوض شود. اگر جهان امروز یك جهان بهم پیوسته است، نمی شود در امریکا به قیمت کوچك تر شدن سفره مردم اروپا و یا به قیمت گرسنگی و مرگ میلیون ها انسان در افریقا و آسیا کمی رونق اقتصادی در این کشور بوجود بیآید و باز در یك فاصله کوتاه تر دیگر وضع از همین هم که هست در امریکا بدتر شود. مردم باید درك کنند که ثروت اجتماعی باید تقسیم شود، بیمه ها باید گسترش پیدا کند، ساعات کار باید تقسیم شود و همه کار داشته باشند، به بورس بازی باید خاتمه بخشیده شود. اینها باید به یك خواست عمومی و به یك جنبش عمومی تبدیل شود تا صلح خواهی هم عمق پیدا کند و این جنبش در برابر حکومت ها – چه در اروپا و چه در امریکا- بایستد. آنوقت است که جنبش صلح را باید بسیار جدی تر از امروز تلقی کرد و منتظر تحولاتی بزرگتر از جلوگیری از حمله نظامی به عراق بود.

ما این ضعف را در اروپا هم شاهدیم. می بینید که شعارها و اخبار اینست که "ما نمی خواهیم بچه هایمان کشته شوند در جنگ" و یا "حمله به عراق با اجازه سازمان ملل باید باشد" و یا همه خبرها این شده که صدام فلان سلاح را دارد و یا ندارد! یعنی هنوز جنبش صلح در سطح حرکت می کند ، پوك است و عمق ندارد، چرا که نوك پیکان آن تغییر مناسبات اقتصادی را هدف نگرفته است.

بازگردیم به کشور خودمان که در همسایگی فاجعه حمله نظامی به عراق قرار گرفته است

ما در مورد اوضاع ایران و جنبش کنونی مردم ایران هم دقیقا در همینجا قرار داریم و در همین ضعف گیر کرده ایم. دقیقا!

یعنی جنبش کنونی مردم ایران هم نمی تواند فقط برای دمکراسی باشد و نباید در این خواست خلاصه شود. جنبش نمی تواند فقط برای آزادی روزنامه ها باشد. عملا هم شما شاهدید که وقتی جنبش به عرصه های مهم تر پا نگذاشته حکومت چقدر می تواند مانور کند و سرگیجه ایجاد بکند برای آنکه ماجرا در همین محدوده باقی بماند و به عمق نرود. وقتی جنبش به عمق رفت، آنوقت تغییر مناسبات اقتصادی در جامعه مطرح می شود. قراردادهای کار باید تغییر بکند، خصوصی سازی باید برای مردم روشن بشود سر و ته آن کجاست؟ کارخانه ها چرا غارت شده‌اند؟

شما می بینید که حکومت چقدر حساسیت دارد که جنبش 6 ساله اخیر به این بخش وارد نشود و اتفاقا این یکی از بزرگترین اشتباهات اصلاح طلب ها و روزنامه نگاران ابتدای پیروزی محمد خاتمی در انتخابات بود که شانه به شانه افشاگری های سیاسی دست به افشاگری در این زمینه نزدند. شما در همین هفته ها دیدید که فقط یك خبر روزنامه "بهار" در باره بورس تهران و معامله 40 میلیارد تومانی بنیاد الزهرا نفس آقایان صاحب بنیادها را برید و برای همیشه این روزنامه را توقیف کردند. همین روزنامه ها وقتی نوشتند احمد خمینی را کشتند، آقایان اینقدر وحشتزده نشدند که انتشار همین خبر بورس تهران وحشت زده شان کرد. همین رفتار را با روزنامه همشهری کردند. به محض اینکه همشهری نوشت 4ر5 میلیارد دلار در جزیره مصنوعی "نخل" در دوبی سرمایه گذاری ایرانی شده، بلافاصله برای 10 روز این روزنامه را تعطیل کردند و البته بهانه هم در آستین داشتند، اینکه توضیح خانه کارگر را چاپ نکرده است. هر روزها دهها توضیح و اعتراض به روزنامه های دست راستی نوشته می شود، حتی نامه سرگشاده می نویسند و این روزنامه ها اصلا اعتناء نمی کنند اما برای تعطیل همشهری توضیح خانه کارگر را بهانه کردند و به یاد دفاع از خانه کارگر افتادند! یعنی به نام همان کارگری که غارت شده و پول غارتش

را آقایان در دوبی خرج جزیره مصنوعی کرده اند. جزیره ای که می گویند می خواهد لاس واگاس خلیج فارس بشود. با همان مشخصات لاس واگاس، یعنی قمار و فحشا و خوش گذرانی در سطحی که می دانید.

آنها که پشت مقابله با روزنامه ها ایستاده اند و ارزش ها را هم بهانه کرده اند، خیلی خوب می دانند که ضعف بزرگشان اینجاست. یعنی اگر مردم بفهمند پشت این مقابله واقعا چیست و این امام جمعه هائی که ننه من غریبم در نماز جمعه ها در می آورند و سنگ مردم را به سینه می زنند چگونه مملکت را غارت کرده اند، آنوقت با یك جنبش وسیع اجتماعی روبرو خواهند شد که این دیگر بهمنی است که از کوه سرازیر شده. این بهمن عظیم خواه ناخواه آزادی را هم با خودش می آورد، آزادی مطبوعات هم درشکم آنست، جلوگیری از دستگیری ها و زیر و رو شدن قوه قضائیه و حتی کل جمهوری اسلامی هم در درون آنست. پس می بینیم که بحث پیرامون جنبش اجتماعی و ضرورت توجه به آن چقدر مهم و اساسی است. یعنی مردم خواهند فهمید برای چی دستگیر می کنند؟ برای چی دستگیر می کنند؟ برای چه هدفی می کشند و بالاخره همه این چیزها در عمق برای مردم روشن خواهد شد.

ما در همین برنامه سه سال پیش- دو سال پیش، همان موقعی که آقای گنجی در باره عالیجنابان خاکستری و سرخ پوش افشاگری می کرد بارها گفتیم و در نشریه راه توده هم بارها نوشتیم: آقا در باره عالیجنابان اقتصادی بنویسید. این عالیجنابی که شما می نویسی آدم کشته و فتوای قتل داده، آخه دو چهره داره، چرا چهره اقتصادی اش را نمی گوئید و نمی نویسید. مردم برای شکمشان می ریزند بیرون نه برای آزادی مطبوعات. حالا که امکانی در مطبوعات فراهم شده که بنویسید، این بخش را هم بنویسید تا مردم را به حرکت در آورید. منظورم این نیست که همان موقع باید مردم را می ریختند توی خیابان، بلکه اینست که مردم آگاه شوند و از دل این آگاهی سازمان پیدا کنند.

چنان آگاه شوند و چنان سازمان پیدا کنند که حالا خانه کارگر و بنام کارگر جاده صاف کن قوه قضائیه برای بستن روزنامه ای نشود که نوشته 5ر4 میلیارد دلار پول مملکت را برده اند خرج لاس واگاس خلیج فارس کرده اند، چنان آگاه شود که امروز دچار دلسردی و سردرگمی برای شرکت در انتخابات شوراها نشود. شوراهائی که واقعا می توانست و هنوز هم می تواند توده ای ترین و مردمی ترین سازمان سراسری تحولات شود و مردم را دور خودش بسیج کند و به حکومت برای تحولات فشار بیآورد. شما ببینید یك روزنامه این شوراها نتوانستند منتشر کنند که اخبار شوراها را در آن بنویسند و مردم بدانند شورا یعنی چي؟ اینها ضعف است پس چیست؟

خوشبختانه در ماه های اخیر و در این یکسال اخیر ما شاهدیم که این امر مهم، یعنی به عمق بردن جنبش را جدی گرفته اند و به همین دلیل هم می بینید که دستگاه قضائی با آنکه دیگر روزنامه ای به آن صورت در کار نیست که در ابتدای انتخاب محمد خاتمی در کار بود، اما وحشتزده تر واکنش نشان می دهد و تاب تحمل افشای یك خبر اقتصادی را هم از خودش نشان نمی‌دهد.

این درك و رفتن به سوی ایجاد یك جنبش وسیع اجتماعی برای تغییرات اساسی در دل جنبش مردم سالاری و جمهوریت مردم، همان حرکت تاریخی برای جامعه امروز ایران است که به شکل دیگری در سطح جهان و در ارتباط با جنبش صلح و مقابله با جنگ طلبی امریکا به آن اشاره کردم.

به این ترتیب در اروپا و امریکا هم جنبش صلح برای صلح راه بجائی نمی برد و امریکا کار خودش را خواهد کرد اما اگر جنبش صلح به جنبش اجتماعی برای تغییر ساختار اقتصادی و اجتماعی همراه شد آنوقت باید به این جنبش خیلی امیدوار بود و ما یقین داریم که همین مسیر را هم طی خواهد کرد و فصل دیگری درتاریخ معاصر شروع خواهد شد.

رادیو صدای ایران: حمله به عراق آغاز تجزیه ایران نیست؟

راه توده: بله. کاملا با شما موافقم که رویدادهای منطقه و حمله نظامی به عراق و عواقب و عوارض آن ممکن است به جنگ داخلی در کشور ما و به تجزیه خاك ایران هم بیانجامد. به همین دلیل مبارزه امروز ما در داخل کشور برای جلوگیری از این فاجعه یك راه بیشتر در پیش رو ندارد و آن تغییر مناسبات اقتصادی و اجتماعی و تغییر حاکمیت آنست. نا ممکن است که ساختار حاکمیت مسلط در ایران در بافت و شکل کنونی خود باقی بماند و ما بتوانیم از تجزیه ایران و از جنگ داخلی پرهیز کنیم. این ساختار و این بافت خود بوجود آورنده این فاجعه است. تمام کوشش را باید کرد که جنبش کنونی با رفتن بازهم بیشتر به عمق حاکمیت را به سود ترقی و تغییرات مثبت دگرگون کند. این یگانه شانس ما برای جلوگیری از فاجعه است. هر نوع مقابله با جنگ، مقابله با خطر خارجي، جلوگیری از مداخله امریکا در ایران، نرفتن به سوی تجزیه ایران همه و همه درگرو این تغییر اساسی در حاکمیت است. ما نمی توانیم در باره خطر امریکا در منطقه و در همسایگی ایران حرف بزنیم و برای آن چاره جوئی کنیم، بدون آنکه در پی تغییرات اساسی در حاکمیتی نباشیم که جاده را برای این فاجعه هموار کرده و می کند. نفس همین تقسیم جامعه ایران به انواع شاخه های مذهبي، تقسیم ایران به انواع اقشار و طبقات غیر خودی و تبعیضی که در تقسیم بودجه کشور و حتی تغییر نقشه جغرافیائی ایران بوجود آورده اند همه و همه ناشی از همین خودی بازی و غیر خودی درست کردن است.

از دل همین خودی بازی است که استان خراسان و ثروت عظیم آستانقدس رضوی را بخشیده اند به آیت الله طبسی و یا شهر قم را استان کرده اند و یا انواع تصمیمات دیگر. و یا قوانین فقه شیعه را در خوزستان و بلوچستان و کردستان به مردم سنی تحمیل کرده اند و عملا مردم اهل سنت را از حکومت

مرکزی شیعه جدا ساخته اند. شما ببینید 24 سال است در این مجلس اجازه نمی دهد یك نماینده اهل سنت که نزدیك به 7 و به گفته ای 10 میلیون اهل سنت ایران را نمایندگی می کنند در هیات رئیسه مجلس بنشیند. هر قانونی که تصویب می کنند با فقه شیعه در شورای نگهبان تطبیق می دهند. خود این مگر معنای دیگری غیر از تجزیه کشور دارد؟ فقط کافی است موقعیت فراهم شود تا ببینیم و ببینند که از دل همین تقسیم بندی های فاشیسی و مذهبی چگونه تجزیه طلبی بصورت انفجار آمیز سر بلند خواهد کرد. همین بخش گزینش ها در ادارات و وزارت خانه ها مگر کاری غیر از حفاظت از تقسیم فاشیستی خودی و غیر خودی می کنند؟ مگر صدورجواز واردات کالا و یا حتی جواز کسب در کشور از مرز خودی و غیر خودی نمی گذرد؟ تقسیم بودجه بین نهادهای انتخابی و انتصابی مگر خودش نوعی خودی و غیر خودی نیست؟ روی هر موضوعی که شما دست بگذارید نشانه ها وعلائم تقسیم مردم و تقسیم کشور مشهود است و این در بطن ساختار حاکمیت کنونی است. حاکمیتی که من خدمت شما گفتم تا تغییر نکند و تا این تغییر یك تغییر مترقی نباشد همچنان خطر آفرین است. به این ترتیب جنبش مردم در داخل با حاکمیت درگیراست و آن را باید تغییر بدهد و در خارج با خطر خارجی و امروز این هر دو باهم گره خورده است.

در کدام کشور و در کدام برگ از تاریخ سراغ دارید که مردم رفته باشند برای مافیای تجاری و غارتگر در یك کشور سینه شان را جلوی گلوله داده باشند؟ در جنگ با عراق مردم بنام دفاع از حکومت مستضعفان، دفاع از آرای خودشان که به جمهوری اسلامی رای داده بودند، دفاع از غرور ملی و دفاع از اسلامی که می گفت ثروت ملی را بین مردم تقسیم می کند رفتند روی مین و جلوی گلوله. حالا این مردم میروند روی مین و جلوی گلوله که این جمهوری اسلامی و آقازاده ها دفاع کنند؟ می روند روی مین که از باطل شدن رای و انتخابشان دفاع کنند؟ خطر اینجاست. خطر حاکمیتی است که مردم آن را نمی خواهند و این حاکمیت همچنان می خواهد بر سر قدرت بماند. این تضاد باید حل شود تا بتوان از حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور دفاع کرد و این ممکن نیست و ممکن نمی شود مگر با تبدیل جنبش کنونی مردم ایران به یك جنبش آگاه تر و همگانی تر ومصمم تر برای تغییر بافت و ساختار حاکمیت به سود منافع ملی کشور.

صدای ایران: حمله به عراق، آغاز حمله به ایران نیست؟

راه توده: ما یقین داریم کسانی در قلب حاکمیت کنونی ایران می کوشند ته مانده اعتماد مردم به کسانی که می خواهند به تحول خواهی مردم پاسخ مثبت بدهند را از بین ببرند. آنها نقشه مستقیم امریکا را در ایران پیاده می کنند. یعنی تمام امیدهای مردم به تحول مسالمت آمیز درداخل کشور را از بین می برند و زمینه را برای دخالت مستقیم امریکا در ایران فراهم می کنند، گرچه زیر میزی با امریکا مذاکره هم بکنند. مهم نیست که این دخالت نظامی است یا سیاسي. از نظر ما برپائی یك رفراندوم زیر نظارت امریکا و سازمان ملل همان نتیجه ای را خواهد داد که مداخل نظامی مستقیم. حتی در دخالت مستقیم نظامی کار بسیار دشوار تر از همه پرسی مطلوب امریکا پیش می رود. بنظر ما اکنون این تمرین را در ونزوئلا دارند می کنند و حتی در باره عراق هم با فشاری که برای خروج صدام حسین از یك دروازه و ورود کارگزاران مستقیم شرکت های نفتی امریکا از دروازه دیگر بغداد وارد می کنند نوع دیگری از همین تمرین و تجربه اندوزی است. حاکمیت و یا آن بخش از حاکمیتی که جاده صاف کن چنین شرایطی شده و بصورت خیانت آمیز در برابر خواست مردم برای تحول ایستاده نمی تواند حاکمیتی ملی باشد و نیست!

(بقیه جهان در لبه پرتگاهی که .... از ص 56)

3- ایجاد شوك و وحشت (طرح هائی که براساس آنها در روزهای نخست حمله به عراق از سلاح‌های پیشرفته‌ای استفاده خواهد شد که از لحاظ قدرت تخریبی و دقت بی نظیر هستند) نه تنها به منظور کشتار و خرد کردن اراده مردم عراق خواهد بود، بلکه با هدف متقاعد کردن مردم دنیا در بی ثمر بودن مقاومتشان در مقابل برتری امپریالیستی ایالات متحده در قرن بیست و یکم نیز انجام می شود.

برای درك بهتر این سه فاکتور باید بخاطر آورد که دلیل اصلی دولت ترومن در بمباران اتمی هیروشیما و ناگازاکی نه پایان جنگ جهانی دوم، بلکه به این علت بود که امریکا با کشتن دهها هزار انسان بی‌گناه و وارد آوردن شوك به مردم جهان، برتری خود را در دوران پس از جنگ به جهانیان ، به خصوص به اتحاد شوروی نشان دهد.

با ارائه این فاکت‌ها می توان درك کرد که چرا سیاست سازان کاخ سفید اینهمه بر بی‌اعتبار کردن روند بازرسی در عراق اصرار می ورزند. نگرانی کاخ سفید به خاطر بی‌نتیجه بودن بازرسی نیست، برعکس آنها از این نگرانند که کار بازرسی به نتایج مثبت ختم شود و دیگر دلیلی برای تغییر رژیم در عراق برای امریکا باقی نماند و سازمان ملل نیز با حمله به عراق مخالفت ورزد. امریکا به گونه‌ای عمل می کند تا شورای امنیت روند بازرسی را بیهوده تلقی کند.

روزهائی که در پیش است، روزهای سرنوشت سازی را رقم خواهند زد.

تحلیل "سام وب" دبیرکل حزب کمونیست امریکا
(منتشره در هفته نامه دنیای مردم، ارگان حزب کمونیست امریکا)

تحلیل دبیرکل حزب کمونیست امریکا:

جهان در لبه پرتگاهی

که در بمباران اتمی هیروشیما بود

پس از حمله به عراق، قوانین بین‌المللی و منشور سازمان ملل بی اعتبار خواهند شد و امریکا در هر کجا که لازم بداند وارد عملیات نظامی شده وحکومت ها را به میل خود تغییر خواهد داد!

شورای امنیت سازمان ملل در هفت ماه گذشته هدفی را دنبال می‌کرد که براساس آن قرار بود رژیم عراق در رابطه با سلاح‌های کشتار جمعی خلع سلاح شود، نه اینکه این رژیم سرنگون شود.

در این مدت کسی تصور نمی کرد که روند بازرسی بدون نتیجه متوقف گردد. در حقیقت اینطور بنظر می‌رسید که شورای امنیت و دولت عراق متعهد شده بودند تا به این روند کمك نمایند و در پایان به نتایج صلح آمیزی دست یابند.

با اینهمه، هنوز بازرسی شروع نشده بود که یکپارچگی اعضای شورای امنیت از هم گسیخت. تنش‌ها در واقع نه میان شورای امنیت و عراق، بلکه میان ایالات متحده و بریتانیا از یکسو و فرانسه و روسیه، آلمان، چین و کشورهای دیگر از دیگرسوی بود.

تاکنون چهار کشور آخر موضع مثبتی در قبال روند بازرسی داشته‌اند. آنها معتقدند که بازرسی در حال انجام است و تا زمانی که سلاح‌های کشتار جمعی در عراق از میان نرفته باید ادامه یابد.

در واقع " اروپای قدیمی"، روسیه و چین، نسبت به حل بحران عراق از راه‌های سیاسی، خوشبینی احتیاط آمیزی داشتند و استفاده از قوه قهریه بطور مطلق رد نشده بود؛ بلکه به عنوان انتخابی در نظر گرفته شده بود که در صورت به بن بست رسیدن امکانات دیگر در چارچوب خلع سلاح رژیم عراق از سوی این کشور در مد نظر قرار می گرفت.

در تضاد با این طرز تلقی، دولت بوش گفته است که عراق در کار بازرسی اخلال ایجاد می کند. از دید کالین پاول و دیگران، گزارش بارزسان سلاح‌های کشتار جمعی به شورای امنیت تفسیری ندارد مگر بیهودگی کامل بازرسی‌ها که نشان می دهد هیچ راهی برای خلع سلاح رژیم "یاغی" عراق باقی نمانده است مگر استفاده از قوه قهریه.

چگونه می توان این تضاد دیدگاه را در شورای امنیت توضیح داد؟

برای پاسخ به این سئوال، لازم است به سخنان "آری فلایشر"، سخنگوی کاخ سفید توجه کنیم که در کنفرانس خبری اظهار داشت که جنگ در صورتی می تواند رخ ندهد که دو شرط برآورده شود:

1- خلع سلاح کامل عراق و 2- برکناری صدام حسین.

دولت بوش با اصرار خود به منظور سرنگونی رژیم عراق، در حال حاضر تلاش می کند بطور یکجانبه ماموریت شورای امنیت را از خلع سلاح به تغییر رژیم در عراق تغییر دهد.

اولویت دادن به "تغییر رژیم" به این دلیل نیست که عراق تهدیدی جدی و قریب الوقوع برای امریکا و یا همسایگانش بشمار می رود. جنگ 1991 خلیج فارس، یك دهه تحریم‌های شدید اقتصادی متعاقب آن و پنج سال بازرسی سلاح‌های این کشور، ظرفیت هسته‌ای عراق را نابود کرده است. در نتیجه یا سلاح‌های کشتار جمعی عراق از میان رفته است و یا بطور قابل ملاحظه‌ای از میزان خطرناك بودن آنها کاسته شده است.

الویت کاخ سفید نیز نمی تواند بر این بهانه استوار باشد که عراق محل امنی برای تروریست‌ها به شمار می رود، چرا که مدرکی در اینمورد وجود ندارد.

اصرار کاخ سفید در تغییر رژیم در عراق ربطی به ایجاد دمکراسی در منطقه‌ای که به قول بوش "ماقبل مدرن" و غیر متمدن است نیز ندارد.

در حقیقت دلیل اصلی تصمیم دولت بوش در سرنگونی دولت عراق با استفاده از قوه قهریه و علیرغم مخالفت‌های جهانی به سه عامل مربوط می شود:

1- اشغال نظامی عراق پایگاهی برای امریکا خواهد شد تا این کشور نفوذ خود را در منطقه‌ای بی ثبات تحکیم بخشد.

2- با اشغال عراق از سوی امریکا و در مقابله جدی با قوانین بین‌المللی و منشور سازمان ملل، مشروعیت حملات بازدارنده علیه رژیم‌هایی که یا دارنده سلاح‌های کشتار جمعی هستند و یا از آن استفاده می کنند، اگر نه به صورت رسمی، اما به صورتی غیر رسمی به رسمیت شناخته خواهد شد.

(بقیه در صفحه 55)